

رشد

# امور شراد و فایم

سال نهم - بهار ۱۳۷۴ - شماره مسلسل ۳۶ بها ۱۰۰۰ ریال



با گفتار و آثاری از  
دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن  
دکتر وحیدیان کامیار  
و این شماره  
با یاد استاد محمد پروین گنابادی  
و ...





سازمان پرورش برنامۀ روزی آموزش



بفصلین دوره

# سیاد ادبی کشور

مخصوص دانش آموزان سال سوم چهارم ادبیات و علوم انسانی مراکز کشور

مجله اول جمعه پانزدهم اردیبهشت ۷۴

در کلیه استانهای کشور

مجله نمایی تهران



زندگان مجله نمایی این مسابقات علاوه بر دریافت جوایز ارزنده برای بازدم از مراکز فرهنگی و ادبی کشور سندهای استان را غرام می‌شود

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



وزارت آموزش پرورش  
سازمان پژوهش‌های آموزشی

## رشد ۳۶ آموزش ادب فارسی

سال نهم - بهار ۱۳۷۴ - شماره مسلسل ۳۶

نشریه گروه ادبیات فارسی دفتر برنامه ریزی و تألیف کتب درسی

مجله رشد آموزش ادب فارسی، هر سه ماه یکبار به منظور اعتلای دانش دبیران و دانشجویان دانشگاهها و مراکز تربیت معلم و سایر دانش پژوهان در این رشته منتشر می‌شود. برای ارتقای کیفی آن، نظرات ارزنده خود را به صندوق پستی ۱۵۸۵۵-۴۶۳ ارسال فرمایید.



### فهرست

سر مقاله ۴۱

کهنویساندگی فکری ایران و هند (در قصه‌ای از مثنوی) / دکتر محمد

اسلامی ندوشن ۶۱

دیگی قطره باران... ۱۲۱

انقرات متتابع و سکونهای متناسب (طرحی نو در شناخت وزن و شعر

فارسی) / دکتر محمد فشارکی ۲۱۱

نقدی بر نقد ادکتر نفی وحیدیان کامیار ۲۸۱

آوردن مصدر « نمودن » در معنی « کردن » (وسیر تدریجی آن) /

سید اسمد شیخ احمدی ۳۲۱

شعر ۳۴۱

باز در چشم انداز / حمیرا زمردی ۳۶۱

یاد یاران استاد محمد یونس گنابادی / حسن ذوالفقاری ۴۲۱

یادی از حبیب معروف / دکتر غلامعلی حداد عادل ۵۱

برسش و پاسخ درسی / گروه ادبیات ۵۲۱

پاسخ به نامه‌های شعر / محمد رضا سنگری ۵۸۱

معرفی کتاب / جعفر ربانی ۶۰۱

لجین (یک واژه فارسی در نام چند روستای همدان) /

فاطمه بار بزنکان ۶۴۱

زیر نظر هیأت تحریریه :

دکتر حسین داودی / دکتر محمد رضا سنگری

جعفر ربانی / محمد غلام

حسن ذوالفقاری / پرویز عباسی داکانی

اکبر بهادروند

سر دبیر : دکتر محمد رضا سنگری

مسوول هماهنگی : فتح الله فروغی

خوشنویسی : علی مرزی

تولید : دفتر چاپ و توزیع کتابهای درسی

طراح جلد : رضا زند بستا

ناظر چاپ : محمد کشمیری

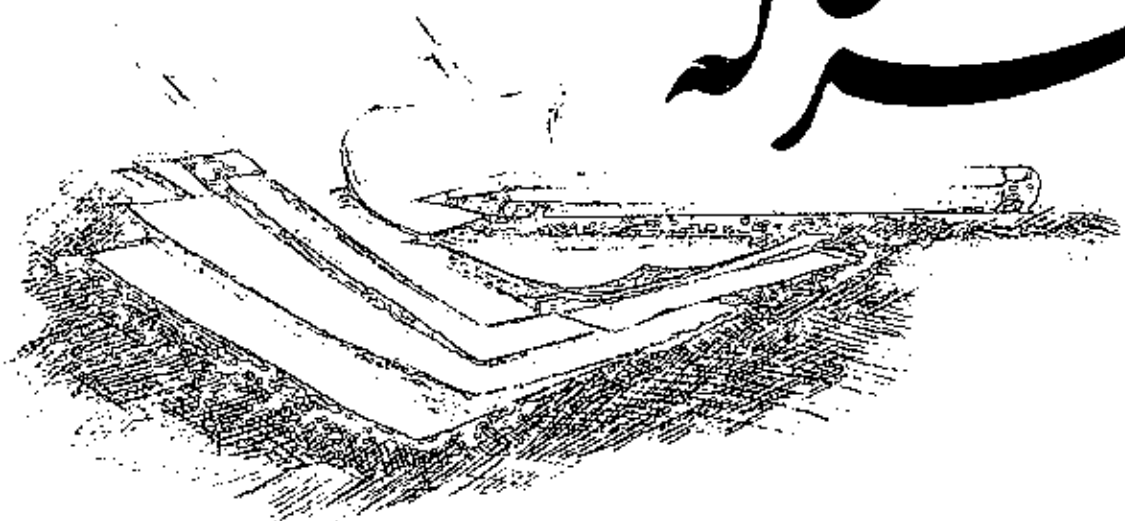
● رشد آموزش ادب فارسی در ویرایش مقالات آزاد است و در هر صورت

آنها را برای نویسندگان بازمی‌بسی فرستد.

● نقل مطالب بدون ذکر مأخذ مجاز نیست.

● شایسته است مقالات ارسالی بیش از یکبار در صفحه دست‌نویس نباشد.

# مقاله



هشت سالی که گذشت از طلوع نخستین شماره رشد ادب با امروز به عنایت و حدیث حتی و پیشگامی و بهیچ شاکه بزرگترین  
و توشه زاده است. بسی بر چند اندک در شناخت با زیادت ادب کنسال که انگ انگ اسلامی و ایرانی و برداشتن سخن هر چند کوچک  
از سیرت قدیس و بیرون بهیچ و بسره و آیت ششم ..

این راه بی نهایت. با چشم اندازهای نیکو بندگان کوشش گامهای استوار سپرده و بدوی سالکان در پیران اعوش  
مکشوده است. ادبیات. اقیانوس کس از ناپیدا و زرف ناساخته ای است که هر کس بدست خور توان از آن پسان می گیرد چون  
عشقان خویش را بدان سیرابی می بخشند و مجذوب شد و یک پای ای ساعسری و جامی است که دست بیازگردان شود و بسا قیافه  
ادب در نشان لال معرفت می بخشند و بی هیچ تردید تا دم آخر این راه عنایت بهره برسانان را می طلبد.

ساقی ارباده از این دست جام اندازد عارفان آهسته در شرب تمام اندازد

که چه مقالات تحقیقی و دوزین و مطالعات بافته ای از چند دوستان و استادان فرزانه، سهم بیشتری در مجموعه شماره های آید  
داشته است اما بسنده کردن باین دست مقالات و نوشته ها شایسته است مجله نیت با تجربه ای که از نقد و شانس فرزانگان  
در طول تدریس نظر گامهای و بهیچ و در باب کتابهای آرا از برنامهای مناسب تدوین و تألیف کتب درسی، آرا از هر طریقی

همه سوگند در گذرش و تحقیق در دوس ادبیات فارسی پیشنهاد قلمی مناسب برای کتابهای درسی و نشان دادن مثلث  
دوره های گت بهای موجود ادبیات حوزه آموزش پرورش نیز باشد.

چوبیاریافته و تجربه آد آموزه ادکار و بسیار و سلطان می توان یافت که اتعال انتشار آن کرده از کار فرزند بی  
می کشاید شعلی شده روی حرکت سالکان بستدی می تواند باشد. چوبیاری فریخته نگه ای در یک بیت اور باید که تعقیب  
نائل گیران پرده از زخاره آن دلارانیکننده باشد بسیار اتفاق افتاده که دانه ای در یک متن باشد در یک کلمه  
موجود باشد و دیگران به دلیل است نایافتن آن کو بر از دریافت درست و صحیح آن بازمانده باشند که در همین دو  
شماره اخیر مجله رشد ادب نوزدایی روشن از این مثلث از نگاه نگه بستمان گذشت.

در گره های آموزشی استان و شهرستان باید مجال فرصتی برای طرح این نکته داشت. و نظر افرا هم بدوست  
نشت با به تبادل اراد و سخاوتند از این یافته بود و در اینجا اختصاص یابد. گروه ادبیات سازان پژوهش برزائی  
در این راستا حامی و همراه و یاور همیشه گرد هم خواهند بود چشم بر جاده ای که پیکان سوری از دیار دوست بستیم  
خوش این یافته ارا به شام جان ساند. جز این برگزاری سینار او جلساتی که در سال تحصیلی جاری دو همینار انشایی  
اراک و یافت گمان را که دست گردانندگان و سوز و تلاشگرشان مرزاد. شاهد بودیم. مورد حمایت گروه  
ادبیات است.

در پایان این شستار پاس می داریم تلاش خالصانه و عاشقانه عزیزانی را که در طی سالهای اخیر با بریت هدایت  
محتوای مجله رشد ادب مصدر خدای ارزنده و سازنده برای دبیران و دانشجویان و همه ادب و استان شده اند  
گرامیایه که تروح الله هادی اسرد بر فریخته در روشن اندیش، حضرت انجمنی دیدار غلی سخلکوش ادب  
بکاران که در طی سالها کوشش پربار و ستودنی، مجله ای را عرضه داشتند که به شایستگی در شماره مطبوعات مجله  
برگزیده کشور اسلامی مامعنی گردید. امید داریم همکاری این عزیزان کماکان پستوانه و زاد راه ما باشد.

سردبیر

# خویشاوندی فکری

## ایران و هند

### در قضا‌ی از مثنوی

دکتر محمد حسینی اسلامی نیشابوری

اشاره:

یکی از درسهای کتاب فارسی سال چهارم دبیرستان داستان طوطی و بازرگان از مثنوی مولانا است. برای آن که دبیران محترم نگرشی کلی به فضای داستان پیدا کنند و از طرفی با یک نمونه از نقد و تحلیل علمی و دقیق آشنا شوند مقاله «خویشاوندی فکری ایران و هند در قصه‌ای از مثنوی» از کتاب «جام جهان بین» تألیف دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن برگزیده شده است. انتظار می‌رود مقاله حاضر بتواند در تدریس موفق درس طوطی و بازرگان مؤثر افتد.

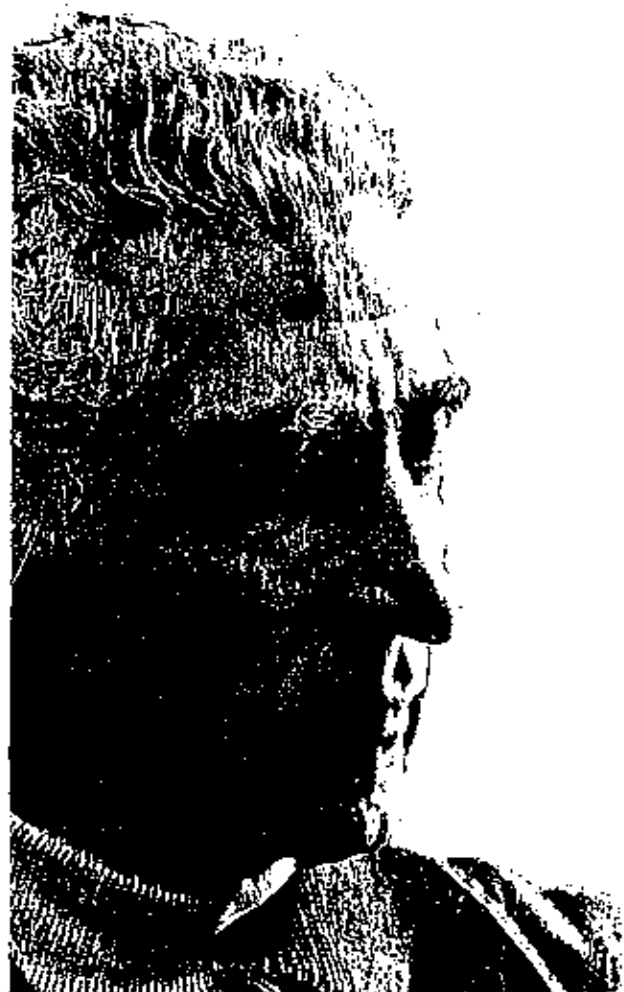
«ترجمه ادب فارسی»

رادها کریشنان، رییس جمهوری کنونی هند، در یکی از کتابهایش روش فکری هندو را چنین خلاصه می‌کند: «بشر، قدرت درونی‌ای برتر از هوش دارد که به وسیله آن می‌تواند نه تنها به ظواهر و هیات درونی امور، بلکه به گه‌گاه آنها پی برد. روش فلسفی هندو «درونی‌بینی» است. هندو، حقیقت را فارغ از استدلال می‌نگرد. وی معتقد است که مغز می‌تواند بر اثر تمرین، اندک اندک، خود را از قید آموخته‌ها و تأثیرهای گذشته آزاد کند، و آن‌گاه، خود را با انبیا، که طبیعت خویش را بنحو کامل بر او جلوه‌گر کرده‌اند، متحد سازد. هندوها معتقد بوده‌اند که می‌توان به نیروی حقیقت، سرنوشت را تحت اراده خود درآورد. دانایی توانایی است. نادانی سرچشمه همه بدبختیهاست. هر امری

که بر اشراق مبتنی باشد، به نجات راه می‌یابد. کسی که بداند، بیدرنگ نجات یافته؛ یعنی همان دانستن موجب رستگاری اوست. یتس اشراقی، با آزادی همراه است.

از تعالیم برهمنی یکی این است: «کسی که برهما را بشناسد، خود برهما می‌شود. ما نمی‌توانیم ذات برهما را کاملاً و واقعاً دریابیم، مگر آن که جزئی از او بشویم. با او یگانه شویم. برهما، خود معرفت اشراقی معنی می‌دهد. تنها با این روش فکری می‌توان به حل مسائل دست یافت، نه از طریق عقل و منطق».

رادها کریشنان، نحوه اندیشیدن هندو را در مقابل روش منطقی دکارت قرار می‌دهد. در اوپانیشادها کتاب مقدس برهمن‌ها، آمده است که بشر جزئی از وجود برهمن



مادی دور نگاهداشتن.

است. سر اکبر در او جای می‌گیرد. و برهنه نیز در همه مردم حضور دارد. خلاصه آن که به نظر برهمنان، بشر جزئی از کل نامتناهی است. مانند آتش و جرقه‌هایش. چون بشر از وجود کل جدا شده، همیشه آرزومند است که بزود او بازگردد. شاید جدایی نی از نیستان نیز در نصیر مولانا، از همین معنی حکایت بکند.

بنابراین، برهمنیان، معتقد شدند که بشر باید در این دنیا، خود را از علایق مادی برکنار نگه دارد؛ حکم سردی را دانشه باشد که جسمهایش را بسته و در سرزمین بیگانه‌ای رهایش کرده‌اند. و او چون از دیار خویش بدور افتاده، پسران پسران از آبادی‌ای به آبادی دیگر می‌رود، تا به شهر خویش بازگردد. وضع بشر در دنیا باید چنین باشد. در آیین برهمنی کهن، و بنابه نمالیم اوپانیساده‌ها، رسنگاری در نفی و ترک دنیاست. عرفان برهمنی با نیکی و بدی کاری ندارد. از این رو پیوستگی با برهنه و ترک دنیا، متضمن جنبه اخلاقی نیست. مرد برهمنی در ساورای نیکی و بدی جای گرفته است.

حقیقت، بیش از هر چیز مورد توجه برهمنیان است. در نظر آنان، بزرگترین تکلیف بشر راست گفتن است. بای‌بند به حقیقت بودن است. آلیوت سواپتزر<sup>۱</sup> می‌نویسد: «برهمنیان به امر بزرگ و نادری در این دنیا دست یافته‌اند و آن احترام بی حد و حصر به حقیقت است. حقیقت جوئی، چون گل لطفی است که در دشت سرد جان‌بینی آنان شکفته است. جنبه اخلاقی در آیین آنان، هر چند ناقص است، بزرگواری خاصی دارد».

باری، چون هدف برهنه پیوستن به کل است، این امر از دو طریق میسر دانسته شده: یکی تأمل عارفانه با استغراق؛ دیگری ریاضت، یعنی جسم را بر اثر عسرت، از لذت

در حدود پانصد سال پیش از میلاد، از آیین برهمنی دو شاخه جدا شد، یکی جانیی و دیگری بودائی.

ظهور این دو آیین جدید به علت آن بود که چاره‌ای برای رنج تناسخ اندیشیده شود؛ زیرا برهنه‌ها معتقدند که پس از مرگ، روح در کالبد جانوری می‌رود و بدان صورت به زندگی ادامه می‌دهد. و این مردن و به صورتی دیگر زاده شدن، بارها تکرار می‌شود. برهمنیان این نسل و نوالی را عذابی برای روح می‌شمردند و در پی چاره‌ای بودند تا بشر را از زندگی چندباره نجات دهند.

جانیی‌ها، راه نجات را در احتراز از هر گونه آلودگی یافتند. چون در نظر آنان، هر جان بی‌جان کردنی، ایجاد آلودگی می‌کرد. از اینرو کشتن حیوانات در آیین آنان منع شد. اصل عدم آزار، از همین اعتقاد ناشی گردید و در دوران جدید منشأ روش عدم خشونت گانندی قرار گرفت.

در یکی از کتابهای جانیی‌ها چنین آمده: «همه پاکان و خوبان گذشته و حال، همه می‌گویند، خدا می‌دهند، اعلام و اظهار می‌کنند، که هیچ موجود زنده‌ای را، هیچ مخلوقی را، هیچ حیوانی را، هیچ جنبنده‌ای را نباید کشت، نباید شکنجه کرد، نباید راند؛ این است دسنور بیفش و سرددی و مسلم دین، که فرزانتگانی که همه چیز را در دنیا می‌دانند، اعلام کردند».

پیروان این آیین نه تنها از کشتن حیوان و خوردن گوشت خودداری می‌کنند، بلکه شمعسین و روحانیون آنان گاهی پارچه‌ای جلو دهان خود می‌بندند، تا میبادا در حال دم زدن، حشره‌ای را ببلند. همچنین از بیم آن که میبادا موجودی را در خاک بکشد یا مجروح و بیخامان کنند، از کندن و کاشتن زمین خودداری می‌کنند. بدین علت، زراعت در مذهب آنان حرام است.

دیگر، آیین بودایی است. چنانکه می دانیم بودا شاهزاده‌ای بود و چون اندیشید که تناسخ انتها ندارد و هرزاده‌شدنی با درد همراه است، به فکر چاره افتاد. هفت سال را به روزه و تأمل گذراند. آنگاه روشنی روان برای او حاصل شد. به عقیده بودا همه چیز رنج است؛ زاده شدن، با کسی که دوستش می‌داریم بیوستن، از او پریدن، به آرزوی خود نرسیدن...

بودا معتقد شد که آرزو، با به اصطلاح عرفانی «فلس» متناوب رنج است. بنابراین برای وصول به آسایش و آرامش کامل به این نتیجه رسید که باید آرزو را سرکوب کرد، او را کشت.

به نظر بودا، آرزو و نفس، پرورده نادانی است، هر چه شخص بیشتر بدانانی بگراید، نفس در او ضعیف تر می‌گردد؛ تا بدانجا که اگر کسی او را کشت، به مرحله معرفت کامل رسیده و این همان است که باید غایت زندگی قرار داده شود.

دومین اصل تعالیم بودایی آن است که وجود انسانی جزئی است از کل کائنات. پس، برای رسیدن به سعادت، آدمی باید «من» را در خود نابود کند، تا به کل بیبوند. خود جستن خطاست. زندگی وجود واحدی است. اگر یک تن رنج ببرد، مانند آن است که همه بشریت رنج برده. تا زمانی که «من» زیر پا نهاده نشده، خوشبختی پدید نمی‌آید. خوشبختی را نباید جستن؛ به محض آن که خوشبختی را بجویم، از آن دور می‌شویم. زیرا جستنجوی خوشبختی نشانه موجود بودن «من» است و همین «من»، خود مانع وصول به سعادت است. باید شخص دائم در کار خدمت به خلق باشد. در نظر بودا، اندوه، نتیجه کوششی است که فرد به کار می‌برد تا خود را جدا از بقیه عالم نگاهدارد. مرد، باید خشم و کینه و حسد و نفرت را که از غریزه تک‌روی و جدایی طلبی سرچشمه می‌گیرد،

با همه موجودات بگانه بداند، ضمیر خویش را اندک اندک می‌گسترند. و هر چه را در خود جای می‌دهد، دوست می‌دارد؛ تا بدانجا که هر تیش قلب او، تیش قلب کائنات می‌شود... سرانجام آنچه فردی و شخصی است، جای خود را به کل می‌دهد و نوع برجای فرد می‌شوند. این عشق، عشقی است که نه با شور و آتش، بلکه با آرامش همراه است.

کسی که به این درجه رسید می‌گوید: «من همان گونه هستم که آنها هستند؛ آنها همان گونه هستند که من هستم، دیگر ما و منی در میان نیست».

چهارمین اصل، شفقت است. مرد بودایی می‌تواند خود را به جای پست‌ترین، گمگشته‌ترین، زیون‌ترین آدمیان بگذارد. چه، در نظر او شفقت اساس و پایه اخلاق است: «ما با همدیگر و برای همدیگر حس می‌کنیم، چون در واقع ما با دیگران یکی هستیم.» برای تشخیص اعمال خوب و بد، شفقت میزان و معیار است.

در آیین بودا، باید دشمنی را تحمل کرد و بدی را بخشود. نه تنها برای آن که بدینوسیله آدمی را به کمال می‌گراید، بلکه برای این که این رفتار اثر نیک در جهان می‌نهد. بودا گفته است: «با نرمی و شکمبایی می‌توان برخشم فائق شد، باید با نیکی بریدی فیروز گشت، با سخاوت بریختل. با حقیقت بردوخ. با به کار بردن دوستی، دشمنی فرو می‌نشیند...»

بودایی برای رسیدن به فلاح و رستگاری، باید در سلوک تقوای هشت گانه قدم نهد و آن این است: اعتقاد پاک، اراده پاک، زبان پاک، کردار پاک، رفتار پاک، تمایل پاک، ادراک پاک، و اندیشه پاک.

غایت مقصود در مرد بودایی چیست؟ این است که به نیروانا برسد؛ یعنی به آرامش محض. چنین کسی از عذاب تناسخ نجات

در خود بگیراند و خویشش را در کائنات مستهلک کند.

سومین اصل در تعالیم بودا ناظر به عشق است. عشق عالمگیر.

در مناسونا، یکی از کتب بودایی آمده است: «همانطور که مادری جان خود را به خطر می‌افکند تا از زندگی پسرش دفاع کند، بیاید تا یک همچو عشق بی‌انتهایی را نسبت به همه موجودات در خود پیروزم. بیاید تا عشق نسبت به همه جهان، بالا، پایین، پیرامون، در خود پیروزم؛ دلی خالی از هر گونه عناد داشته باشیم. مرد باید که این اصل را هرگز از یاد نبرد؛ چه ایستاده باشد و چه در حال رفتن، چه تنگسینه و چه خوابیده».

در کتاب دیگری آمده: «مرد بودایی ضمیر خود را رها می‌کند تا ربع جهان را با اندیشه‌های عشق فرا گیرد، سپس نیم و آن گاه سه ربع، و بعد هر چهار ربع آن، و بدینگونه سراسر جهان، بالا و پایین و پیرامون و همه جا را او با دل پر عشق خویش، عشقی بهناور و بی‌انتهای، فرا می‌گیرد».

به عقیده بوداییان، کسی که وجود خود را



بافته و روحش آرام گرفته دیگر از هسنی خود آگاه نیست. به کل با بهاصل پیوسته. و این کسی است که در زندگی حقایق را دریافته. راه را پیموده بندها را گسسته، سموم را دفع کرده، موانع را از پیش پای برداشته. بر میل او هام خالق شده و اکنون بهمفصد رسیده.

رادها کسبشان، در تصرف نیروانا می گوید:

«این، منتهای کمال است، نه فقر عدم. ما، از طریق انهدام تمام آنچه فردی است، با مجموع کائنات متحد می شویم. چیزی لاینجزایی از مقصود خلقت می گردیم. کمال، یعنی یکی شدن با تمام آنچه هست. آنچه بود و آنچه بتواند در آینده باشد...»

در این بودا، اساس کار برتهذیب است: تهذیب وجود از آلاینها، هواها، دردها.

دردامابادا، یکی از کتب بودائیان، چنین آمده: «بهتر از سلطنت بر خاک، بهتر از بهنست، بهتر از چیرگی بر سراسر دنیا، آن است که نخستین قدم در راه تهذیب برداشته شود».

سیر مرد بودایی را دیدیم که با کشتن آرزو، به کسک عشق و نقوای هشتگانه، به نیروانا، یعنی کمال و کل می پیوندد. در متنوی مولانا جلال الدین، سیر مشابهی نشان داده می شود و آن در داستان طوطی و بازرگان است.

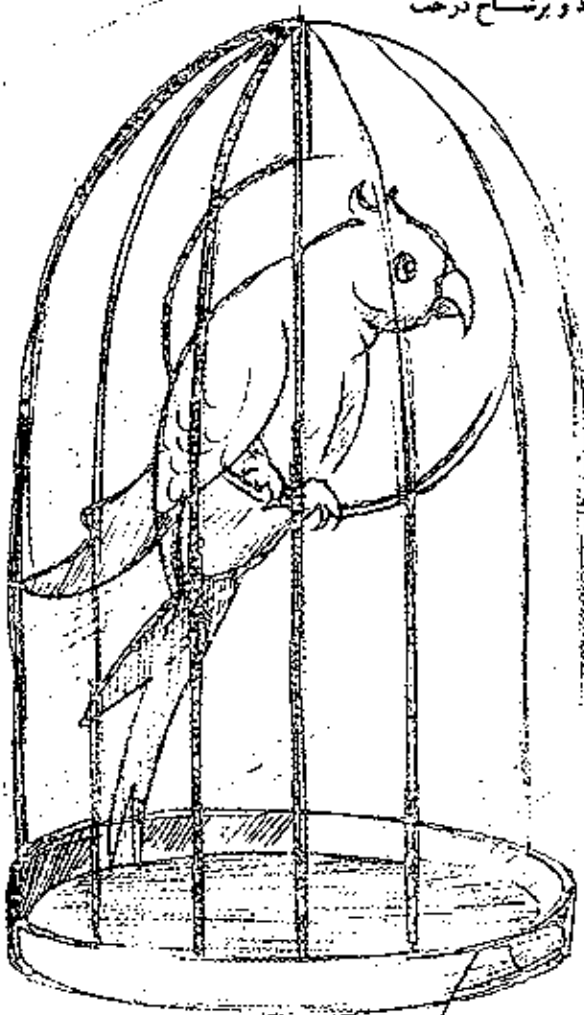
خلاصه داستان این است: بازرگان آهنگ سفر هندوستان می کند. از غلامان و کنیزان خود می پرسد که چه می خواهند تا از سفر برایشان به ارمغان آورد. هر کس جسوایی می دهد. از طوطی خود نیز می پرسد که او چه می خواهد؟ طوطی پاسخ می دهد که چون به خاک هندرسی و طوطیان آزاد را بینی که بر سبزه و درخت نشسته اند، از من به آنان سلامی برسان و بگو که گاه گاه از من اسیر یادی بکنند.

بازرگان می گوید: «به چشم» و روانه می شود. چون به هند می رسسد، روزی به طوطی ای چند برمی خورد و پیغام طوطی را می گزارد. یکی از طوطیان به محض شنیدن این پیغام می افتد و می میرد. بازرگان از گفته خود که باعث مرگ مرغ بیگانه شده است پشیمان می شود، ولی پشیمانی سودی ندارد. چون به شهر خویش بازمی گردد و ارمغان یکایک کسان خود را می دهد، طوطی می گوید: «پس ارمغان من کوه». خواجه جواب می دهد: «پیغام تو را گفتم، ای کاش نگفته بودم!» می پرسد «چرا؟» و خواجه حکایت مرگ طوطی هند را باز می گوید. طوطی به محض شنیدن ماجرا، می لرزد و می افتد و او نیز می میرد.

بازرگان بسیار افسرده و ندامت زده می شود، و چون می بیند کار از کار گذشته است، بناچار او را از قفس بیرون می افکند. پس درنگ طوطی می برد و بر شاخ درخت می نشیند.

خواجه بازرگان، شگفت زده، علت را از او می پرسد. و طوطی جواب می دهد که آن طوطی هند آنچه باید به او بیاموزد آموخته، و آن این است که «تا نسیری زهی» سپس خواجه را وداع می گوید و پرواز می کند. چنین به نظر می رسد که اصل این داستان از هند بوده و مولانا آن را خوانده یا شنیده و موافق فکر و مشرب خود بافته، و در متنوی جای داده است.

داستان، به صورت مثل، سیر آدمی را به سوی کمال می نماید. طوطی در اینجا کنایه از کسی است که اسیر نفس است. نفس، او را در قفس دریند می دارد. اما در عین حال، این طوطی استعداد نجات را از دست نداده، قابلیت آن را دارد که به آزادی برسد. رهرو است، غافل نیست.



در پیام خود به طوطیان هند می‌گوید:  
 بر شما کرد او سلام و دادخواست  
 وز شما چاره و ره ارشادخواست  
 گفت می‌شاید که من در اثنیاق  
 جان دهم اینجا، بسببم از فراق؟  
 این روا باشد که من در بند سخت  
 گه شمار سبزه، گاهی بر درخت  
 طوطیان آزاد، کنایه از مردم رنگارند.  
 کسانی که راه را پیدا کرده و آن را پیموده‌اند.  
 اما رهرو دارای چه خصایصی است؟  
 نخست آن که باید آگاه باشد، بدین معنی  
 که خود را برای رفتن آماده و سبکبار کند.  
 از درد و رنج نهراسد، زیرا درد و رنج خود  
 وسیله وصول به بی‌رنجی است:  
 تو چه دانی ذوق آب دیدگان  
 عاشق نانی تو چه نابدگان  
 گر تو این انسان ز نان خالی کنی  
 بر ز گسوه‌های اجلالی کنی  
 دیگر آن که برای رسیدن به مقصد، همه  
 چیز برای رهرو بکسان است، مهر و قهر،  
 رنج و راحت:  
 نالم و ترمیم گناه او باور کند  
 و ز کرم آن جوررا کمنر کند  
 عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد  
 بوالعجب من، عاشق این هر دو ضد  
 عاشق جز مقصد چیزی نمی‌بیند:  
 عاشق کل است و خود کل است او  
 عاشق خویش است و عشق خویش جو  
 می‌بینم که از نظر پیوستن به کل و یکی  
 شدن با آن، فکر مولانا با بودا شبیه می‌شود.  
 در این راه، عاشق و عشق و معشوق،  
 وجود واحدی می‌شوند: غم و شادی و  
 بدبختی و خوببختی بدانگونه که ما  
 می‌شناسیم، برای «عاشق» مفهومی ندارد؛ در  
 ماورای این حالت‌ها قرار گرفته:  
 آن که او بسستۀ غم و خنده بود  
 او بدین دو عاربت زنده بود  
 یعنی کامل نیست.

باغ سبز عشق کماوی متنهاست  
 جز غم و شادی در او بس مبهوهاست  
 عاشقی زین هر دو حالت رتر است  
 بی بهار و بی خزان سبز و تر است  
 اشاره کردیم که بودا طالب و مطلوب را  
 یکی می‌داند. گفته است:  
 «تو نمی‌توانی بر راهی سفر کنی، مگر آن  
 که خود جزو آن راه شده باشی.» یعنی هر کس  
 بسوی هر چه رونهاد، جزو آن می‌گردد. نظیر  
 همین تعبیر را در ضمن قصه مولانا می‌بینیم:  
 می‌شود صبیاد، مرغران را شکار  
 تا کند ناگناه ایشان را شکار  
 دلبران را دل اسیر بی‌دلان  
 جمله معشوقان شکار عاشقان  
 تنگان گر آب جویند از جهان  
 آب جسوید هم بمالم نشنگان  
 گذشته از بگانگی طالب و مطلوب، یک  
 اصل دیگر بودایی نیز در این قصه بیاد می‌آید  
 و آن این است که ضدها، مکمل یکدیگراند،  
 وحدت دارند: عاشق و معشوق، صبیاد و  
 شکار، آب و نشته، در عالمی که مانی و منی  
 از میان برداشته شده، یکی هستند.  
 کسی که موهبت وصول یافت و به مقام  
 «صاحب‌دلی» رسید، دیگر از خیر و شر و گناه  
 و نواب درمی‌گذرد: شر او خیر و گناه او عین  
 نواب است:  
 صاحب دل را ندارد آن زبان  
 گر خورد او زهر فائل را عیان  
 زانکه صحت یافت و ز پرهیز رست  
 طالب مسکین، میان تب دراست  
 چنین کسی «صافی» شده و از «ناقص»  
 به «کامل» تبدیل گردیده:  
 در تو نمرودی است، آتش در سر  
 رفت خواهی، اول ابراهیم شو  
 چون نه ای سبب‌ساح و نی دریایی ای  
 در می‌فکن خویش از خودرانی ای  
 او ز فمر بحر گوه‌ر آورد  
 از زبان‌ها سبود بر سر آورد

کاملی گر خاک گیرد، زر شود  
 ناقص از زر برد، خاک‌ستر شود  
 کما آن که این طوطی که به مرحله وصول  
 رسیده، مقامی بالاتر از سلیمان یافته:  
 کو یکی مرغی، ضعیفی، بی پناه  
 و ندرون او سلیمان با سبب  
 ذلت او به ز طاعت نزد حق  
 بیش کفرش، جمله ایمانها خلق  
 مولانا به تبعیت از عطار، مردم را به دو  
 دسته تقسیم می‌کند: صاحب نفس و صاحب  
 دل. صاحب نفس اگر نوش بخورد در دهش  
 زهر می‌شود، و صاحب دل اگر زهر بخورد، در  
 دهش نوش، بر صاحب‌دل همه چیز رواست،  
 او دیگر چون مزاجی است که صحت یافته و  
 پرهیز شکسته و هر غذایی می‌تواند بخورد.  
 چنین کسی «روین روان» شده است. اما مرد  
 ناقص، مرد صاحب‌نفس، چون بیمار است،  
 هر غذایی بخورد بزبان اوست.  
 مولانا نیز مانند بودا، منشأ نجات را بینایی  
 و دانایی می‌داند:  
 صاحب ده، پادشاه جسم‌هاست  
 صاحب دل، شاه دلهای شمس‌هاست  
 فرغ دید آمد عمل، بی هیچ شک  
 پس نباشد مردم الا مردمک  
 دید با شناخت و ابستگی دارد، مقدمه  
 شناخت است. در نظر بودا «دانا به هر راهی با  
 گذارد، نجات یافته: بی‌درنگ و بی‌چون و  
 چرا». مولانا نیز «آفتی بدتر از ناشناخت»  
 نمی‌شناسد، و شناخت از اندیشه سرچشمه  
 می‌گیرد:  
 ای برادر تو همین اندیشه‌ی  
 سابقی تو استخوان و ریشه‌ای  
 و این بیت چه شبیه است به اولین شعر  
 دارماپادا: کتاب بودایی که می‌گوید:  
 «وجود ما نتیجه اندیشه‌های ما است، بر  
 اندیشه‌های ما مبتنی است؛ از اندیشه‌های ما  
 ساخته شده».

طوطیان آزاد، به طوطی اسیر یاد می‌دهند که اگر می‌خواهد نجات پیدا کند باید به‌میرد، «مردودی»، «مائی و منی» را از خود دور کند و برای وصول رستگاری آماده شود:

ای حیات عاشقان در مردگی  
دل نیایی جز که در دل بردگی  
غرق عشقی شو که غرق است اندرین  
عشق های اولین و آخرین  
بی‌شک منظور از مردگی، مردگی نفس است:

ما، چه باشد در لغت اثبات و نفی  
من نه اثباتم، ختم بی‌ذات و نفی  
من کسی در ناکسی، دریانستم  
بس کسی در ناکسی در باختم  
همین نکته را در بودا می‌بینیم که خودخواهی و خودبینی (یعنی صاحب نفس بودن) را گناه اولین و آخرین می‌داند. نجات طوطی، وصول یا عالمی شبیه به نیروانای بودا را می‌رساند. بودا، برای تجسم نیروانا از پایان شب و رسیدن صبح حرف می‌زند؛ طرفه این است که مولانا نیز این قصه را با اعلام طلوع صبح ختم می‌کند و دربارهٔ حسام‌الدین چلبی می‌گوید:

صبح شد، ای صبح را بست و بناه  
عذر مخدومی حسام‌الدین بخواه  
ناقت نور صبح ما، از نور تو  
در صبحوحی با می‌منصور تو  
و بدینگونه، مقام و جلال مرد و اصل را وصف می‌کند:

پاده در جوئش گدای جوش ما  
جرخ در گردش گدای هوش ما  
پاده از ما مست شد، نی ما از او  
قالب از ما هست شد، نی ما از او  
معروف است که روزی بودا با پیروانش از جنگلی می‌گذشت، جنگ زد و مستی برگ خشکیده از زمین برداشت، سپس رو به‌همراهانش کرد و گفت: نسبت آنچه به‌شما می‌گویم، با آنچه می‌دانم و نمی‌گویم، مثل

نسبت این برگ است با برگهای این جنگل.  
مولانا نیز، همه آنچه را که در دل دارد نمی‌گوید، یا به‌کتابه می‌گوید:

مولانا و بسیاری از عارفان دیگر ایرانی، بصورت شور و شوق و جفا و حرکت و حال تجلی می‌کند.



زیرنویسها:

۱- این، من هستم از سفرهای ای است که در بهمن و اسفند ۱۳۳۲، به دعوت مؤسسه تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران در تالار آن مؤسسه ایراد گردید و سپس به صورت مقاله، در شماره سوم سال دهم مجله مهر انتشار یافت.

۲- بیت معروف مولانا را پیدا می‌آورد: ما درون را بگرییم و جان را...

۳- همانگونه که مولانا جلال‌الدین فرموده:  
بای استدلالان جوین بود...

۴- طیب و حکیم و موسیقیدان فرانسوی، برندهٔ جایزه نوبل.

۵- مولانا در این معنی گوید:

نفس از درهانت او کی مرده است.

۶- این عقیده، شعر سعدی را یاد می‌آورد: بنی آدم اعضای یکدیگرند...

۷- آب کم جو، تنگی آور نیست  
تا بچوند آیت بالا و بست

مجلس گفتیم، نگفتم زان بیان  
ورنه هم افهام سسوزد، هم زبان  
من چو لب گویم، لب دریا بود  
من چو لا گویم، مراد الا بود  
من ز شیرینی نشینم، رو ترش  
من ز پری سخن باشم خموش  
و این بیت آخر، چه خوب هیأت بودایی را با سکوت و تأمل و استغراقش، همراه با بهشت درونی، مجسم می‌کند.

منظور از این مقایسه، این نبود که عرفان ایران سررا مقنن از فکر هندی معرفی شود. بی‌شک خویشاوندیهایی بین دو فکر هست، لیکن این خویشاوندی، بهیچ وجه از جنبهٔ مستقل و خلاق عرفان ایران نمی‌کاهد.

این را نیز باید به‌انشاره، متذکر شد که تجلی و تظاهر عرفان بودایی در سکون و سکوت و استغراق است، و حال آن که عرفان



# یکی

## قطره باران ...



مقالات فراوان، چندین ترجمه، مجموعه‌ای به نام بزم آورد (مقالات دایرةالمعارف فارسی به قلم ایشان) کتاب سیره نبوی رسول الله و دو کتاب منتشر نشده باقی است یکی ترجمه کتاب «اصالت تاریخ» نوشته فریدریش مانیکه و دیگر ترجمه «دریای جان» اثر رینر درباره عطار نیشابوری که هر دو کتاب از زبان آلمانی به فارسی برگردانیده شده است.

آنچه می‌خوانید متن مصاحبه‌ای است که در پاییز گذشته با آن استاد فقیه توسط هیأت تحریریه رشد ادب فارسی انجام پذیرفته است. اما با دریغ و اندوه فراوان، قبل از چاپ در زمستان ۱۳۷۲، آن فرزانه بزرگ دیده غروبست و دوستان ادب و فرهنگ را به سوگ نشاند.

رشد ادب فارسی این حادثه فرهنگی را به عموم دانش‌دوستان بویژه خوانندگان عزیز محطه تسلیم می‌گوید

هیأت تحریریه رشد ادب فارسی

وسعت علم، حافظه کم‌نظیر، محضر گرم و خوش، و نواضع عالمانه از دکتر عباس زریاب خوبی چهره‌ای محبوب ساخته بود. او را دایرةالمعارف سیار می‌خواندند هر کس در هر مطلبی می‌توانست به او رجوع کند، تا او بی هیچ منتی و درنگی اطلاعات لازم را در اختیارش قرار دهد.

هنوز به چهل سالگی رسیده از دست آیتا... العظمی خوبی، اجازه اجتهاد گرفته بود. از سال‌های ۱۳۱۶ تا حدود ۱۳۲۱ بناگردد و گویا ایامی چند نیز همسخن امام خمینی (ره) بود. او یکی از شاگسته‌ترین و ارجمندترین چهره‌های دانشگاهی و نمونه کامل یک استاد در سطح جهانی بود که در شیرازه‌بندی کارنامه فرهنگ اسلام و ایران رنج فراوان برد وی وسعت علم و اطلاعات شرفی را با روح تحقیق و انتقاد دانشمندان مغرب زمین در خود جمع کرده بود. بسیار می‌دانست و نسبت به وسعت معلوماتش کمتر نوشت. دکتر زریاب، عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی بود. از او

جناب استاد با عرض تشکر از اینکه ما را به حضور خودتان پذیرفته‌اید لطفاً از زندگی خودتان بر ایمان بگوئید: از دوران تحصیل و استاذانی که از محضرشان استفاده کرده‌اید؛ اگر در این موارد بر ایمان صحبت بفرمایید ممنون می‌شویم.

دکتر زریاب: زندگی ما مثل زندگی‌های معمولی است. من آذربایجانی هستم. در سال ۱۲۹۷ شمسی در شهر خوی متولد شدم. تحصیلات مقدماتی خودم را آنجا گذراندم و چون در زمان ما در شهرستانهای درجه دوم دبیرستان کامل وجود نداشت (دبیرستان تا دوره اول بود. بنابراین می‌بایستی با مانند بعضی از

انشخاص که بجه هابسان را به شهرهای بزرگ مثل تبریز و تهران می‌فرستادند به این شهرها سفر کنم و با اینکه در همانجا بمانم، چون خانواده‌ام استطاعت مالی نداشت من در همان شهر ماندم ولی نخواستم که اوقات خودم را بیهوده بگذرانم، این بود که به تحصیل مقدمات زبان و ادبیات عرب و مقدمات فقه و اصول پیش علمای شهر خودم، مشغول شدم. در حدود هجده سالگی به قم رفتم، حدود شش سال در قم تحصیلات مقدماتی یا به قول خود طلاب تحصیل سطح را تمام کردم و به تحصیل درس خارج پرداختم. درس خارج فقه و اصول و همچنین درس حکمت قدیم را شروع کردم. اسنادان ما در فقه و اصول عبارت بودند از مرحوم محقق داماد، آیت‌الله مرعشی، آیت‌الله سیدمحمدتقی خوانساری و آیت‌الله حجت تبریزی. در حکمت هم در محضر امام خمینی و شیخ مهدی مازندرانی تحصیل کرده‌ام، کتابهای معمول درسی آن زمان یعنی شرح فلسفه

اسفار را در آنجا خواندم. بعد در سال ۱۳۲۲ ناچار شدم به خوی برگردم، پس از یکسال اقامت در خوی، دوباره به تهران آمدم، بعد از مدتی به کتابخانه مجلس شورای ملی راه یافتیم و در آنجا کارمند شدم و ضمناً در دانشکده معقول و منقول آن زمان که بعد به دانشکده الهیات تغییر نام یافت، ثبت نام کردم و در ۱۳۲۸ فارغ‌التحصیل شدم و لیسانس گرفتم. در ۱۳۲۹ مجلس سنا تشکیل شد می‌خواستند کتابخانه‌ای در آنجا دایر بکنند، من رفتم و کتابخانه آنجا را بنیاد نهادم که الان به نام کتابخانه مجلس شورای اسلامی (شماره ۲) در نزدیکی همان مجلس شورای اسلامی در کاخ مرمر موجود است. بعد، یک بورس چهار پنج ساله‌ای گرفتم و به آلمان رفتم، دوره دکتری را آنجا گذراندم بعد آمدم همان کتابخانه مجلس سنا و کار فبلی را ادامه دادم. مدتی بعد از طرف دانشگاه برکلی کالیفرنیا دعوت شدم یک دو سالی آنجا بودم وقتی برگشتم، دانشگاه تهران از من برای تدریس، دعوت کرد. چهار سال دانشیار بودم و بعد استاد شدم، پس از آن هم بازنشسته شدم.

سپاسگزاریم، جناب استاد به تحصیلات خودتان اشاره کردید ولی رشته تحصیلی خودتان را نفرمودید.

رشته تحصیل من در قم همان فقه و اصول و کلام و حکمت قدیم بود. در آلمان رشته فلسفه و تاریخ را انتخاب کردم و به اصطلاح از دانشگاه « ماینز » آلمان PH.D گرفتم.

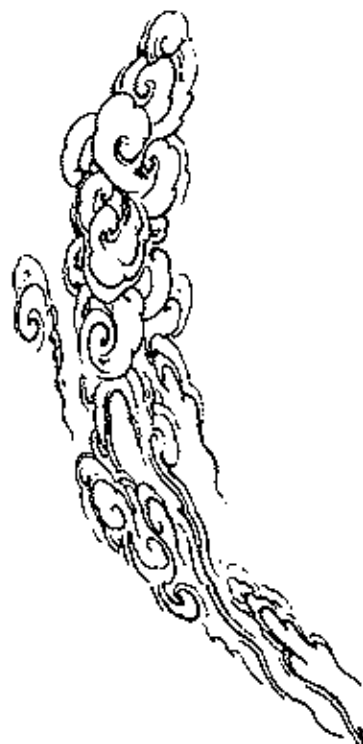
جناب استاد! حضرت تعالی به چند زبان مهارت دارید و آن را در حد اعلای می‌دانید؛ این را بیشتر از چه طریق فرا گرفته اید؟

من هیچ‌گاه زبان خارجی را برای مسلط شدن بر آن زبان و خوب نوشتن و یا خوب

حرف زدن، فرا نگرفته‌ام بلکه از اول هدف من این بود که بتوانم از کتابهای آن زبان استفاده کنم، عیناً مثل زبان عربی! الان هم که طلاب زبان عربی را می‌خوانند به منظور خود زبان عربی و تسلط بر زبان عربی و خوب نوشتن و خوب حرف زدن در آن زبان نیست، بلکه به خاطر این است که کتابهای علمی قدیم ما همه‌اش به زبان عربی بوده است کتابهای فقه و اصول و فلسفه و... من هم به خاطر استفاده از تون، زبان را یاد گرفتم. ابتدا در آن سالها در دوره اول دبیرستان زبان انگلیسی معمول نبود، زبان فرانسه بود، زبان فرانسه را در دبیرستان در همان دوره اول خواندم. بعد که رفتم قم خودم زبان فرانسه را دنبال کردم و دیکسیونر گرفتم. کتابهای فرانسوی خریدم و به موازات اینکه دروس حوزوی را می‌خواندم خودم این زبان را دنبال می‌کردم. گرامرهای متعدد و چند کتاب ادبی معروف را با همان شیوه دبیرستانی! بعد که به تهران آمدم، این زبان را مدتی در انستیتوی فرانکو ایرانی انستیتوی زبان فرانسوی در خیابان حشمت‌الدوله قدیم، آذربایجان فعلی، دنبال می‌کردم. خود فرانسویها در آنجا تدریس می‌کردند. بعد زبان انگلیسی را به همان ترتیب قبل آغاز کردم، پس از آن که به آلمان رفتم، در آنجا مجبور بودم زبان آلمانی را در حد خواندن و نوشتن و حرف زدن یاد بگیرم. چهار سال آنجا ماندم، بعد هم که برگشتم مطالعات خودم را در چهار زبان، انگلیسی، فرانسه، آلمانی و عربی ادامه دادم. ترکی هم که زبان مادری من بوده است.

ممکن است اسامی استادان خودتان را در آلمان بفرمایید؟

استادان فلسفه دو سه نفر بودند، مثلاً یکی پروفیسور فون رنکله که در همان





دانشگاه مانیز (Mainz) استاد فلسفه بود در مونیخ، پروفیسور بارکا بود. در تاریخ، بیشتر دربارهٔ مند تاریخ، تاریخ‌نویسی و اینها کار می‌کردیم و استاد راهنمایی که برای دورهٔ دکترا داشتم پروفیسور هانسن بود که الان هم زنده است و در فرانکفورت بازنشسته است.

**جناب استاد، به موضوع رسالهٔ دکتری خودتان اشاره نکردید.**  
رسالهٔ دکتری من دربارهٔ تاریخ نیموریان است که در آنجا در پانصد نهمصد نسخه به زبان آلمانی تکثیر شد.

**در حال حاضر فعالیت‌های اصلی شما چیست؟**

از حدود ده سال پیش در دایرةالمعارف اسلامی، مشغول شده‌ام. و هم اکنون نیز در تدوین سه دایرةالمعارف اسلامی همکاری دارم. یکی دایرةالمعارف تنسیع، دیگری دایرةالمعارف اسلام که الان به نام دانشنامهٔ جهان اسلام معروف است، و زیر نظر آیت‌الله خانه‌ای اداره می‌شود و سرپرست آن هم آقای میرسلیم است. سومی هم دایرةالمعارف بزرگ اسلامی که زیر نظر آقای سید کاظم بجنوردی است و تا به حال پنج جلد بزرگ از آن چاپ شده است. از دانشنامهٔ جهان اسلام هم تا به حال چهار جزوه چاپ شده است.

بیشتر فعالیت من در دو دایرةالمعارف اخیر است. در دایرةالمعارف تنسیع هم همکاری داشتم و مقاله نوشته‌ام.

**جناب استاد، اینها از نظر شیوه و سرعت کار، کدامشان موفق‌تر هستند؟**  
دایرةالمعارف بزرگ اسلامی که زیر نظر آقای بجنوردی است موفق‌تر است چون امکانات بیشتری دارد و هیئت علمی‌اش هم فویتر است، آنها بیشتر کار کرده‌اند.

**شما این دایرةالمعارف را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

وجود این دایرةالمعارف در مملکت ما لازم بود. این دانشنامهٔ جهان اسلام، تقریباً دنبالهٔ آن دانشنامهٔ ایران و اسلام است و به منظور ترجمه از دایرةالمعارف اسلام که به زبانهای انگلیسی و فرانسه منتشر می‌شود در زمان پیش از انقلاب تأسیس گردید و پیش از ده جزوه از آن منتشر شد. بعد خواستند دنبال آن را بگیرند، یعنی آن را ترجمه کنند، ولی در عمل دیدند که شاید ضروری باشد بسیاری از مقالات در خود ایران نوشته شود، بنابراین اینها این روش را در پیش گرفتند که تا آنجا که می‌توانیم خودمان بنویسیم ولی آنجا که مبرر نیست، آن را ترجمه کنیم و چون آنها در زمان پیش از انقلاب تا حرف الف را تمام کرده بودند، اینها خواستند که از حرف ب شروع کنند. اما دیگری یعنی دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، روش مستقلی دارد؛ ترجمه را نمی‌پذیرد، فقط تألیف می‌خواهد. به انگلیسی نیز دارد ترجمه می‌شود به عربی هم که ترجمه شده و یک جلد آن درآمده است.

**استیاد دربارهٔ آثارتان آنچه چاپ شده و نشده است، برایمان توضیح دهید، ضمناً ننیده‌ایم کتابی در مورد عطار در دست ترجمه دارید، در این مورد هم لطفاً برایمان صحبت کنید.**  
من دو کتاب از ویل دورانت ترجمه

کرده‌ام: یکی به نام تاریخ فلسفه و دیگری لذات فلسفه، که خیلی مورد علاقه واقع شده است و ناکنون هم هر کدام ده بار چاپ شده است. کتاب دیگری دربارهٔ تاریخ ساسانیان که اسمش تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، تألیف تنودور تولدکه است. این را من از آلمانی ترجمه کرده‌ام و انجمن آثار ملی چاپ کرده که عملاً نسخه‌هایش ناباب است و حالا می‌خواهند تجدید چاپ کنند. یک جزوه‌ای برای دانشگاه آزاد ایران دربارهٔ تاریخ ساسانیان تألیف کرده‌ام که آن هم چاپ شده است. پیش از انقلاب، در دایرةالمعارف فارسی مصاحب همکاری داشتم، بیشتر مقالات تاریخی، فلسفی و علمی آن را من نوشته‌ام. ولی آنجا اسم نویسندگان را نمی‌گذاشتند، مرسوم نبود. بعد از اینکه دو جلدش چاپ شد، عدّه‌ای از دوستان مراجعه کردند و می‌گفتند آقا مقالهٔ نهمه را شما نوشته‌اید چرا اسمتان آنجا نیست؛ مقالهٔ مربوط به کلام را شما نوشته‌اید چرا اسمتان آنجا نیست، مقالهٔ مربوط به قرآن و مقالات مفصل دیگری که من دیدم شاید مناسب باشد مقالات جلد اول و دوم دایرةالمعارف را در یک جا، به اضافهٔ بعضی مقالات دیگر به نام «بزم آورد» به چاپ برسانم که در حدود شصت مقاله است. شرحی نیز به نام «آئینهٔ جام» بر مشکلات اشعار حافظ نوشته‌ام که چاپ شده است نسخه‌هایش ناباب است و می‌خواهند تجدید چاپ کنند. تحریری هم از روضةالصفاء با حذف زواید، برای دانشجویان فراهم آورده‌ام. چون دیدم که دانشجویان حوصله مراجعه به کتابهای مفصل تاریخ حتی حال فارسی را هم ندارند و فقط فهرستش مانده است فکر می‌کنم تا دو سه ماه دیگر منتشر بشود کتابی نیز در فلسفه تاریخ ترجمه کرده بودم از فریدریش مانیکه، از آلمانی که هنوز ناشر





ندارد. خوارزمی نصفش را چاپ کرده، نصفش را گذاشته است. عرض کنم خدمتان الان مشغول ترجمه «دریای جان» هستیم.

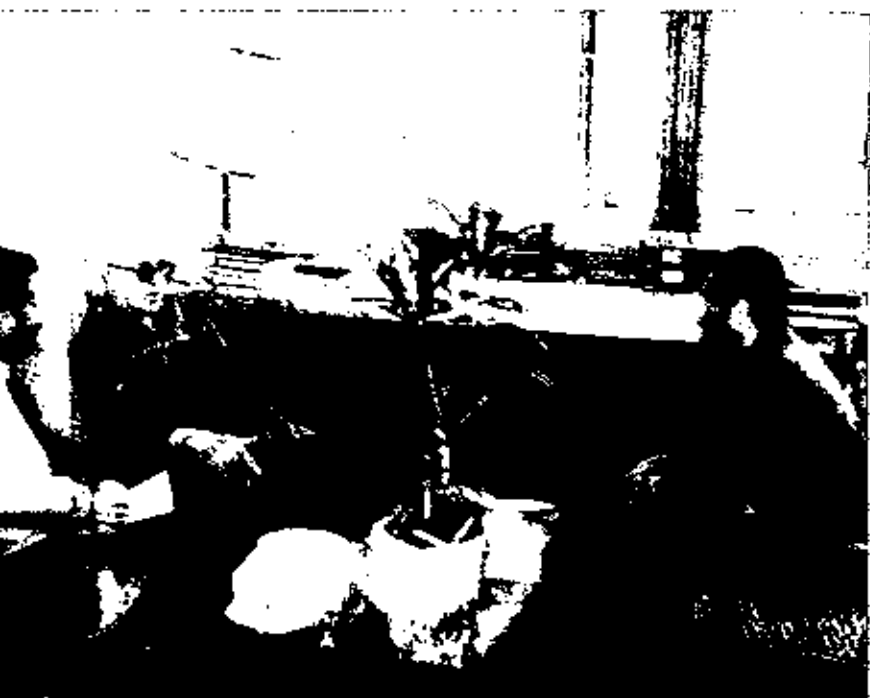
این کتاب اخیر از کیست و ارزش آن در چه حدی است؟

مؤلف آقای هلموت رینر است که خواسته است بیشتر عطار را برای فرنگها از نظر یک فرنگی بشناساند.

نظریات عطار را درباره جهان، دین و خدا تحلیل کرده است تحلیل‌های او بیشتر بر پایه چهار مثنوی (اسرار نامه و الهی نامه و منطق الطیر و مصیبت نامه) استوار است. ترتیب کتاب موضوعی است. موضوعاتی همچون دنیا، عشق، معرفت، معرفت خدا، را گرفته است تقریباً سی فصل است. اول نظریات خودش را می‌گوید. سپس آن موضوع اصلی را به چند قسمت تقسیم می‌کند. آن وقت درباره هر کدام تفصیلات و حکایات را که در عطار هست یا در جاهای دیگر که نظیر آن وجود دارد، می‌آورد.

انگیزه تان از این کار چه بوده؟

انگیزه شخص من نبوده است. دیگران خیلی اصرار داشته‌اند. آنهایی که خیلی عاشق عطار بوده‌اند و از این کتاب تعریف بسیار شنیده بودند پیشنهاد کردند. اول مؤسسه مرکز نشر دانشگاهی پیشنهاد کرد که من یک مقدارش را جمع کردم ولی بعد کنار گذاشتم. این اواخر مسئولان کیهان فرهنگی به مناسبت جشنواره عطار که بنیاست در نیشابور تشکیل شود، خیلی اصرار می‌کنند. آنها می‌خواهند خیلی زود این را چاپ کنند. من هم به آنها گفته‌ام که



تا آن موقع همه‌اش حاضر نمی‌شود ولی شاید ۲۰۰-۳۰۰ صفحه‌اش را بگیرند و تا آن موقع چاپ کنند.

پس، ترجمه حاضر، بخشی از آن کتاب خواهد بود؟

بله، خیلی دیر به من گفتند. یک ماه پیش به من گفتند اگر عجله در کار باشد شاید بعضی از فصولش را هم یکی دیگر ترجمه کند من کار خودم را ادامه می‌دهم.

این کتاب (دریای جان) در میان کارهایی که در زمینه زندگی و آثار و نقد و تحلیل کارهای عطار در آمده چه جایگاهی دارد؟

مؤلف این کتاب یک فرنگی است. خیلی مطلع است. خاورشناس درجه یکی است که خیلی به ادبیات ایران ادبیات تصوف، ادبیات عرفانی - چه در زبان فارسی، چه در زبان عربی - مسلط است و از طرف دیگر خودش تحصیلات عالی دارد که خیلی از آن نظر بحث و تحلیل کرده است. نه از نظر یک محقق شرقی، شما کار

مرحوم فروزانفر را که در تحلیل آثار عطار انجام داده دیده‌اید. آن یک مولف شرقی است ولی این یک دید غربی دارد. احاطه‌اش بر هر دو فرهنگ خیلی زیاد است. خیلی قوی است.

این مؤلف قبلاً چه کارهایی انجام داده است؟

دهها جلد کتاب درباره علم کلام منتشر کرده است. مثلاً «مقالات الاسلامیین اشعری»، کتاب «فرق النبیة توبختی»، «سوانح غزالی»، «هفت بیگر نظامی»، «الهی نامه عطار» و... را منتشر کرده است. همچنین، صدها مقاله، که در مجله اورینس، مجله Der Islam در آلمان به چاپ رسیده





است. همچنین شاگردان درجهٔ یکی تربیت کرده، برای مثال جناب «مایر» که اهل سوئیس است. مایر، متخصص در تصوف اسلام است و کتاب خیلی خوبی دربارهٔ ابوسعید اینی الخیر نوشته است که در حال ترجمه است.

آغاز به فرمایید چند مشکل درسی را خدمتتان مطرح کنیم. ما در کتابهای درسی خودمان از کتابهای مختلف و تفاسیر، مطالب مختلفی را آورده‌ایم، از جمله اینها یکی کشف الاسرار است. از این کتاب، داستان اصحاب کهف را نقل کرده‌ایم. ممکن است برای خواننده این سوزال ایجاد شود که وقتی اینها رفتند به غار و ناپدید شدند بعد دقیانوس یا خیر شد و اینها را بیگیری کرد رفتند آنجا و فهمیدند که اینها آنجا هستند جرأت نکردند داخل شوند - حالا یا رفتند یا نرفتند - بعد دستوری می‌دهد که جلوی غار را دیوار بکشند. در کتاب عین این جمله هست. بعد در ادامهٔ مبحث می‌رسد به اینجا که می‌گوید، اینها وقتی از خواب بیدار شدند گفتند که: بیایید تا وضو سازیم بعد آمدند بیرون، یعنی هیچ بخشی از دیوار در میان نیست. یک قدری در مورد این مسأله و اساساً این تفاسیر صحبت فرمایید.

ظاهراً به نظر می‌رسد که در غار را دیوار نکشیدند. اوایل مسیحیت بود. حکومت، یعنی دولت امپراطوری روم و بیزانس هنوز رسماً به مسیحیت نگرویده بود. مذهب رسمی «باگانیزم» بود. همان مذهب شرک دنیای قدیم یعنی پرستش خدایان متعدد؛ آن وقت مسیحیت که شروع به تبلیغ کرد، در بین افراد ضعیف و مستضعف فراگیر شد. خصوصاً در شرف و

در آسیای صغیر، اینها مورد تعقیب قرار گرفتند و این دستهٔ پنج، شش نفر آیین مسیحی را برضد آیین قدیم یافتند و چون مورد آزار و شکنجه قرار گرفتند دیدند که نمی‌توانند در شهر بمانند، رفتند و به غار پناه بردند اما اینکه پادشاه هفت نفر را تعقیب کند و بترسد و داخل غار نزود یا مثلاً دیوار بکشد و اینها درست نیست این تناقض و عدم نظایق تنها مربوط به کشف الاسرار نیست. خیلی از تفاسیر این طور است. و حکایاتی دارد که با هم متناقضند یعنی. داستان در سوادری، خودش را نقض می‌کند.

در تفسیر طبری هم هست، متنها، حسن کتاب طبری این است که، طبری اقوال مختلف را جمع نموده، و بعد خودش اظهار نظر کرده و غالباً نظر خودش هم صائب است.

آیا تا به حال این گونه لغزش‌ها جمع‌آوری شده‌اند؟

دربارهٔ دین، تحقیق تاریخی در همه سواد درست در نمی‌آید، نه اینکه مثلاً من بگویم دین مخالف تحقیق علمی است یا تحقیق علمی مخالف دین است ولی، دین یک پدیده‌ای است که خارج از موضوع تحقیق است. پس در کتابهای درسی وقتی می‌خواهند از مقایسه نقل کنند باید یک مطالبی نقل کنند که شبهه‌انگیز باشد، برای دانش‌آموزان سؤال انگیز نباشد، یا اینکه اگر نقل می‌کنند باید مطمئن باشند که تمام

معلمین شما آدمهای برجسته‌ای هستند و می‌توانند این گونه سؤالات را جواب بدهند و حلش کنند. خوب، این شرایط هم وجود ندارد و درشانی ممکن است باز هم ذهن دانش‌آموز تازه وارد این را درک نکند. یعنی همین مطلب را درک نکند که چطور می‌شود، مقولهٔ علم غیر از مقولهٔ دین باشد نه اینکه مخالف باشد. ولی خوب بگ چیز دیگری است در همین کتاب جایی می‌گوید، مسیحیان دو دسته بودند یک عده مسلمانان بر دین عیسی و یک عده مسلمانان صلیب پرست. این هم درست نیست چون اسلام در آن موقع اصلاً نبود این قضیه در اوایل قرن اول مسیحیت اتفاق افتاد که مسیحیان در تمام دنیا تحت شکنجه بودند، یعنی مسیحیت به عنوان دین رسمی شناخته نشده بود. آنوقت در حدود چهار صد سال بعد است که امپراطوری بیزانس یا امپراطوری روم غربی می‌آید به دین مسیح برمی‌گردد، یعنی تقریباً می‌شود گفت که بعد از سیصد سال نازه مسیحیت آیین رسمی می‌شود. در حالی که اسلام در قرن هفتم ظهور کرده است.

جناب استاد در کتابهای درسی داستانی از سنایی نقل شده راجع به خم نشینی بقراط یا دیوجانس یا دیوزن و به زعم بعضی‌ها افلاطون یا ارسطو می‌خواستیم در مورد این کلمهٔ «خم» و حقیقت داستانی آن توضیح دهید.

این شخص همان «دیوجانس» یا

«دیوجانس» است که «کلبی» بود و به آنها «سپینیک» هم می‌گفته‌اند. کلب همان کیولپ به معنی سگ در یونانی است. اینها در یونان قدیم کسانی بوده‌اند مثل فلندران در دوره اسلام که بر ضد زندگی مرفه و عالی و بر ضد اخلاق عمومی قیام کرده‌اند. اینها معتقد بودند که زندگی باید آزاد باشد. در خیابان می‌نشستند و قضای حاجت می‌کردند این دیوژن کلبی. هم در خم زندگی می‌کرد و می‌گویند که روزی چون اسکندر از کنار او عبور کرد و گفت سبابه‌ات را از سر من بردار و برو. در فرهنگ اسلامی خود مطلب مهم است و اینکه، این مطلب از کی باشد اهمیتی ندارد. این است که می‌بینید خیلی آشفته‌گی هست. در منشأ این حرف: مرد باید که گیرد اندر گوش گر نوشته است بند بر دیوار. بله! با أَنْظُرُوا إِلَيَّ مَا قَالَ وَلَا تَنْظُرُوا إِلَيَّ مَنْ قَالَ. در فرهنگ ما، خود آن مطلب مهم است. «ما قال» مهم است. «من قال» مهم نیست. این را چندان اهمیت نمی‌دادند بفرط باشند. سفرط باشند. کی باشد، مسئله آن نتیجه‌ای است که سنایی می‌خواهد بگیرد آن مهم است.

جناب استاد یکی از دبیران ضمن مقاله‌ای مطرح کرده بود که این خم به این شکل که در ذهنمان است، نمی‌تواند باشد. البته از تاریخ تمدن هم شاهد آورده بود و استدلال او این بود کسی که معتقد است باید آزاد باشیم آیا آن وقت همان خم هم برایش یک قید نیست؟

نه، خم یعنی یک نوع ریشخند و طعنه به زندگی عامه مردم است. خوب یا لاخره سرما هست گرما هست. یک جبری مانند خم، خم هم که خم کوچک نبوده، خم بزرگ پیدا کرده رفته آنجا تا از گرما در بناه

باشد. مثلاً تمام زندگی‌اش در آنجا بوده اشکالی ندارد.

تعبیر نویسنده مقاله این بود که خم، خانه‌هایی بوده که در صحرا یا جایی بنا می‌شده. و البته این‌گونه خانه‌ها را «خم» می‌گفتند.

این باید اثبات شود. اینکه آدم بنشیند در فکر خودش نظریه بدهد بدون تمسک به یک چیز عینی، درست نیست.

### اینها جنبه اسطوره‌ایش است که اهمیت دارد.

بله، اسطوره‌اش اهمیت دارد. البته به افلاطون هم نسبت داده‌اند. می‌دانید که در اسکندرنامه نظامی هم هست که افلاطون رفت در خم نشست. ولی او یک نتیجه دیگر، می‌گیرد که او می‌خواهد بگوید که در خم شروع به آواز خواندن کرد و یک آواز و موسیقی را در خم استنتاج کرد. این است که حافظ یک اشاره زیبایی دارد که:

جز فلاطون خم نشین شراب

سرحکمت به ما که گوید باز  
شراب را تشبیه کرده به افلاطون حکیم  
که در خم نشسته است.

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر  
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست  
آن هم به نقل از دیوجانس است. همان کلبی‌ها، یعنی اول رواقی‌ها هستند که این کلبی‌ها از رواقی‌ها مشتعب شدند. مقاله کلبی را من در دایرةالمعارف مصاحب جلد دوم نوشته‌ام و هم در کتاب «بزم آورد».

خوب همان‌طور که اشاره فرمودید ما نباید خیلی منته روی خشخاش بگذاریم و افرادش را معین کنیم عرض کردم این مسئله در فرهنگ ما مهم است. مهم «ماقال» است نه «من قال» برخلاف روش اروپایی جدید که، نه خبیر، کی گفته، درست



گفته یا نگفته، آن نبوده، آن نبوده ما به اینها اهمیت نمی‌دادیم. خوب کتابهای قدیم را ببینید. او می‌خواهد که آن اندرز را بگیرد و از آن استفاده کند به عنوان نصیحت، همین، اما کی گفته مهم نیست. این دو فرهنگ متفاوت است.

شمیوه عرفا هم در نقل مطالب متفاوت است.

عرض کردم که، فرهنگ ما، با عرفا یا هر کس دیگری.

یکی از تألیفات حضرت عالی سیره حضرت رسول (ص) است. گمان می‌کنم آن کتاب بیشتر از هر کتاب دیگری مسود علاقه خودتان هم باشد. لطفاً قدری درباره سیره نویسی و کتاب سیره رسول الله تألیف خودتان توضیح دهید.

در مقدمه‌اش گفته‌ام خیلی‌ها پیش من به این کار اقدام کرده‌اند. من هم قصد نوشتن

حضرت رسول مطلبی را بنویسید من شروع کردم و جلد اول زندگی حضرت رسول را در مکه نوشتم آنها اصرار کردند که ما می‌خواهیم چاپ کنیم اما عده‌ای یک ایرادانی گرفته بودند که این قابل تطبیق با فلان روایت نیست. من پیغام دادم که آفا تا به حال صد رقم کتاب درباره زندگی حضرت رسول نوشته شده، شاید از هزار جلد هم بیشتر باشند. اگر بیوگرافی می‌خواهیم مسلماً از هزار جلد بیشتر است خوب اینها مسلماً همه از روی هم نوشته‌اند. اگر کسی هم می‌خواهد کتابی بنویسد در هر بابی، باید یک چیز تازه‌ای، یک پیش تازه‌ای داشته باشد ولو اینکه غلط باشند. اگر یک پیش تازه‌ای نباشند این عمر هدر کردن است، خوب بردارید کتاب‌های دیگر را استحصان کن برای خودت کتاب بنویس چه فایده‌ای دارد، من اینجا نظر خودم را نوشته‌ام، نخواسته‌ام مردم را سرگردان کنم و بردارم از کتابهای دیگر، دوباره عین همان را، بدون تحقیق و بدون نظر بنویسم. سیره همین است اگر قبول می‌کنید، بکنید. کتاب را به من ندادند. بعد یک ناشر دیگری پیدا شد و دادند به او چاپ کند. شما سیره برای

دانش‌جویان می‌خواهید بنویسید، دانشجو ممکن است قبول نکند معلم هم جواب ندهد یعنی تشواند جواب بدهد. من این را خواستم به یک نحوی بنویسم که با روح زمان ما منطبق باشد و در عین حال مثل بعضی‌ها (مثل بیست و سه سال و اینها) که مردم را از دین دور می‌کند نباشند. ضمن آنکه دین جوانها حفظ شود در عین حال یک چیزی هم باشد که خیلی برت نباشد. این قصد من بود در این کتاب، نمی‌دانم حالا من از عهده برآمده‌ام یا نه. ولی خلاصه سعی ما بر این بوده است.

این کتاب بسیار مورد توجه واقع شده است و استفاده هم می‌شود. استاد این کتاب قسمت دوم هم دارد؟  
بله قسمت دوم دارد. من با خود گفتم بیستم بازتاب قسمت اول چگونه است. این



سیره ندانستم به من پیشنهاد شد از آنجایی که افسرادی دلشان می‌خواهد یک دوره کتاب درباره زندگی ائمه نوشته شود شما، چون سالها پیش در حسینیه ارشد یک دوره سخنرانی دانشمند درباره زندگی



خیلی اختلاف برانگیز است، مسئله ساده‌ای نیست زندگی شاه‌عباس که نیست خیلی حساس است. در میان طبقات مختلف اهل علم ناکون خوشبختانه عکس‌العمل تندی من مشاهده نکردم، یعنی به من نگفتند، البته عده‌ای اعتراض کردند. ولی خوب آن جور که تند باشد، نبود.

قسمت دوم شامل چه مطالبی خواهد بود؟  
شامل زندگی بیغمیر در مدینه، خوب آنجا هم مسائل خاردار زیاد است.

به عنوان آخرین سؤال چون در خصوص کار ما هم هست می‌خواستیم بدانیم که یک کتاب درسی خصوصاً در زمینه ادبیات، آن هم برای دوره‌های آموزش متوسطه یعنی دبیرستان چه خصوصیات و چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟

البته من متون ادبی و مسائل ادبی‌اش را عرض می‌کنم، شاخه ادبیاتش را، و الا ما در زمان خودمان یک چیزی می‌خواندیم که مرحوم فریب، میرزا عبدالعظیم خان فریب برای دوره متوسطه در چهار جلد نوشته بود. واقعاً انتخاب خیلی خوبی بود از بهترین کتابهای فارسی انتخاب کرده بود و یک چیزهای خیلی صحیح و درست یعنی این‌طور سؤالات انگیز بود. اشعار را خیلی خوب انتخاب کرده بود، اسم کتاب الادب بود. الان نمی‌دانم در کجا پیدا می‌شود. شما آن را نگاه کنید ببینید خیلی خوب انتخاب شده بعد هم مرحوم امیرخیزی متونی را انتخاب کرد برای دبیرستان در سه جلد و اسمش را گذارنت قطعات منتخبین آن هم خوب بود، آن هم روشش، روش میرزا عبدالعظیم خان بود، اینطوری بود که یک موضوع را می‌گرفت. در مورد

موضوع پنج شش مثال از نظم و نثر فارسی، از شاهکارهای نظم و نثر فارسی انتخاب می‌کرد. کتاب فریب همینطور پشت سر هم نظم و نثر بود کتاب اخیر به ترتیب موضوعات بود و خیلی خوب بود و یک دوره کتاب هم به نام املا نوشته بود، و آن هم این بود که نثرهای مشکل را انتخاب می‌کرد که در کلاس معلم از روی آن دیکته بگوید، لغات عربی و... شاگردا و کسانی هم که آن دوره‌ها را خواندند واقعاً خیلی خوب از کار درآمدند یعنی این خیلی کمک کرد، ولی به نظر من تنها آن کافی نبود. یعنی شما یک متنی را انتخاب می‌کنید تنها توضیح دادن لغت آن، کافی نیست. دانشجو یا دانش‌آموز باید در آن مورد فکر کند، موضوع را خوب تحویل بگیرد خوب تحلیل کند. وقتی که شما، یک قطعه، یک حکایتی از مثنوی یا یک قطعه‌ای از شاهنامه می‌آوردید یک سری سؤالاتی مطرح شود که ذهن شاگرد فقط متوجه خواندن و حفظ کردن متن نباشد. عمیق‌تر درک کند درباره موضوعش درباره اصطلاح صورت ظاهری درباره محتوا، درباره قالب و... این سؤالات را مؤلفان باید خیلی دقیق طرح کنند علاوه بر نثر لغات این سؤالات را در ذهن شاگرد و دانش‌آموز برانگیزاند و او را به تفکر وادارند و به نظر من برای انتخاب نظم و نثر اگر می‌خواهد دانش‌آموز را با ادبیات فارسی، شاهکارهای ادبیات فارسی آشنا کنید، آشنا بودن این نیست که فقط آن قطعه را بخواند و معنی کند. نه، آن را باید در چارچوب فرهنگ ما و اسلام، در چارچوب زندگی امروزی ما و در چارچوب اخلاق و وجدان، اینها را باید روشن کرد و بیان کرد و من نمی‌دانم این در کتابهای درسی الان مراعات می‌شود یا نه شاید الان یک پیشرفت‌هایی هم حاصل شده که این کار را کرده‌اند.

نه خیر البته به آن شکل که نشده، الان کتابهای ما تقریباً می‌شود گفت شکل کشکول را دارند. یعنی از هر جایی یک مستقی را فراهم آورده‌اند و یک توضیح‌حاتی هم پایین آن از همان بابی که اشاره فرمودید، حالا اگر هر یک از متون اصلی مثلاً گلستان یا کلیله و دمنه به عنوان یک متن مستقل درسی باشد و دانش‌آموز در هر سال تحصیلی یا ترم یکی از این متون را بخواند چطور است؟

برای دانش‌آموزان دبیرستان، شاید محدود کردن به یک نفر و به یک شخص و یک چیز درست نباشد ولی اگر طوری انتخاب شود که یک موضوعی را در نظر بگیرد (مثلاً مانند کاری که امیر خیزی کرده بود) و بر آن اساس درباره این موضوع از چند نفر مطلب نقل کنید راه بدی نیست. فرض کنید می‌خواهید بگویند صبر و تحمل در کارها خوب است. این موضوع از سه چهار زاویه طرح شود مثلاً، یکی از جنبه تصوف، یکی از جنبه اخلاق کلی، یکی از





نظر هستند در دنیای امروز در زندگی امروز، یک طرفه نیستند

### مثلاً چه کسانی؟

جلال آل احمد در جای خودش خوب است، فروغی در جای خودش خوب است. چرا نباید از خانلری داشته بانشید، خانلری از برجسته ترین نویسندگان زبان سانست چرا نباید از او مطالبی بانشد؟ در مجله سخن خیلی حرفهای خوبی دارد که اصلاً راهنماست. از مرحوم مینوی چرا نباید بانشد؟ عرض کردم از مرحوم ملک الشعرای بهار، دکتر خانلری، محمد فروزی، مرحوم فروغی و نظایر اینها، ما کم نداریم این بچه ها بچه های امروز هستند، نیازهایشان، نیاز امروزی است هیچ منافاتی ندارد این که شما بگویید بچه های ما بچه های امروزی هستند و فقط بخواهید از امروزی انتخاب کنید. با اینکه آثار گذشتگان را هم برایشان بیاورید. آن وقت ارتباط آنها را با ادبیات قوی و اصیل خودمان قطع کرده اید.

چنین اعتقادی نیست. در کتابهای ما برعکس است جناب استاد، یعنی الان به ادبیات معاصر کمتر توجه می شود.

آن هم غلط است یعنی به قول شما، امروز، شما باید هر دو را داشته باشید. ببینید اگر این کار را بکنید که یک موضوعی را انتخاب کنید، در این موضوع ببینید که سعدی چه گفته، مولانا چه گفته، عطار چه گفته، یک نویسنده معاصر چه گفته. اگر این باشد و به ترتیب بهلوی هم بگذارید هم قدرت مقایسه را دارید و هم یک جزمی نگاه نمی کنید که فقط از ادبیات معاصر باشد یا از ادبیات قدیم.

یعنی محور کتاب موضوعی باشد. البته من تصور می کنم بیایم دو مفوله آموزش زبان و آموزش ادب فارسی را جدا کنیم به

همین نتیجه می رسم که، در یک جایی هست که ما باید به ادب کهن و سنتی خودمان توجه کنیم و در یک جایی هم هست که باید اصلاً ادبیات معاصر را تقویت کنیم.

ببینید یک وقتی است که یک قطعه ای است که به عنوان یک قطعه ادبی زیبا خوب است یک وقت هم هست که شما می خواهید یک قطعه آموزنده و تعلیمی را بیاورید این فرق می کند، یک وقتی است که در عین حال می خواهید حس زیباشناسی دانش آموز را هم تقویت کنید. مثلاً غزلی از مولوی یا از حافظ یا از سعدی بیاورید.

در اثر معاصر، خانلری تر خوبی دارد. مثلاً فرض کنید «نامه ای به پسر» او خیلی زیباست، خیلی آموزنده است نظایر این زیاد هستند. اگر کسی دوره مجله آرمغان و دوره مجله سخن و مجله وحید و مجلات قدیمی را نگاه کند خیلی از این چیزها را پیدا می کند. مجله مهر قدیم و مجله ایران امروز که سابقاً منتشر می شد از اینها خیلی چیزهای خوب می شود پیدا کرد

حضرت استاد، از شرکت شما در این مصاحبه متشکرم.



جنبه فایده تاریخی. بهلوی هم فرارگرفتن اینها دانشجو را به تفکر وامی دارد که خوب این صبر که می گویم یعنی چه؟ و در مراحل مختلف زندگی چه مراحل دارد، چه چیزهایی از این صبر الان بسندید، نیست نظرم این است، منتها این مراحل دارد یعنی دانشجو یا دانش آموز سال اول دبیرستان با دانش آموز سال چهارم فرق دارد در مراحل مختلف باید بنگی به ذهنیت شاگرد موضوعات و مطالب انتخاب شود. من یک وقتی دیدم خیلی تکیه بر ادبیات امروزی کردند، این خوب است یعنی مادر نویسندگان جدید هم افسرد برجسته ای داریم ولی در انتخاب اینها ذوق شخصی نباید مدخلیت داشته باشند. خوب بعضی شاعری را می پسندند از او خوششان می آید مثلاً از آن نقل می کنند، از یکی دیگر نقل نمی کنند، نمی گویم این معیارها هست، می گویم اگر واقعاً باشد درست نیست و در نظام جدید آن قسمت ها انتخاب شود، انتخابی باشند که به اصطلاح، صاحب

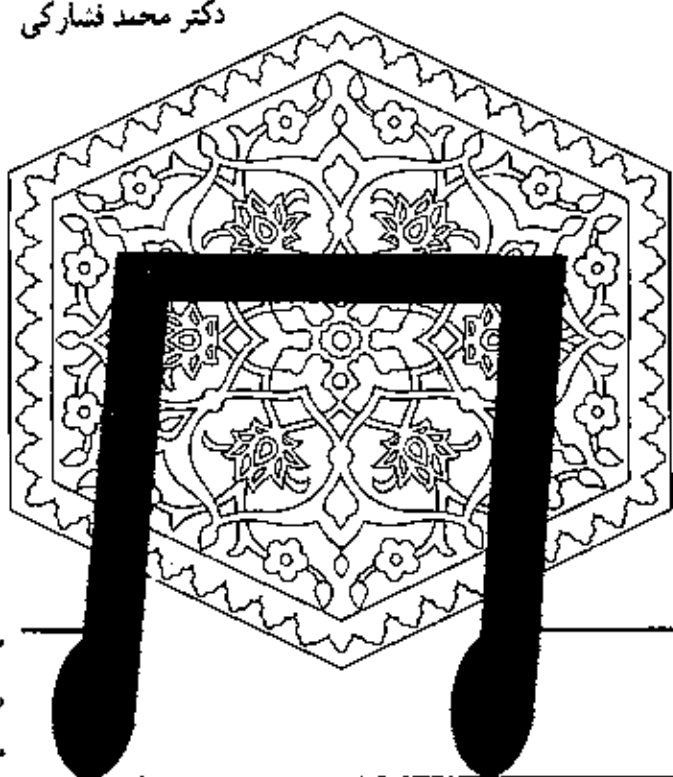
# نقرات متتابع و سکونهای متناسب

دکتر محمد فشارکی

طرحی نو

در شناخت

وزن شعر فارسی



در تعریف وزن می‌گویند « ادراک تناسبی است که از تکرار مقادیر مساوی و منفصل حاصل می‌شود، بنابراین تعریف، وزن بحروری را که دارای نظم هجایی مکرر و یا مستناب می‌باشند، توجیه پذیر می‌انگارند و موزونیت بحروری را که از این دست نیستند غیر قابل توجیه می‌خوانند و مثلاً مصراع «فواره چون بلند شود سرنگون شود»<sup>۱</sup> را به درستی موزون خوانند و در عین حال توجیه ناپذیر.

اشکال دیگر این که چرا از بعضی ترکیبات متناوب مثلاً (مفاعلتن مفعلتن) احساس وزن حاصل نمی‌شود و آیا این امر بخاطر این است که این نوع ترکیبات در دایره مستعمل یافته نمی‌شود؟ و اگر چنین است چرا ترکیب «مستعلن مفعلاتن» دوبار که تا پیش از ملک الشعراء بهار، رایج نبوده در شعری با مطلع زیر مقبول می‌افتد.

بر تختگاه تجرد سلطان نامورم من

با سیرت ملکوتی در صورت بشرم من

اما ترکیب نامستعمل: متفاعلتن مستعلن دوبار با وجود تأیید بعضی کتابهای عروض مقبول نمی‌افتد.

صنما خیالت را چه شد که به ما ندارد الفتی

خجلم ز داغ کز وفا به سرم گذارد منئی

و سپس ضربه نهایی را وارد می‌آورند که: نازه به فرض قبول دو نوع

● اوزانی که از کیفیت تناوب یا تکرار برخوردارند، گونه‌ای وزنی مشقارن یا به عبارت دیگر اوزان قرینه‌ای به شمار می‌روند.

● در واقع تناسب و تناوب، تعیین کننده نوع وزنند نه خود وزن.





● فقط اشعاری که وزن قرینه‌ای (متقارن) داشته باشند، دارای نظم هجایی متناسبی می‌باشند. در غیر این صورت، هیچ نظمی در هجاها متصور نیست.

● تکرار بخشهای معین یا کشش زمانی واحد، همراه با محدودیت کمی تکرار یا ترکیب پایه‌ها، عامل وزن به شمار می‌رود.

هجایی منابوی برخوردار است و با در شعر زیر از سیمین:

آه چگونه بگویم آه چگونه بگویم

با تو که باد من شو من که شکسته سپویم

(دشت ارزن / ۷۸)

مفعَلن فَعْلانِ دو بار

که تناسب هجایی منابویی دارد، اما به سختی از آن احساس وزن می‌شود. و این امر موقعی روشن‌تر می‌شود که خواننده اولاً نداند آنچه می‌خواند و یا می‌شنود، شعر است گمان کند کسی با او حرف می‌زند.

مثلاً عبارتی بر همین وزن نه به صورت شعر ایراد شود، مثل:

جان دلم، تو بیا اینجا به فلم بده دستم

مفعَلن فَعْلانِ دوبار -UU/-UU/-U-

که بدون توزیع متناسب سکوتها، هیچگونه وزنی از آن بر نمی‌آید ولی تناسب هجایی دارد با بیت دیگری از سیمین که با وجود تناسب منابوی، چندان موزون نمی‌نماید.

کدام ابر زهر آگین دوباره چتر خود وا کرد. ... دشت ارزن / ۱۰۷

مفاعِلن مفاعِلن دوبار

اما: هر که آمد عمارتی تو ساخت

مفاعِلن مفاعِلن فعلن

شکلی در موزونیت آن نیست اما از تناسب هجایی مکرر و با منابوی محروم است در اینجا می‌توان نتیجه گرفت که تعریفی که از وزن کرده‌اند، جامع و مانع نیست. نگارنده می‌انگارد وزن و آهنگ، و تناسب هجایی، دو مقوله متفاوتند که به نحوی در یکدیگر تأثیر می‌گذارند و در واقع به زبان منطقیان می‌توان گفت هر متناسب هجایی از وزن و آهنگی

وزن یکی مکرر و دیگری منابوی، چه می‌توان گفت درباره‌ی وزن شعر زیر: دانی که جنگ و عود چه نفریر می‌کنند.

که از محبوب‌ترین اوزان است اما از چهار جزء نامشعاری و نامشعابه: (مفعول فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن) ساخته شده است.

و سببی می‌افزایند که «این نکته هرگز در عروض سنتی روشن نمی‌شود» و بعد می‌افزایند که عروضیان جدید هم نتوانسته‌اند راه حل مناسبی به دست دهند. نکته‌ی دیگری را هم می‌افزایند که در عروض سنتی وزن براساس تناسب میان دو مصراع توجیه می‌شود و حال آن که موزونیت این مصراع: «فواره چون بلند شود سرنگون شود» غیر قابل انکار است.

ما در اصل تعریف وزن حرف داریم، وزن چنان که گفته‌اند حاصل تناسب هجایی چه مکرر و چه منابوی نیست، ممکن است در بعضی اشعار باقیمانده از قدما قابل توجیه باشد اما نه در تمام آنها و نه بسیاری از اشعار معاصران، تعریف باید جامع و مانع باشد، جامع اطراف و مانع اغیار، بهتر است به مثالی که خود بافته‌ام توجه شود:

یکی از وزرای با هیبت شاه

نشی با امرای اسلامی ما

بدون استثنا هر کس لحن به هم بافته مزبور را بشنود، هیچ

احساس وزنی در آن نمی‌کند حتی در دو مصراع و حال آنکه از تناسب

هر چند نامطبوع و نامستداول برخوردار است ولی هر موزونی الزاماً از تناسب هجایی به گونه (تکرار و یا تناوب) برخوردار نیست و این امر نیازی به اثبات ندارد. به عقیده من معیار وزن را در فارسی باید از تعریفی که در موسیقی از وزن شده، دریافت: «تقرات متنابع و سکونهای متناسب» به ازای تقرات می توان حروف متحرک نهاد و به ازای سکانات، حروف ساکن براساس تعریف مزبور، عامل تکرار و عدم تساوی در کشش، هر دو در تشکیل پایه های وزن ساز مؤثرند. پایه وزن ساز مطابق تعریف فوق نمی تواند از دو هجا کمتر باشد. و نیز نمی تواند به هجای کوتاه ختم شود. حروف متحرک را ادامه دهیم تا به ساکنی برسیم آنجا و فنی بالطبع حاصل می شود و پایه شعری تحقق می پذیرد.

میان هر پایه شعری با پایه دیگر سکوتی متناسب باید باشد همراه با ضربه قوی که آن پایه را از دیگر پایه ها جدا سازد و همین سکوت های متناسب است که آهنگ شعری را تحقق می بخشد. به مثالی ساده توجه کنید اگر به طور معمولی و محاوره ای از کسی بپرسیم «از اینجا تا آنجا چقدر است (راه است) بدون سکوت های لازم، هیچ وزنی احساس نمی شود. اما اگر سکوت های متناسب را در میان پایه ها توزیع کنیم دارای وزن مطبوعی می شود.

از اینجا / تا آنجا / چقدر است /  
فعلون / فعلون / فعلون /

حال اگر هجای آغازین بلند بود باید ادامه دهیم تا به هجای بلند دیگری برسیم، ممکن است میان دو هجای بلند چند هجای کوتاه قرار گیرد و یا بعد از دو هجای بلند یک یا چند هجای کوتاه بیاید و بعد از آن هجای بلند واقع شود. این امر بخاطر این است که حالت موسیقایی در پایه تا زمانی که به ساکنی با وقفی نرسیده ایم، احساس نمی شود. یعنی تقرات بی دربی (متنابع) باید به سکوت های متناسب برسد. گاه ممکن است افعالی این چنین تصور کرد:

مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلُ

U-U-U-U-U-U-U-U-U-U-U-U-U-U-U-U

و نتیجه گرفت که پایه ها به هجای کوتاه ختم شده اند ولی غافل از این که ذهن خواننده شاید ناخودآگاه در حالی که همین پایه بندی و افعالی را هم

می شنود و یا می خواند، پایه های واقعی را تجزیه می کند. بدین صورت:

U-U-U-U-U-U-U-U-U-U-U-U-U-U-U-U

و این امر موقعی تجسم و تحقق بیشتری می باید که اولاً با الفاظ «ت و تن» بیان گردد (زیرا پایه یک گونه نباید بیشتر تصور شود و افعالی عربی گونه های مختلفی را نداعی می کند) و ثانیاً خود شعر را بدون افعالی، پایه بندی کنیم:

بیایید بیایید که گلزار دیده است

U-U-U-U-U-U-U-U-U-U-U-U-U-U-U-U

در واقع پایه های موسیقایی مصراع فوق چنین است:

بیائی / دُ بیائی / ادُ گلزار / دُ دیدست

حروف متحرک چون به ساکنی برسند، حالت وقف و سکونی را می یابند که تکرار متناسب آن موجد وزن است. پایه از دو خصیصه تکرار و عدم تساوی در کشش برخوردار است: U-U- (دو کوتاه و یک بلند) با --U- (سه بلند و یک کوتاه) -U-U- (دو کوتاه و دو بلند) هر چقدر مقدار هجاهای کوتاه بیشتر باشد، وزن ضریبی تر و مترنم تر است. معنی این کیفیت -U-U- از این کیفیت --U- و این کیفیت U-U- از این کیفیت U--- و ... آهنگین تر است. و فنی پایه های وزن ساز که هر یک بالطبع و به واسطه دو خصیصه تکرار و عدم تساوی در کشش و نیز رسیدن به هجای بلند و در نتیجه احساس وقف و سکون بعد از هر پایه، موزونند، شناخته شدند. ترکیباتی گوناگون پیدا نمی کنند که یکی از ترکیبات گونه تکرار پایه است و با تناوب، ده ها گونه دیگر می توان تصور کرد.

اوزانی که از کیفیت تناوب و یا تکرار برخوردارند، گونه وزنی متقارن و یا به عبارتی دیگر اوزان قرینه ای (چه در یک مصراع و چه در دو مصراع) به شمار می روند. در موسیقی هم اوزان قرینه ای و غیر قرینه ای یافت می شود. گونه های دیگر و ترکیبات دیگر از پایه ها، اوزان غیر قرینه ای پدید می آورد و چه بسا اوزان غیر متقارن، موزون تر و مترنم تر از اوزان متقارن باشد چنان که دیدیم. در واقع تناسب و تناوب، تعیین کننده نوع وزنند نه خود وزن. یک پایه خود وزن دارد و ترکیب چند پایه مختلف که همه موزونند به تناسب قرار گرفتن تقرات و سکانات مختلف و





با به هر صورت دیگری متلاً:

### مستقطن مفاعل مستفعل

که هیچ کدام روی اصول موسیقی نیست بلکه هدف حتی الامکان تقسیم هجاهاست به گونه‌ای که نظمی را نشان دهد غافل از این که نفظ اشعاری که وزن فرته‌ای (متفازن) دانسته باشند، دارای نظم هجایی متناسبی می‌باشند، در غیر این صورت، هیچ نظمی در هجاها منصور نیست.

بهنر است برای برهیز از هرگونه ائسنهایی و یا دوری از چند گونگی افاعیل در وزنی واحد، از «ت و تن» استفاده شود که پیش از هزار سال است برای بازخوانی میزان‌های موسیقی، به کار می‌رود، و خواجه نصیر در معیارالاشعار از آنها یاد کرده است. پایه عبارت است از کوچکترین جزء وزن ساز که از مجموعه چند هجا (حدأقل دو هجا) پدید می‌آید و از تکرار یا ترکیب آن با پایه‌های دیگر، وزن ساخته می‌شود. هر پایه با تکبّه و با صریبی فوی از پایه‌های دیگر جدا می‌شود. پایان هر پایه وقفی یا سکونی باید باشد، یعنی حتماً باید مختوم به هجایی بلند باشد کنش و فغها و سکونها متناسب با زمان‌بندی پایه‌های شعری است. محدودیت پایه‌ها چه از نظر تعداد هجاها و چه از نظر تکرار با ترکیب آنها، توزیع متناسب سکونها و یکنواختی در ادای مصونتهای شعر، از شرایط تحقق وزن به شمار می‌رود.

### طرحی تازه

تا اینجا روشن شد که کیفیات گوناگون هجایی که از ترکیب یا تکرار پایه‌های موسیقایی مختلف پدید می‌آید، دارای آهنگ است (موزون است) اعم از این که تناسب هجایی داشته باشند یا نه. اما سؤال مهمی که تاکنون بدان پاسخ داده نشده این است که راستی چرا از کیفیت هجایی خاصی، بخصوص کیفیتی که دارای تناسب هجایی نیست، آهنگی و وزنی احساس می‌شود و این آهنگ و وزن زائیده چه عاملی یا عواملی است؟

پس از مدتها تأمل در این مورد به معیاری جهت شناخت وزن دست یافتیم. چون این معیار از توقف وزن در موسیقی (ایقاع) برآمده

● حد نصاب میزانشها و پایه‌ها و ضربها، در ایجاد وزن و احساس آن، نقشی اساسی دارد.

● هیچ شعری نباید از دو هجا کمتر باشد و نیز باید به هجایی بلند مختوم گردد.

● توزیع متناسب سکونها به طور فیزیکی و طبیعی و بدون دخالت عمدی و یا ذوقی، انجام می‌گیرد و موجب کنش بیشتر هجاهای بلند می‌گردد.

بود، با همکار فاضل آقای دکتر ساسان سینتا که در موسیقی دستانی دارند در میان گذاشتم و نهایتاً ایشان نیز نظر بنده را تأیید کردند. آن معیار، در زمان‌بندی یا توزیع متناسب سکونها، نهفته است. بدین معنی که وقتی تکرار یا ترکیب پایه‌های موسیقایی، به هرگونه که باشد، از نسبت زمانی واحدی برخوردار بود، یعنی، کنش زمانی پایه‌ها به همه یکسان بود و پایه‌ها از حد معینی تجاوز نکرد، احساس وزن حاصل می‌شود. به بیانی دیگر می‌توان گفت مجموع زمان ادای یک مصراع که به طور یکنواخت و بدون سکونها‌های نامتعارف و یا کند و تند کردن بیان، به طور منظم و به یک نسبت، در پایه‌های مختلف آن مصراع، بخش می‌شود، به طوری که تمام پایه‌ها از کنش زمانی واحدی برخوردارند و می‌توان مثل میزان‌های موسیقی بین پایه‌های مختلف (از نظر ترکیب هجایی)، نسبت ریاضی مشخصی برقرار کرد مثلاً نسبت  $\frac{3}{4}$ ، ما در یک مصراع موزون، با پایه‌های گوناگونی روبرو هستیم که کنش زمانی واحدی دارند، به زمانی دیگر، تکرار بخشهای معین با کنش زمانی واحد، همراه با محدودیت کمی تکرار با ترکیب پایه‌ها، عامل وزن به شمار می‌رود. گاه اتفاق می‌افتد که دو پایه مختلف از لحاظ ترکیب هجایی و حتی کمیت هجایی، از کمیت زمانی واحدی برخوردار باشند، به عبارتی دیگر، شاعر و با خواننده شعر، شاید ناخودآگاه، در کنش هجاهای بلند تغییر روی دارد تا زمان ادای آن پایه مورد نظر با پایه‌های دیگر، یکسان گردد راز احساس وزن از ترکیب پایه‌های گوناگون، همین نکته است. با این



فرض. مشکل احساس وزن از پایه‌های غیر مکرر و یا غیر متناوب که سرود بحث محققان عروض است، حل می‌گردد. یعنی شعری که از پایه‌های غیر مکرر و غیر متناوب پدید می‌آید در تمام پایه‌های آن شعر، نیز نسبت زمانی واحدی موجود است. به زمانی دیگر ادراک تناسبی که از تکرار پایه‌های متحدالزمان شعری (اعم از این که تناسب هجایی میان آنها حاکم باشد یا نه) حاصل می‌شود، همان وزن است. البته این امر به طور طبیعی و احساسی، معلوم است. اما اثبات آن به طریق عملی، مستلزم دو امر است:

### ۱- یافتن پایه‌های موسیقایی شعر

۲- به کارگیری خط موسیقی (نت) در موارد خاص و اختلافی.

به عقیده نگارنده، پایه‌های موسیقایی، همان‌هایی است که روان‌شاد استاد علی‌نقی وزیری یافته است و نت نویسی اصوات مختلف پایه‌ها، مستلزم توجه دقیق به کنش اصوات و جهاهاست و نباید صرفاً به ظاهر هجای کوتاه و بلند، اکتفا کرد. بلکه باید کنش کار بردی آنها را در شعر مورد علاقه فرار داد. چه بسا دو پایه مختلف از نظر کمیت هجایی، از نظر زمان بندی و توزیع سکوتها، اختلافی نداشته باشند. بدین معنا که ممکن است کنش یک هجای بلند در یک پایه، از کنش هجای بلند دیگری در پایه‌ای دیگر، بیشتر شود تا کمبود زمانی را که در هجای دیگری دارد، جبران نماید و این امر به طور فیزیکی و طبیعی، صورت می‌گیرد و به خواست ذوقی خواننده و یا گوینده شعر نیست. برای مثال مصراع‌هایی را که نه تناسب هجایی مکرر نه متناوب دارد، تقطیع موسیقایی می‌کنیم و برای این که زمان بندی موسیقایی و توزیع سکوتها، بهتر نموده شود، از خط موسیقی (نت) بهره می‌گیریم:

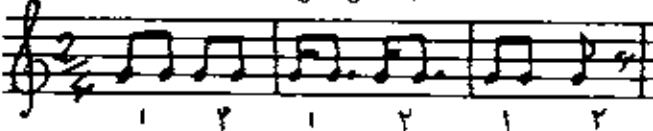
دانی که جنگ و عود چه نفری می‌کند

1-U/-U-/-UU/-U/-U/-

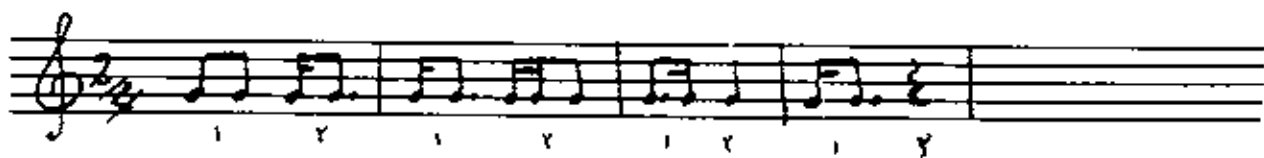
که نسبت زمانی تمام پایه‌های موسیقایی در مصراع مزبور، یکی است، یعنی با هر یازدهی یک پایه ادا می‌شود. اینجا به جای یازدهن، شماره‌های ۱ و ۲ را به یک نسبت تکرار می‌کنیم و مثلاً می‌گوییم: یک، دو، یک، دو، و با هر شماره به ترتیب، پایه‌ها را می‌خوانیم: دانی، کجی، گم، دجی ...

در این زمان بندی پایه (دانی) از نظر کنش زمانی، درست معادل است با (کجی) و (جی) و ... هر چند از نظر ظاهر کمیت هجایی، گوناگونند به زبان دیگر به طور طبیعی، زمان کلی لازم برای ادای مصراع مزبور را در همه پایه‌ها به یک نسبت بخش می‌کنیم. مثال دیگر: تا هشیارم طرب زمن پنهان است

-/-U/-U/-/-/-



تناسب هجایی مکرر یا متناوب و یا هر نوع دیگر، در واقع نوع وزن را تعیین می‌کنند نه حقیقت و ماهیت آن را مطبوعی و نامطبوعی، سبکی و سنگینی و ... نتیجه نحوه ترکیبات هجایی و کیفیت انتظام آنهاست. چه بسا نظم تکراری و یا متناوب و غیره یافت می‌شود که وزنی را متبادر نمی‌کند، اما از دید تناسب هجایی (چه در یک مصراع یا دو مصراع) وزنی دارد، بخصوص اگر در دو مصراع بررسی شود. بسیاری از اشعار





زیرنویسها:

(۱) وزن شعر غارسی ص ۱۰۸

(۲) ل نوت سیاه است و کشش آن در برابر جنگ می باشد و جنگ دو برابر دولاً جنگ  $\beta$  است. کشش ها همه نسبی است. نقطه جلوی هر نت به اندازه نصف همان نت به کشش آن می افزاید در تقطیع مزبور مقابل هجاهای بلند جنگ و مقابل هجای کوتاه دولاً جنگ  $\beta$  قرار داده شده و نکته مهمتر آنکه راز شناخت وزن است تغییرات کششی است که با علامت سکون مشخص شده است.

برای توضیح بیشتر دانی  $\pi = (- -)$  معادل دو جنگ

کچن  $\pi = (- U)$  معادل یک دولاً جنگ و یک جنگ نقطه دار

در این دو پایه ملاحظه می شود که (دوتا جنگ) از یک جنگ و یک دولاً جنگ کشش زمانی بیشتری دارد، از این رو نقطه ای جلو جنگ دو پایه دوم گذاشته شده تا به اندازه نصف آن. یعنی یک دولاً جنگ، به کشش آن نت و آن پایه افزوده گردد. پس پایه دانی  $(- -)$  با پایه کچن  $(- U)$  که به حسب ظاهر دو گونه ترکیب دارند و به نظر می رسد یکی از دیگری، کشش زمانی دانسته باندند. از نظر موسیقایی دارای کشش زمانی واحدی است و این توهم که چگونه از پایه های مختلف الهجایی نامتناسب هجایی، وزن بدید می آید، از بین می رود. همچنین است پایه های دیگر که نهایتاً از نظر موسیقی و توزیع متناسب سکونها، از زمان بندی واحدی برخوردارند. البته آنچه مهم است، میزان است که از چند پایه (در مصراع مورد نظر دو پایه) بدید می آید و کشش زمانی میزانها صد در صد باید یکی باشند (در یک آهنگ چه شعر و چه موسیقی) چنانکه در موسیقی هم چنین است و میزانها با وجود اختلاف در ضربها که خود رجد آهنگ های مختلف است، دارای نسبت زمانی واحدی است و این امر با دستگاه طیف نگار صوتی (Sound Spectrograph) و با نظارت دکتر سپینا، آزمایش و تأیید شده است.

ان شاه ... در مقاله دیگری تصویرهای آن به چاپ می رسد تا شکی باقی نماند.

(۳) محققان عروض معاصر فقط بدین دو نوع عنایت داشته اند.

سیمین بهیسانی و بعضی اشعار الهی فتمه ای و ابیات دیگری که در المعجم آمده، از این دست است. تحقیق کامل تر این موضوع در رساله ای مستقل که در دست تألیف است، خواهد آمد.

### نتیجه گیری

نتیجه این که اولاً کمیت و تناسب هجایی، نوع وزن را تعیین می کند نه ماهیت آن را، یعنی نوعی وزن چنانست که در مصراع، هجاهای کوتاه و بلند نسبت به هم نوعی تناسب دارند (مکرر و یا متناوب و یا انواع دیگر که محققان عروض فقط به نوع تناسب مکرر و متناوب آن پی برده از سایر تناسبات، غافل شده اند) ثانیاً، آنچه احساس وزن را ایجاد می کند «عدم تساوی در کشش و توزیع متناسب سکونها و تکرار میزانهایی معین با امتداد زمانی واحد» است.

اگر کشش هجایی مختلف نشود، وزنی بدید نمی آید مگر این که با تکیه و ضربی فوی همراه باشد که همان، نوعی عدم تساوی و نوعی اختلاف کیفی بدید می آورد؛ و اگر سکونها درست و متناسب توزیع نگردد که نتیجه آن نسبت زمانی واحد است در سراسر میزانها، باز احساس وزنی حاصل نمی شود. حد تصاب میزانها و پایه ها و ضرب ها، در ایجاد وزن و احساس آن، نقشی اساسی دارد. ثالثاً «پایه» شعری نباید از دو هجا کسر باشد و نیز باید به هجای بلند منخوم گردد. در سراسر یک مصراع نسبت زمانی واحدی، در میزانها و پایه های شعری حاکم است. توزیع متناسب سکونها به طور فیزیکی و طبیعی و بدون دخالت عمدی و یا ذوقی، انجام می گیرد و موجب کشش بیشتر هجاهای بلند می گردد.

# نقدی بر عشق

دکتر شمس و حیدریان گامیار

نگارنده در مقاله «نظامی شاعری بزرگ اما داستان‌پردازی ناموفق» (مجله رشد، شماره ۳۶) یاد آور شده است که در داستانهای عاشقانه همیشه مانعی در راه وصال عاشق و معشوق هست که عامل به وجود آمدن داستان می‌شود و بدون این مانع داستان نمی‌تواند به وجود آید زیرا در صورت نبودن مانع دوشی که یکدیگر را دوست دارند به وصال می‌رسند و عشقی پدید نمی‌آید. در داستان خسرو و شیرین نظامی این مانع - که اساس داستان عاشقانه است - وجود ندارد. به عبارت دیگر این مانع دروغین است زیرا طبق توصیف عمه شیرین، خسرو فقط به شرط ازدواج می‌تواند به وصال شیرین برسد حال آن که ازدواج نه تنها مانع وصال نمی‌تواند باشد بلکه ایده آل هر عاشق و معشوقی است. در داستانهای عاشقانه تمام تلاشها برای از میان بردن مانع و گسره‌های مختلف از قبیل قومی، مذهبی، طبقاتی، فئودالی و غیره است تا عاشق و معشوق بتوانند ازدواج کنند و به وصال هم برسند. پس چگونه ممکن است صرف ازدواج مانعی در راه وصال باشد و عاشق این شرط را نپذیرد!

خانم پاکدامن در شماره ۳۴ مجله رشد ضمن پذیرفتن لزوم اصل علیت در داستانهای عاشقانه، چند نکته را مطرح ساخته‌اند که درست نمی‌نمایند و ذیلاً به بررسی آنها می‌پردازیم:

۱ - می‌گویند نظامی در آغاز داستان بر راست‌گویی و حفظ امانت در سخن تاکید دارد و می‌گوید «جز آرایش بر او نقشی نبستم» اولاً نظامی در خسرو و شیرین برخلاف گفته خود نه تنها حفظ امانت نکرده است بلکه امانت را کاملاً زیر پا گذاشته؛ زیرا اصل علیت و وجود مانع واقعی در راه وصال خسرو و شیرین را، که محور اصلی داستان را تشکیل می‌دهد، حذف کرده است. اصل علیت در روایات بوده و فردوسی نیز آن را آورده است و آن مخالفت موبدان زردشتی است با ازدواج خسرو با شیرین که آیین ترسایی دارد این مانع

در راه ازدواج و وصال بسیار بزرگ است زیرا در دوره ساسانیان موبدان قدرتی بسیار داشتند و خسرو بدون کسب موافقت آنان نمی‌توانست با شیرین ازدواج کند.

نظامی به این دلیل واهی که هر چه را فردوسی آورده، درست نیست تکرار کند این اصل علیت را حذف کرده:

نگفتم هر چه دانا گفت از آغاز که فرخ نیست گفتن، گفته را باز و با حذف این مانع یعنی مبتنی بودن داستان بر اصل علیت، داستان را ابتر بلکه بی‌ارزش ساخته است. حذف این مانع واقعی و اصل

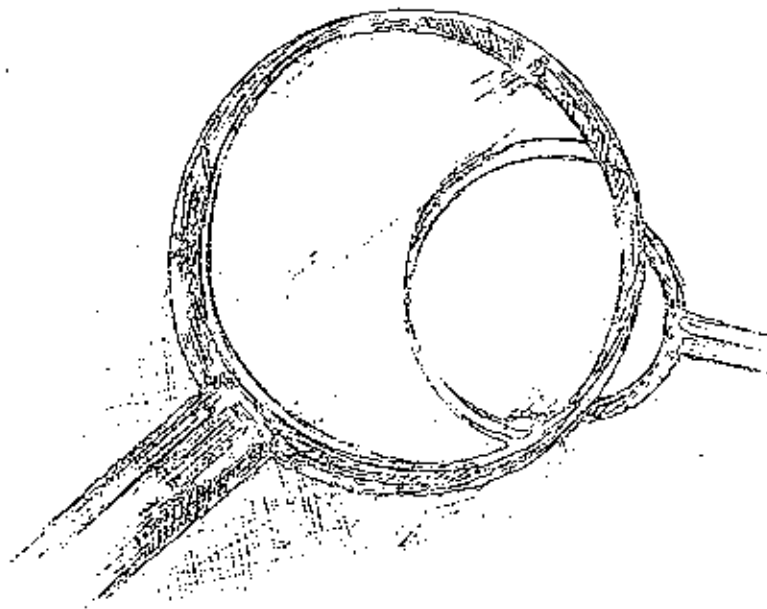
علیت در داستان، به دلیل این که فردوسی آن را آورده است بسیار واهی است؛ سنت شاعران بزرگ ما همیشه این بوده است که اگر در کار گذشتگان اشکالی و نقصی دیده اند نقص با نقائص را بر طرف و اثر را به صورتی هنرمندانه تر و والاتر ارائه می داده اند و این کار نه تنها عیب نبوده بلکه حسن بوده است و دلیل بر هنر برتر، نظامی به جای تعالی بخشیدن داستان، آن را از دیدگاه علیت ناقص و بی ارزش ساخته است.

از طرفی با حذف مانع واقعی و اصل علیت تمهد خود را برای حفظ امانت و راستگویی در نقل روایت (و فقط به آرایش آن پرداختن) نیز نقض کرده است پس نظامی در نقل داستان امانت دار هم نبوده است.

ناگفته نماند که داستانرایی صرف نظم مطالب نیست زیرا روایان داستانها معمولاً افراد عادی هستند نه متفکران و هنرمندانی خلاق، در نتیجه در روایات امکان وجود نقص و اشکال بسیار است. به علاوه آنها نمی توانند داستان را به شیوه هنری ارائه دهند. حتی در این روایات گاه تناقضهایی دیده می شود. بنابراین اگر شاعر کارش صرف به نظم در آوردن مطالب باشد اثر در حد نظم اقت می کنند. عظمت فردوسی در ترازدها و داستانهای بی نظیرش صرفاً منظوم ساختن آنها نبوده است بلکه تحقیق در روایات بوده است و انتخاب بهترین و هنری ترین آنها و بعد زدودن معایب و اشکالات آنها و شکل هنری بخشیدن به آنها بوده است و بعد رنگ شعری دادن به آنها این است که اگر در اصل داستان خسرو و شیرین غرضاً مسأله علیت مطرح نشده بود باز نظامی می بایست به جستجوی آن پردازد و آنرا کشف کند. اما مناسفانه نظامی بر عکس اصل علیت را که در داستان بوده است حذف کرده است.

۲ - خانم پاکدامن مطرح می سازند که خسرو مردی خوشگذران بوده است و از فریب و مکر هم خودداری نمی کرده است. بنابراین عمه شیرین و خود شیرین به ازدواج رسمی تاکید دارند. ولی معلوم نیست چرا خسرو از این ازدواج استقبال نمی کند و به عبارت دیگر تن به این ازدواج نمی دهد. خسرو خوشگذران و به قول خانم پاکدامن فریبکار است. خوب، برای این آدم خوشگذران و فریبکار ازدواج رسمی نه تنها هیچ مشکلی پیش نمی آورد بلکه ایده آل است. با شیرین رسماً ازدواج می کند و اگر زمانی از این ازدواج ناخشنود می شد شیرین را طلاق می داد با او را جزو یکی از زنان حرم سرا درمی آورد. این ازدواج در عین حال که سبب وصال می شد کمترین مشکلی برای خسرو پیش نمی آورد. هیچ کس با این ازدواج مخالف نیست (دیدیم که نظامی مسأله مخالفت موبدان با این ازدواج را حذف کرده است) و هیچ کس هم مانع طلاق و یاد زمره دیگر زنان حرم سرا در آوردن شیرین نمی شود بنابراین برای خسرو خوشگذران و فریبکار ازدواج کمترین مانعی نیست.

۱ - نظامی در خسرو و شیرین برخلاف گفته خود نه تنها حفظ امانت نکرده است بلکه امانت را کاملاً زیر پا گذاشته، زیرا اصل علیت و وجود مانع واقعی در راه وصال خسرو و شیرین را که محور اصلی داستان را تشکیل می دهد، حذف کرده است.





عنوان مانعی در راه وصال مطرح نمی‌گردد و صرفاً تصور است. حتی بالاتر از این اصلاً اشاره‌ای به اختلاف موقعیت نمی‌شود. به عبارت دیگر در داستان بردازی مهم نیست که در دنیای واقع عامل علیت وجود دارد، بلی در جهان همه چیز بر اساس علیت است. مهم اینست که داستان برداز داستان را بر اساس علیت پرداخته باشد.

از طرفی آیا واقعاً اختلاف موقعیت وجود داشته است؟ خسرو کیست؟ ایندا شاهزاده بی‌تاج و تخت و فراری و بعد شاه ایران. شیرین کیست شاهدخت ارمنستان و بعد هم شاه ارمنستان. آیا برابری از این بیشتر! ازدواج پادشاهی با پادشاهی!

عجبا خسرو با زنی بدنام (شکر) ازدواج می‌کند و هرگز اختلاف موقعیت مطرح و مانع ازدواج نمی‌شود اما در ازدواج خسرو با شیرین خانم پاکدامن مسأله اختلاف موقعیت را به عنوان مانع مطرح می‌کنند. به گفته خود ایشان خسرو شاه ایران با زنی بدنام ازدواج

۳ - نکته دیگر این که خانم پاکدامن کشف کرده‌اند که «اختلاف موقعیت» خسرو و شیرین مانع دیگر در امر ازدواج بوده است. اما چنین نیست زیرا اولاً در هیچ جای داستان این نکته به عنوان مانع وصال مطرح نگردیده است. مانع و گیر وصال در داستان چیزی نیست که من تشخیص ندهم و خانم پاکدامن آنرا کشف کنند بلکه تمام داستان باید حول آن محور - مانع - بگردد. به طور صریح و وضوح مطرح شود که خسرو نمی‌تواند به وصال شیرین برسد زیرا اختلاف طبقه (اختلاف موقعیت) دارند و این اختلاف چون کوهی در سر راه وصال قرار گرفته است و به هیچ وجه امکان از میان برداشتن این مانع نیست، مثلاً سنت خانواده سلطنتی اجازه این ازدواج را نمی‌دهد یا عوامل دیگر مثل مذهب، قساقون و غیره و حال آن که در داستان ابتدا «اختلاف موقعیت» به

اما آیا خسرو در خسرو و شیرین نظامی شخصیتی خوشگذران و فربیکار دارد؟ تصویری که نظامی از خسرو ارائه می‌دهد متناقض است. در آغاز داستان آمده که فرقه ایزدی دارد؛ پس چگونه می‌تواند خوشگذران و اهل فریب باشد؟ با این همه خسرو عیاش است اما فربیکار نیست و قصد فریب شیرین را ندارد. عاشق شیرین است اما آنگاه که موفق نمی‌شود به فتوای عشق عمل نمی‌کند. عاشق است اما نه عاشقی پاکباز. شیرین را بر همه زنان ترجیح می‌دهد. حتی زمانی که با مریم و شکر هست. هیچ گاه شیرین را از یاد نمی‌برد و دل در گرو او دارد. همیشه آرزوی وصال شیرین را دارد پس شرط ازدواج برای خسرو مانع نیست بلکه ایده‌آل است.

می‌کند (و این اختلاف موقعیت نیست) برای آن که حسادت زنانه شیرین را تحریک کند تا شیرین به علت اختلاف برای موقعیتش با خسرو! (که به زعم ایشان مانع ازدواج است) بدون ازدواج تن به وصال بدهد.

دلیل خانم پاکدامن بر وجود «اختلاف موقعیت» این بیت نظامی است:

فرو آرید گان مهران عزیز است  
نما ماهید و خورشید آن کنیز است  
که خسرو، شیرین را «کنیز» خوانده است.

اما این دلیل اعتباری ندارد زیرا اولاً - در هیچ جا مطرح نگشته که شیرین «کنیز» است پس امکان ازدواج وجود ندارد.

ثانیاً - شیرین کنیز نیست بلکه پادشاه ارمنستان است.

ثالثاً - برخلاف نظر ایشان کنیز تنها به

معنی خدمتکار زن و برده زن نیست بلکه چنانکه در فرهنگ معین آمده است از دو جزء

«کن» (یعنی زن) + «بز» (به معنی کوچک)

تشکیل شده است و معنی اول و دوم آن زن و دوشیزه است و معنی سوم و چهارم خدمتکار و برده.

رابعاً - اگر نظامی کنیز را به معنی خدمتکار و برده به کار برده باشد، سهل انگاری نظامی در انتخاب واژه مناسب است چه شیرین

پادشاه ارمنستان است. نه کنیز و برده زر خرید او. به علاوه معشوق به چشم عاشق نه تنها کنیز

نیست بلکه معبود است. و آنجا که عشق وارد می‌شود فرق شاهی و بندگی برمی‌خیزد و به

گفته حافظ «تاجداران غلام نرگس مست معشوق هستند» به عبارت دیگر شیرین اگر

فرضاً برده خسرو هم می‌بود خسرو او را معبود خود می‌دید. همچنانکه در جای جای داستان

خسرو، شیرین را سلطان و خود را غلام او خوانده است:

اگر برمن به سلطانی کنی ناز  
بگو تا خط به مولایی دهم باز  
اگر گوئم بگیری تا قسرونی

کنم در بیعت بیعت خوئی  
سویز آخر جو بر من، پادشاهی

بدین سان خون من، در بیگنای  
یک آه شب بر در خویشم بنده بار

که تا خاک درت بوسم فلک‌وار  
نوم چون حلقه‌ای در طسوق بردوش

خطا گفتم که چون در حلقه در گوش  
آبا این اشعار کافی نیست بر بطلان اختلاف

موقعیت خسرو با شیرین؟

کنیز تنها به معنی خدمتکار زن و برده زن نیست بلکه از دو جزء «کن» و «بز» به معنی کوچک تشکیل شده است یعنی دوشیزه.

حتی اگر در اصل داستان خسرو و شیرین فرضاً مسأله علیت مطرح نشده بود باز نظامی می‌بایست به جستجوی آن پردازد و آن را کشف کند.

در داستان پردازی مهم نیست که در دنیای واقعی عامل علیت وجود دارد. بلی در جهان همه چیز بر اساس علیت است، مهم این است که داستان پرداز داستان را بر اساس علیت پرداخته باشد.



# آوردن مصدر نمودن در «کردن» و سیرتدرسیب آن

● بزرگان ادب معاصر نیز تنها برای پرهیز کردن از تکرار «کردن»، «نمودن» را در معنی کردن به کار می برند و این پسندیده و درست تر است.

● در قرینه جملات، استعمال «نمودن» در معنی کردن پسندیده نیست.

نیده سید شیخ احمدی

در فارسی امروز، از مصدر «نمودن» به جای «کردن» بسیار استفاده می شود. اما باید دانست که قدامت این مصدر را در معنی اصلی خود که «نشان دادن»، «آشکار کردن» و «جلوه دادن» است به کار می بردند و تنها از ابتدای قرن هفتم و بعد از آن که «نمودن» را در معنی «کردن» به کار برده اند، آنهم در بسیاری موارد برای پرهیز از تکرار «کردن»، نمودن را در این معنی استعمال کرده اند.

در اینجا به ذکر مواردی که «نمودن» در معنی اصلی خویش به کار رفته، می پردازیم. سپس مثالهای دیگری از نوشته های قدامت را — که «نمودن» را در معنی «کردن» به کار برده اند — می آوریم.

همانگونه که گفته آمد، «نمودن» در گذشته، به ویژه تا قرن هفتم، بیشتر در معنی نشان دادن به کار می رفت؛ مثال از سفرنامه ناصر خسرو: «چون از آنجا بگذشتیم به صحرائی رسیدیم که همه نرگس بود شکفته، چنانکه نسامت آن صحرا سپید «می نمود».

و با در این بیت از قصیده ناصر خسرو: به گمراهی نبود غمگین مر تو را پس از آنک ترا دلیل خداوند راه راست، «نموده» و با در این بیت از قصیده خاقانی:

مرا صبحدم نهاد جان نماید  
مم عاشق و یوی جانان نماید.

مثالی دیگر از کیمیای سعادت امام محمد غزالی:

«پنجم — کندن موی به حکم هوس و سودا، در ابتدای جوانی تا به صورت بسی ریشان «نماید».

و در این عبارت از کتاب مرزبان نامه:

«... بهترین موجودات و پاکترین گوهر کائنات چنین فرمودست: مَنْ عَشَّاقَلْبَسَ يَشَأْ، یعنی هر که در ذات مبارک ما نشانی از عیب بافت و با ما نکفت و «نمود» (= نشان نداد) از رقم اختصاص ما بیرون است».

و اما، بیشتر از ابتدای قرن هفتم هجری فمری (أوان تاخت و ناز مغولان) «نمودن» در معنی «کردن» به کار می رفت، آنهم بسیار کم؛ ما در اینجا به ذکر مثالهایی که «نمودن» را برای پرهیز از تکرار «کردن» در جمله در معنی «کردن» به کار برده اند، می پردازیم و پس از آن مثالهایی را می آوریم که «نمودن» — همانگونه که امروزه در معنی «کردن» استعمال می کنند در آن معنی — به کار رفته است.

مثالهایی که در آنها «نمودن» برای ممانعت از استعمال دوباره «کردن» در جمله، در معنی «کردن» آمده است، چنین است:

مثال از گلستان: «و ادهم در این جمله مبالغه کرده بود و بر غوثِ صبحین قدیم، نأسف خورده و به خطای خویش اعتراف «نموده».

(= نموده بود)

و باز، نمونه ای دیگر از گلستان: «ابنای جنس او بر منصب او حسد بردند و به خانگی منهم کردند و در کشتن او سعی بی فایده «نمودند».

و در این جمله ها از کتاب مقامات حمیدی: «گاه بلبل مقبول در وصف گل سخاچی می کرد و گاه زاغ ملول در غرق راغ، نواچی «می نمود» که در این متن نیز «نمودن» برای پرهیز از به کار بردن مجدد «کردن» در این معنی به کار رفته است.

مثال از تاریخ جهانگشای:

از بقیه زندگانی برقرار از مصاحبت عوانی و مداومت شراب ارغوانی، استیفای مرادات «می نمود» و تنبغ لذات «می کرد».

دوباره از همان کتاب: «و چون نوبت اتسز خوارزمشاه به پسر او نکش رسید نکش برقرار مال، قراری ادا «می کرد» و تحریری رضای او، به همه وجوه رعایت «می نمود».

باز از همان کتاب:

«مقدار مرتبت خود از آن غالبتر می داند که هیچ مخلوقی را نواضع «نماید» و به تواضع تلفی «کند».

باز از کتاب تاریخ جهانگشای:

«چون تغییر احوال و نزول ملک کورخان بشبند التماس اجازت مراجعت کرد تا بقایا و

مفترقان لشکرها را که در ذوابا ساندۀ باشند «جمع کنند» و او را مدد «نماید»<sup>۱۲</sup>

مثال را از کتاب مرزبان نامه برمی‌گزینیم: لاجرم تقدیم نژلی که لایق نزول پادشاهان باشد نکرد و به خدمتی که شاهان را واجب آید قیام «نمود»<sup>۱۳</sup>

اکنون مثالهایی ذکر می‌کنیم که در آنها بدون هیچ شرطی، «نمودن» در معنی «کردن» به کار رفته است.

از کتاب تاریخ جهانگشای:

... باعذار تاخیری که در ادای مواضعه سالیانه رفته بود و التزام ایلی و انقیاد، برقرار سابق تقریر «نمود»<sup>۱۴</sup>

و باز از همان کتاب:

و بر سخن او که از منبع زور و مجمع فجور ترشح کرده بود، اعتماد «نمود»<sup>۱۵</sup>

و از کتاب مرزبان نامه:

اما بر گنه کاری که در حق تو گنهای مخصوص نکرده باشد، بخشودن و بر بدکرداری که بدی او به نولاحق نگشته، رحمت «نمودن»، پسندیده عقل و ستوده عرفت.<sup>۱۶</sup>

از کتاب کلبه و دمنه (نثر قرن ششم): و چون سال عمر به هفت رسید مرا بر خواندن علم طب، تحریض «نمودند»<sup>۱۷</sup>

دوباره از همان کتاب:

ملک گفت: چه خیر تواند بود در آن کس که از سهوهای دوستان اعراض نتواند نمود و از سر حقد و آز، از چنان برنواند خاست که در مدت عمر بدان مراجعت نیبوند و به هیچ وقت و در هیچ حال بر صحیفه دل او از آن اندک و بسیار نشانی یافته نشود و اعتذار و استغفار اصحاب را باهتر از و استبشار تلقی «نماید»<sup>۱۸</sup>

از کتاب تاریخ جهانگشای:

و از جوانب لشکرها قوت نمودند و در شهر آمدند و دست به شمشیر بردند و بر هیچ کس ایقایی «نمودند»<sup>۱۹</sup>

از کتاب جامع التواریخ:

... و از تکلف و تملف دور بانسیم و از

حکایتی که از اسلوب کتاب بعبد بود، تجتنب «نمایم»<sup>۲۰</sup>

مثال از مثنوی معنوی:

نوح نهصد سال دعوت «می نمود»  
دم به دم انکار قومش می فرود<sup>۲۱</sup>  
مثال از غزلیات سعدی:

سعدی از چنان می خورده سوگند و می گوید بددل  
و عده هایش را وفا باری «نمودی» کاشکی<sup>۲۲</sup>  
مثالی از غزلیات حافظ:

میان عاشق و معشوق فرقی بسیار است  
چو یار ناز «نماید» شما نیاز کنید<sup>۲۳</sup>  
در پایان یادآوری می‌کنم که، همانگونه که

در ابتدای گفتار، آمد، «نمودن» در نوشته‌های استادان بزرگ پارسی‌گوی در معنی نشان دادن و ارائه کردن و آشکار ساختن به کار می‌رفت و بسیار کم در معنی «کردن» استعمال می‌شده است. به گفته، دکتر محمد جواد مشکور، به همان معنی درست است<sup>۲۴</sup> پس زینده است که در نوشته‌ها از این مصدر در معنی کردن، کمتر استفاده کرد.

بزرگان ادب معاصر نیز تنها برای پرهیز کردن از تکرار «کردن»، «نمودن» را در معنی «کردن» به کار می‌برند و این پسندیده و درست‌تر است، دکتر خلیل خطیب رهبر، در شرح جمله‌ای از مرزبان نامه اینگونه، می‌نگارد: معنی جمله‌ها اگر در تمام زندگانی در کارخانه هفت آسمان جامه خودنمایی برای شهوت پازند، بر تن «کنند» و باز هوس جامه‌های دیگر «نمایند»<sup>۲۵</sup>

دکتر محمد جواد مشکور در باور قی کتاب اَلْفَرَقُ بَيْنَ الْفِرْقِ، می‌نگارد: این کرام برخی از آیات قرآن را که در توصیف خدا است به معنای ظاهری آن می‌گرفت و در صفات خدا غلو «می‌کرد» و حرکت را برخلاف معتزله به رد فعل تشبیل «می نمود»<sup>۲۶</sup> حاصل سخن این است که: جز برای پرهیز از تکرار «کردن» در قرینه جملات، استعمال «نمودن» در معنی «کردن» پسندیده نیست، هر چند غلط هم نمی‌باشد.

منابع:

- ۱- فرنامه ناصر خسرو - دکتر محمد دبیرسیاهی - تهران ۱۳۶۹، ص ۲۰.
- ۲- دیوان ناصر خسرو، به تصحیح مینوی، دنیای کتاب، ۱۳۶۷، تصادف، ص ۹۲.
- ۳- دیوان خاقانی، دکتر سجادی، زوآر ۱۳۶۸، ص ۱۲۷.
- ۴- کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیوچم، ج ۱/۱، ص ۱۵۷.
- ۵- مرزبان نامه، تصحیح محمد قزوینی، تهران ۱۳۶۹، ص ۲۳۹.
- ۶- گلستان سعدی (کلیات سعدی به تصحیح محمدعلی فروغی)، امیرکبیر، ۱۳۵۶، ص ۱۳۷.
- ۷- ایضاً، ص ۲۳.
- ۸- مقامات حبیبی، شرکت تعاونی و ترجمه و نشر بین الملل، تهران ۱۳۶۲، ص ۱۷۱.
- ۹- جهانگشای جوینی، (تاریخ جهانگشای)، به تصحیح محمد قزوینی، از روی حساب بریل سال ۱۹۱۶، چاپ سوم ۱۳۶۷، ج ۲/۱، ص ۱۰۱ - ۱۰ - ایضاً، ج ۲/۱، ص ۸۹.
- ۱۱- همان منبع، ج ۲/۱، ص ۹۰.
- ۱۲- همان منبع، ج ۲/۱، ص ۹۱.
- ۱۳- مرزبان نامه، تصحیح قزوینی، ص ۲۰.
- ۱۴- تاریخ جهانگشای، ج ۲/۱، ص ۹۰.
- ۱۵- همان، ج ۲/۱، ص ۹۱.
- ۱۶- مرزبان نامه، ص ۵۳.
- ۱۷- کلبه و دمنه، به تصحیح مینوی، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۵، ص ۴۴.
- ۱۸- همان، ص ۲۹۹.
- ۱۹- تاریخ جهانگشای، ج ۲/۱، ص ۹۲.
- ۲۰- جامع التواریخ، رشیدالدین فضل الله، دنیای کتاب ۱۳۶۳، ج ۱/۱، ص ۱.
- ۲۱- مثنوی معنوی - به تصحیح نسکلسون - انتشارات مولی، ۱۳۷۰، ج ۳/۱، ص ۲۷۱.
- ۲۲- کلیات سعدی (غزلیات)، ص ۶۳۱.
- ۲۳- دیوان حافظ، غنی - قزوینی، زوآر ۱۳۶۹، ص ۶۵.
- ۲۴- دستور نامه (در صرف و نحو پارسی)، مؤسسه مطبوعاتی شرق، چاپ ششم، ص ۷۴.
- ۲۵- مرزبان نامه، با تشریح لغات و معنی جملات، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی علیشاه، ص ۱۹۱.
- ۲۶- تاریخ مذاهب اسلام یا ترجمه الفرق بین الفرق، مترجم محمدجواد مشکور، تبریز ۱۳۳۳، ص ۲۲۰.

شعله افراگیر

دیرنی شدم مگر به سر زبری شود

طوفان بیاکسینم غزال دیری شود

باورنی کنم که صهی ترین صدا

قربانی خیانت و ترویری شود

این استسای بنز بار آرد است

دارد به است یز من سیدی شود

بر خندان حسین عشق در کوه

ایضا ایر و حشت ز بحسری شود

بر چند در حرم فکیر وارده

دارد و علم غزال چسندل پیری شود

نگین به باش ای آل من تباران

نگین به باش عشق فراگیری شود

زخمی عشق مانده به باروی شاکا

رحمتی کجا نگاه تو تلبیسی شود

کوزان شوره در در در که چاره نیست آوا

طوفان بیاکسینم غزال دیری شود

ایس بریان نوره ز بسا است

سجد و ساید

گل خندان که نمند و چکند

علم از سنگ نمند و چکند

مذخندان و مسان مجبات

چو کور در پوست نجفد چکند

سایبان مجسبه از خوبی و ناز

چو نماید چه پسندد و چکند

آقا سارند حد نباشد نور

پس برین نادره گنبد چکند

سای چون طلعت خورشیدیه

کند حبه به مجنبد چکند

عاشق از بوی خوش پرست

پس برین راند ناز چه کند

تن مرده که برود بر کز س

نشود زنده به مجنبد چکند

دلم از چنگ عشق گشت چه چکند

نخروشند ترنگد چه کند

۱۵۲ بهان سر

لاله - داغ - عطش

سحرم شتر

آسمان بی پرده بود

سرمه داغ آتشین تیر

سحرم تو که بر د خون غاش

می توان از زینت یک

گوه نمی توان کردیت

ایسبا

دل بساده داد

تو بچشم

سروشت ابرحات

داغها سرشت لاله ها

نخلت عطش

آتش شتاب

در کلبه رود

آب  
شند لبان دست

### بهار

زیر کفر از که یارب در نظر دارو بجهاد

ششم مارا بیزیرت آب می باید شدن

رنگ آنج چیدن بوی گل خورد غنچه

جلوه دادی نهان شد گمنا و بوی گلست

محمدم غرضم آرام با عشق است پس

ای رخ و چون بوی گل سسغ از ما گیر

بزرگ گلشن غنچه است آنک فرصت نیست

بوی گل عشق است عشق آنکه در گمنا

لاله داغ و گل کربان پاک بوی گل بود که

زندگی می باید با سباط ب بند آمدن

ز غم دل عسری است که در سرخ با بند

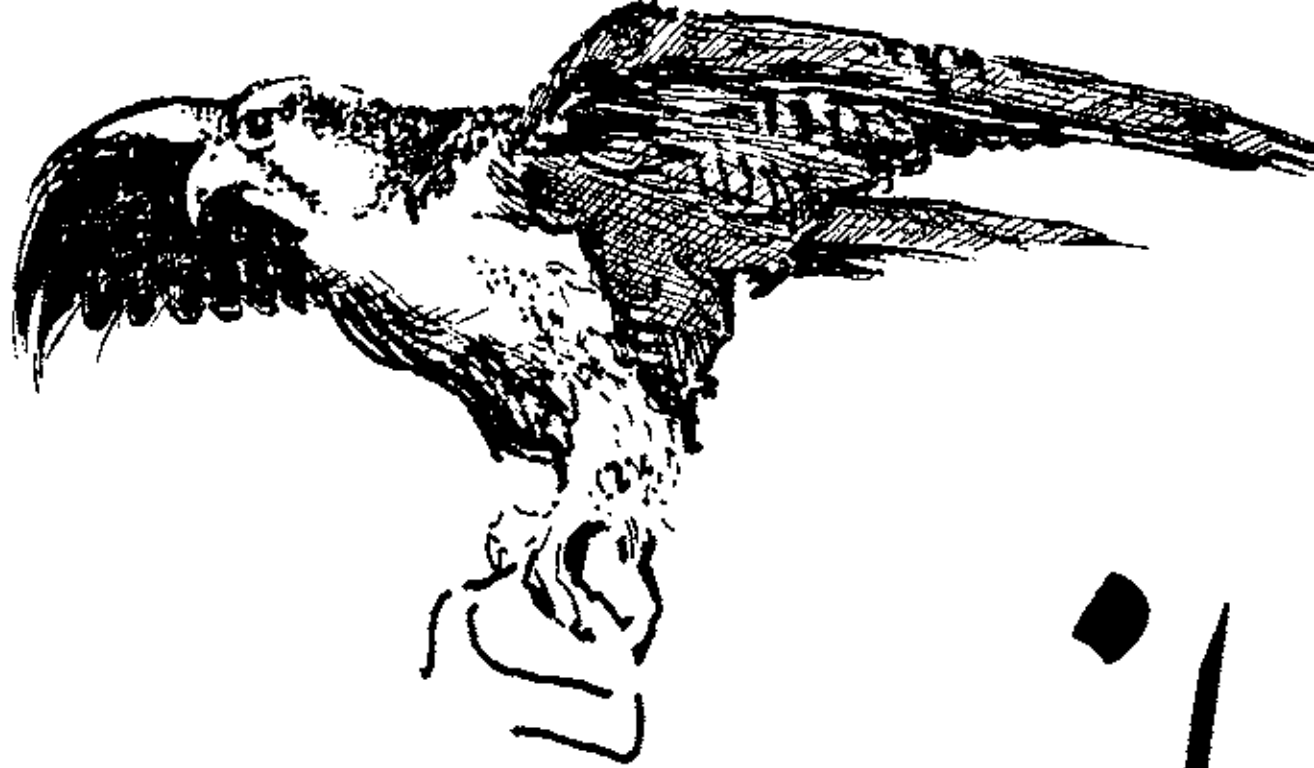
کنند در سر غم نمی آنگهی سده ایگان

چندی با وجود سینه طراوت سالی

ششم سنان سینه ل چشمه تر و درو

بر بزمی دکانی

صفت با سید بسوی



# باز

## در چشم انداز

میرزا محمد

قصیده عینیه خود، معراج روح را در رمز پرواز مرغ، از عالم خاک به افلاک بیان کرده است. همچنین در رساله الطیر - غزالی (م ۵۰۵)، حقیقه سنابلی (م ۵۲۵)، عیبر العاشقین روزبهان بغلی (م ۶۰۶)، منطق الطیر عطار (م ۶۲۸)، مثنوی مولانا (م ۶۷۲)، غزلیات نسیمی، حافظ و دیگران، تشبیل روح به مرغ و نسیم به

اشیاء آشکار می‌گردد. روح نیز به عنوان یک واقعیت، در برخی از آثار صوفیه و حکماء الهی، نقلهای متنوعی یافته است و بیش از همه تشبیل آن به مرغی که در قفس تن اسیر شده مورد توجه قرار گرفته است و این تشبیل در ادب عرفانی سابقه طولانی دارد. ابن سینا (م ۴۲۸) اولین کسی است که در رساله الطیر و

در داستانهای رمزی برای نمایاندن اشیاء و شخصیت‌های ماورائی یا تجارب مافوق درک عادی انسان از صفات خاص و غالب برخی از شخصیتها و اشیاء محسوس به عنوان رمز استفاده می‌شود. از این رو نشانه‌های عدم واقعیت در قالب «تشخیص» (Personification) با ظهور شخصیت انسانی برای حیوانات و

قفس و یا دیدار مرغان با عقل فعال آمده است.<sup>۲</sup>

باز نیز به عنوان مرغی که مظهر اعلای بسخت و شرف و سلطنت و آسارت است در ادبیات عرفانی تمثیل روح و نفس ناطقه قرار گرفته و عرفا آن را سالکی دانسته‌اند که در زندان تن اسیر شده و باید با ریاضت و سلوک و به باری پیر یا عقل فعال (عقل دهم) قفس تن را بشکند و به عالم مثال اعلا عروج کند.<sup>۳</sup> «و مثالی این میان خلق آن است که بازی و حسی را از بیابان بیارند. از آزل که بیارند بر خوشتن می‌نهد تا بیم باشد که خوشتن هلاک کند از بهر آنکه آن رفتن بر مراد خود در نفس او قائم است. چون خواهند که او ازین خوی باز گردد اول چشم او بدوزند که طاقت انس ندارد و چون چشم او بر دوز خند بک چندی او را بر دست بدارند تا با او خوی کنند پس چشم او بکشایند بر این سوی که سوی خداوند است تا او را ببیند و آن چشم خارج را بسته دارند تا عالم فراخ نبیند و به طبع خویش باز نرود. چون به این چشم، خوی دیدار خداوند کرد چشم دیگر بگشاید تا زود اینجا نگرده که عادت کرده است. پس او را بسته دهند و پسای او بسته می‌دارند و گرسنه گرداندش و صید پیش او افکنند چون بگیرد و خواهد که بخورد باز ستانند تا ترک مراد خویش در طلب مراد خداوند عادت کند. چون ریاضت یافت چنان گردد که بندش بردارند و پیرانند تا به وطن خویش باز رود اما چون اینجا الف گرفت وطن، او را غربت گشت در وطن قرار نباید تا به جای الف باز نیاید. معنی نفس این باشد که باد کردیم» (مستملی نجاری، ربع سوم، ص ۱۲۰۲).

در عقل سرخ سهروردی، قهرمان داستان بازی است که به اسارت صیادان قضا و قدر درآمده و با استفاده از غفلت موکلان (حواس ظاهر و حواس باطن) به صحرا (عالم علوی) گریخته و در آنجا بر اسیر ریاضت و چشم

دوختن از تعلقات و در نتیجه، نحقق من ملکونی خویش با پیر یا عقل فعال دیدار می‌کند. عقل فعال به منزله نوری است که از ذات خداوند و عقول مجرد ساطع شده و به شرط استمداد بر نفس اشراق می‌شود تا نفس، نیاسته وصال گردد.<sup>۴</sup>

سهروردی منتهای سر و سلوک را مشاهده شخصی انوار مجرد قدسی که بسا ریاضت ممکن است می‌داند و این انوار همان خوره کیانی و فرّ نورانی است که چون آن را به کسی دهند می‌تواند رئیس طبیعی عالم شود. بدین ترتیب روح می‌تواند با کسب انوار کیانی به پادشاهی معنوی دست یابد.

باید خاطر نشان ساخت که شیخ اشراق اولین و آخرین کسی است که در پی کوشش بدیع خود در سرقراری پیوند و سازش میان فلسفه مشائسی ابن سینا و تصوف اسلامی و حکمت باستان، داستانها و عناصر اساطیری ایران را در پرتو جهان بینی خاص خود مبتنی بر نظریه نور و ظلمت تفسیر می‌کند و حکمت خسروانی را در افق معنوی اسلام تعالی می‌بخشد.<sup>۵</sup> سنایی نیز در سیرالعباد، نور مجرد و من آسمانی یا به تعبیری همان پیر و عقل فعال را تحت عنوان نفس عاقله انسانی، به تصویر کشیده است.

ریاضت و تربیت خاص باز نیز در ادب عرفانی از اهمیت بسیاری برخوردار است چنانکه گفته‌اند پس از صید باز چشمان آن را می‌دوزند تا نسبت به عادات پیشین خود بیگانه شود و به جایگاه جدید خود و بازدار مألوف گردد:

«باز را چون ز پیشه صید کنند  
گرفتن و دست و پائی قید کنند  
هر دو چشمش سبک فرودوزند  
صید کردن و را بیاموزند  
خوز اغیار و عاده باز کند  
چشم از آن دیگران فرار کند  
اندکی طعمه را شود راضی

ابن سینا (م ۴۲۸) اولین کسی است که در رساله الطیر و قصبه عینیه خود، معراج روح را در رمز پرواز مرغ، از عالم خاک به افلاک بیان کرده است.

یاد نارد ز طعمه ماضی  
بازداری ز خود بیایه کند  
گوشه چشم او گشاده کند  
تا همه بازدار را ببیند  
خلق بر بازدار نگزیند  
زو ستاند همه طعام و شراب  
نرود ساعتی بی او در خواب  
بعد آن بر گشایدن یک چشم  
در رضا بنگرد دو نه به ختم  
از سر رسم و عاده برخیزد  
با دگر کسی به طبع نامیزد  
بزم و دست ملوک را نباید  
صید گه را بنو بیاراید  
چون ریاضت نیافت وحشی ماند  
هر که دیدش ز پیش خویش براند  
رو ریاضت کنی ازلت باید باز  
ور نه راه حجیم را می‌سازد»

(حدیقه سنایی، ص ۱۵۹ و ۱۶۰)

«و مثل نفس همچون باز است که تأدیب  
وی بدان کنند که مر او را اندر خانه کنند و  
چشم او بدوزند تا از هر چه دور بوده است خو  
باز کند آنگاه اندک اندک گوشت همی دهند تا  
با بازدار الفت گیرد و مطیع وی گردد و همچنین  
نفس را با حق تعالی انس پیدا نیاید تا آنگاه که  
او را از همه عاداتها فطام نکنی و راه چشم و  
گویش و زبان اندر نیندی و به عزلت و گرسنگی  
و خاموشی و بیخوابی وی را ریاضت نکنی و  
این اندر ابتدا بر وی دشوار بود»  
(کیمیای حیات، امام محمد غزالی، رکن سوره، ص ۲۴۱)

در این صورت می توان گفت که سالک از  
طریق ریاضت می تواند نفس ناطقه انسانی را  
بر نفس حیوانی غلبه دهد و این در نظر عرفا به  
معنی مرگ ارطدی و مُردن پیش از مرگ طبیعی  
یا فنای در ذات حق به طریق کشف و شهود  
است:

در تفسیر کشف الاسرار ضمن آنکه باز رمز سالک و  
نفس ناطقه قرار گرفته، نواختن طبل در مراحل تربیت باز به  
نواختن طبل قیامت برای وصول به حق تعبیر شده است.

بعبرای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی  
که ادیس از چنین مُردن بهشتی گشت پیش از ما»  
(دیوان سنایی، ص ۲۷)  
«معنی مُردن زطوطی بُد نیاز  
در نیاز و فقر خود را مرده ساز  
تا دم عیسی ترا زنده کند  
همچو خویشت خوب و فرخنده کند»  
(مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۰۹ و ۱۹۱۰)  
«ای خنک آنرا که پیش از مرگ مُرد  
یعنی او از اصل این رز بسوی بُرد»  
(مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۷۲)

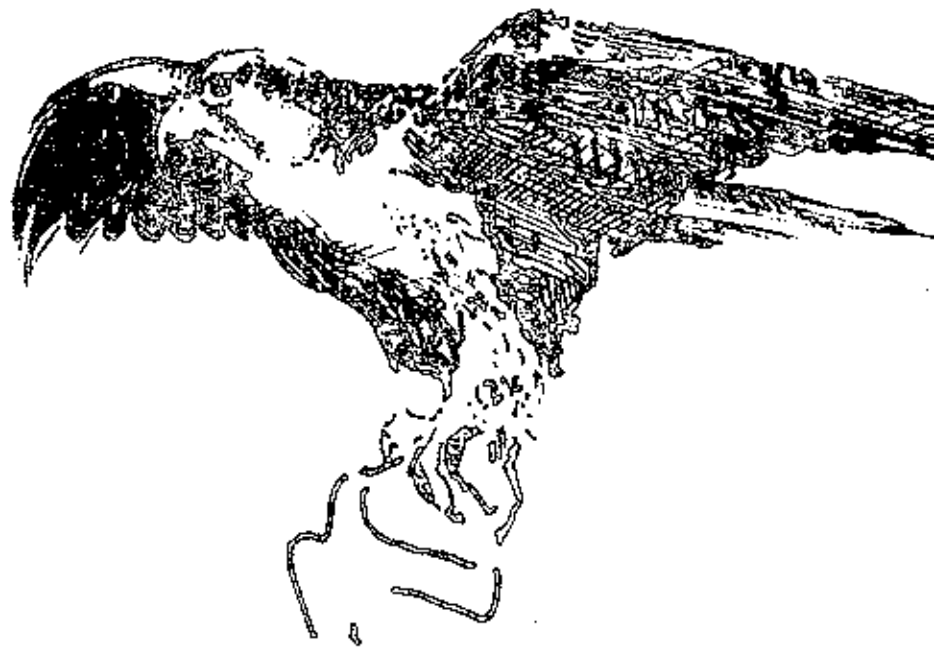
همچنین در تشبیل بار به خداوند و صید به سالک  
گفته اند چون مغلق را با خالق سنخیت و مجاسی  
نیست بایه وجود و صفات او در ذات حق فانی گردد:  
«هن نیم جنس شهنشه دور ازو  
لیک دارم در تجلی نور ازو  
جنس ما چون نیست جنس شاه ما  
مای ما شد بهر مای او فنا»  
(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۷۰ و ۱۱۷۳)

«خه‌خه‌ای باز پرواز آمده  
رفته سرکش سرنگون باز آمده

چون ندی در کار حق مرغ تمام  
تو تمانی حق بماند والسلام»  
(مطلق الطیر، ص ۳۸)

«بازی که بر صیدی مستولی گردد و از  
صفات او چیزی بماند که عبودیت در حقیقت  
صد هزار بار اسیرتر است که صید در چنگ باز  
چون میان باز و صید از هزار معنی مجانست  
است اما میان حق و خلق مجانست مُحال  
است.»

(شرح ترمذی لمدب الصوف، ج ۱، ص ۲۲۶ و ۲۲۷)  
حالت انفعالی نفس ناطقه و تسایث و  
تأثیرپذیری آن از عقل فعال نیز در این تشبیل  
حائز اهمیت است چنانکه فروزی (م ۶۸۲) در  
عجایب المخلوقات<sup>۳</sup> از انواع مختلف این  
مرغ، تنها نوع مؤنث آنرا، بساز، دانسته و  
می گوید سایر انواع آن مانند شاهین و حدأة





در باورهای عامیانه و برخی از متون ادب فارسی نیز باز مَثَلِ اعلایِ بخت و شرف یا همتی عالی تلقی شده است و از این رو گاهی آن را در تقابلی با حیوانات پست یا سوم قرار داده‌اند.

«پیر یوغلی سیاه گفت: هزار کوچ را خدمت می‌کنیم به امید آنکه بازی در دام افتد...  
شیخ گفت: جوانمردی باید ا همه بازی‌ند و هیچ کوچ نیست»

(اسرار الفتوحه، ج ۱، ص ۱۶۸)

«چون برگشته دولت ملامت شنید  
سر انگشت حیرت به دندان گزید  
که نه باز من صید دام تو شد  
مرا بود دولت بنام تو شد»  
(بوستان، ص ۱۱۵)

«ولوله افتاد در جفدان که ها  
باز آمد تا بگیرد جلی ما  
باز گوید من چه در خورم به جغد  
صد چنین ویران فدا کردم به جغد»  
(سنوی دفتر دوم، بیت ۱۱۲۶ و ۱۱۲۸)

«قارون زدین برآمد و دنیا برو نماند  
بازی رکیک بود که موسی شکار کرد»  
(نصایب سدی، ص ۶۹۱)

طیلبی باز من ندای ارجسی  
حق گواه من به رغب مدعی»  
(سنوی، دفتر دوم بیت ۱۱۶۸ و ۱۱۶۹)

«نو باز خاص بُدی در وساق پسرزنی  
چو طیلبی یاز شنیدی به لامکان رفتی»  
(کلیات سنوی، بیت ۲۰۵۱)

«مَثَلِ بنده مؤمن مثل باز است چون خواهند  
که بنده مؤمن راحله خلت پوشانند مدتی در  
چهار لحد باز دارند گرائی از دست و پایی  
بستانند بیثباتی از دیده بردارند روزگاری برین  
صفت بگذرانند آنکه ناگاه طبل قیامت بزنند  
بنده از خاک سر برآورد دیدار ملک بیند»

(کشف الاسرار، سیدی، ج ۱، ص ۳۶۱)

در باورهای عامیانه و برخی از متون ادب فارسی نیز باز مَثَلِ اعلایِ بخت و شرف یا همتی عالی تلقی شده است، از این رو گاهی آن را در تقابلی با حیوانات پست یا سوم قرار داده‌اند:

مذکر هستند همچنین او خاطر نشان می‌سازد که نوع مؤنث این پرنده (باز) در صید، جسارت و قدرت بیشتری از انواع مذکر آن دارد و نیز کمتر از دسته اخیر دچار بیماری و ضعف و لاغری می‌شود. بدین ترتیب می‌توان گفت تمثیل باز به نفس که مؤنث مجازی است می‌تواند حالتی انفعالی نفس را در برابر عقل فعال تصویر کند.

همچنین نواختن طبل در مراحل تربیت باز از مواردی است که مورد توجه قرار گرفته است. در تفسیر کشف الاسرار ضمن آن که باز رمز سالک و نفس ناطقه قرار گرفته، نواختن طبل در مراحل تربیت باز به نواختن طبل قیامت برای وصول به حق تعبیر شده است. مولانا نیز آن را ندای ارجسی و فتای در ذات حق دانسته است:

«مالکِ ملکم نسیم من طبلِ خوار  
طیلبی یازم می‌زند نه از کنار



«زایغ ملعون از آن خمیس تر است  
که فرستند باز بر اثرش»  
(نظرات سعدی ص ۸۳۰)

و نیز گفته اند که باز بر سر هر کس بستینند  
پادشاهی بر او نعلق می گیرد و بنظر عامه دیدن  
آن در خواب دلالت بر سلطنت و آسارت  
دارد.<sup>۱۱</sup> مؤلف بند هشتم نیز حکمت آفرینش باز  
سپید را ناپودی مار پرداز که موجب مرگ مردم  
می شود می داند و این امر باز را که به منزله فرقه  
کیانی است در تقابل با سایه اهریمنی مار قرار  
می دهد.<sup>۱۲</sup>

قدما انواع مختلف این پرنده را باز، زرق،  
باشه (باشق)، بیدق، صقر (چرخ)، چرخ (چرخ)  
دانسته اند<sup>۱۳</sup> و تنها، جنس مؤنث آن را باز،  
خوانده اند و نیز همان طور که اشاره شد  
معتقدند که جنس مؤنث این مرغ، در صید  
جسارت و قدرت بیشتری از اجناس مذکر آن  
دارد و کمتر از دسته اخیر دچار بیماری و  
ضعف می شود.<sup>۱۴</sup> همچنین گفته اند که بهترین  
نوع باز آن است که کم تر، سرخ چشم،  
نیز چشم، دراز گردن و سینه پهن باشد<sup>۱۵</sup> و باز  
سپید را از نظر سهولت ریاضت و قدرت  
جسمانی، بهترین نوع این پرنده دانسته اند.<sup>۱۶</sup>

«باز اسپم نیکارم نه کند  
غنکبوتی کی پگرد ما تند»  
(سنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۸۸)

به گفته قزوینی، باز آشیانه ای ندارد و  
ماوای او بر درختان پُرشاخ و برگ است تا  
حرارت و سرما را از خود دفع کند و هنگام  
تخم گذاری نیز با چوب مرار خانه ای سقف بنا  
می کند تا جوجه اش از ریزش برف و باران و  
صدمه دشمن مصون بماند. همچنین موقع  
بیماری با خوردن گوشت گنجشک و هنگام  
ریزش پرهایش با خوردن موتس، خود را مداوا  
می کند.<sup>۱۷</sup>

مصریان و یونانیان نیز این مرغ را مقدس می شمردند  
به حدی که اگر کسی سهواً آن را می کشت مرتکب گناه بزرگی  
می شد اما قوم یهود، مطابق شریعت خود، او را از حیوانات نجس  
می دانستند.

مؤلف قابوسنامه نیز ضمن آن که شکار و  
نخجیر را کار محتشمان شمرده، تنها، به شکار  
به وسیله باز و چرخ و شاهین که از انواع  
مختلف باز هستند و نیز یوز و سگ، توسط  
پادشاه اشاره کرده است. همچنین او پادشاهان  
را در نخجیر باز دو گونه می داند: ملوک  
خراسان که به دست خود باز پیرانند و دیگر  
ملوک عراق که به دست خود پیرانند و به پادشاه  
توصیه می کند که هیچ بازی را بیش از یکبار  
پیراند و می گوید پادشاه را روا نیست که باز را  
دوبار پیراند. باید گفت که مراد مؤلف از بیان  
نکته اخیر می تواند بالای بردن شأن پادشاه از  
انجام این کار و باحاکمی از نحوست این عمل  
برای او باشد.<sup>۱۸</sup>

قدما باز را موجودی مضطرب، گرم مزاج،  
کم طاقت در برابر تشنگی، سیکبال، تیز پرواز،  
متکبر و تنگ خلق تصور می کردند:<sup>۱۹</sup>  
«مرحبا ای تند باز تیز چشم  
چند خواهی بود تند و تیز خشم»  
(منطق الطیر، ص ۴۴)

در منطق الطیر نیز باز نمثیل مردم درباری و  
اهل قلم است که طالب قرب سلطان اند و به  
کلاه داری خود و شرف تشسین بر دست شاه  
مباهات می کنند:  
«سینه می کرد از سپهداری خویش  
باز می گفت از کله داری خویش»  
(منطق الطیر، ص ۶۲)

قدما باز را موجودی مضطرب، گرم مزاج، کم طاقت  
در برابر تشنگی، سیکبال، تیز پرواز، متکبر و تنگ خلق تصور  
می کردند.

### منابع

۱. پورنامداریان، تقی، رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴
۲. دمیری، کمال‌الدین محمد بن موسی، حیوة الحیوان الکبری، جزء اول، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۴
۳. سجّادی، سید جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، ج ۱، شرکت مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۳
۴. سعدی، مشرف‌الدین، کلیات سعدی، به اهتمام مظاهر مصفا، تهران، معرفت، ۱۳۴۰
۵. سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم، دیوان، به اهتمام مظاهر مصفا، امیرکبیر، ۱۳۳۶
۶. سهروردی، شهاب‌الدین، عقل سرخ، تهران، مولی، ۱۳۶۱
۷. عطار، فریدالدین، منطق‌الطیر، تصحیح دکتر محمد جواد مشکور، کتابفروشی تهران، ۱۳۳۷
۸. عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر بن قاپوس بن وشمگیر زیاری، به تصحیح و اهتمام دکتر غلامحسین یوسفی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴
۹. غزالی، ابوحامد محمد، کیمیای سعادت، به اهتمام دکتر حسین خدیوچم، ج ۲، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱
۱۰. فرنیخ دادگی، بندهشن، ترجمه دکتر مهرداد بهار، توس، ۱۳۶۹
۱۱. فروزانفر، بدیع‌الزمان، شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، کتابفروشی دهخدا، ۱۳۵۳
۱۲. قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود، عجایب المخلوقات، بیروت، دارالشرق العربی، سال ۱۳
- محمد بن منور، اسرار التوحید، به اهتمام دکتر محمد رضا شفعی کدکنی، ج ۱، آگاه، ۱۳۶۶
۱۴. مستعلی نجاری، امام ابوابراهیم اسماعیل بن محمد، شرح التصرف لمذهب التصوف، به کوشش محمد روشن، ربع اول و ربع سوم، اماطیر، ۱۳۶۳
۱۵. مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد بن الحسین، کلیات شمس تبریزی، یگانه، ۱۳۶۳
۱۶. مولوی، فتوی معنوی، به تصحیح نیکلسون، به اهتمام دکتر نصرالله پورجوادی، دفتر اول و دفتر دوم و دفتر چهارم و دفتر ششم
۱۷. میدی، ابوالفضل، رشیدالدین، کشف الاسرار

مصریان و یونانیان نیز این سرخ را مقدّس می‌شمردند به حدّی که اگر کسی سهواً آن را می‌کشید مرتکب گناه بزرگی می‌شد اما قوم یهود، مطابق شریعت خود، او را از حیوانات نجس می‌دانستند.

### زیرنویسها:

- ۱ - رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، دکتر تقی پور نامداریان، مقدمه، ص هفده.
- ۲ - همان، ص ۱۳۲
- ۳ - شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، ص ۳۳۶، ۳۳۵؛ رمز و داستانهای رمزی، ص ۳۵۲ و ۳۵۳
- ۴ - شرح تصرف لمذهب التصوف، ربع سوم، مستعلی نجاری، ص ۱۲۰۲؛ کشف المحجوب، هجویری، ص ۴۶۵؛ کیمیای سعادت، ج ۴، غزالی، ص ۲۲؛ حدیقه الحقیقه، سنایی، ص ۱۵۹ و ۱۶۰؛ منطق‌الطیر عطار، ص ۲۲ و ۲۵ و ۶۴؛ انسان کامل، نسفی، ص ۹۹؛ شتوی معنوی، مولانا، دفتر چهارم ص ۴۳۴ و ۴۳۵؛ فرهنگ معارف اسلامی ج ۱، دکتر سید جعفر سجّادی، ص ۳۷۶.
- ۵ - عقل سرخ، سهروردی، ص ۱ - ۴
- ۶ - رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، ص ۱۵۷ و ۱۵۸
- ۷ - همان، ص ۱۵۷
- ۸ - عجایب المخلوقات، ص ۳۵۹
- ۹ - حیاة الحیوان الکبری، دمیری، ج ۱، ص ۱۵۴
- ۱۰ - کوچ به معنی جفت است.
- ۱۱ - حیاة الحیوان الکبری، دمیری، ج ۱، ص ۱۵۴ و ۱۵۷
- ۱۲ - بندهشن، فرنیخ دادگی، ص ۹۹ و ۱۰۲
- ۱۳ - حیاة الحیوان الکبری، دمیری، ج ۱، ص ۱۵۴
- ۱۴ - عجایب المخلوقات، قزوینی، ص ۳۵۹
- ۱۵ - همان، ص ۳۵۹
- ۱۶ - حیاة الحیوان الکبری، دمیری، ص ۱۵۴
- ۱۷ - قاپوسنامه، عنصرالمعالی کیکاووس، ص ۹۵
- ۱۸ - قاموس کتاب مقدّس، هاکس، ص ۱۵۸

ن  
یادیارا  
استاد  
محمد پروین  
گنابادی

حسن ذوالفقاری



سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب  
لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

اشاره:

لطف و موهبت الهی، استعداد و هوش  
سرسار، کوشش و تلاش دائم و مستمر،  
اتفاقات زمانه و دیدارهای سرنوشت ساز،  
بشت سر نهادن مصائب و مشکلات راه  
به نیروی ایسان و یقین است که می تواند  
انسانی والا و مهذب و فرهیخته را تربیت  
نماید. و گذشته فرهنگ و زبان و ادب ما  
مملو است از وجود بزرگان و  
تربیت شدگانی که اینگونه طلوعی مبارک  
و سیری بویا و غروبى البته غمبار و  
شکوهند داشته اند.

و از این انبوه یکی استاد محمد  
پروین گنابادی بود، شیفته کار و  
خدمتگزار صدیق علم و فرهنگ و معلمی  
توانا که با بیش از نیم قرن حضور در  
صحنه های تعلیم و تربیت و تحقیق، آثاری  
را برخرمن غنی فرهنگ ایرانی افزود  
بضابست اول شهریور ماه سالمرگ استاد  
و معلم دانشمندان، صفحاتی چند پیرامون  
زندگی، آثار و افکار بلند وی به ضمیمه  
فهرست مقالاتش فراهم آوردیم یادا که  
همتش بدرقه راه گردد.

در سال ۱۲۸۲ هجری شمسی در کاخک  
گناباد از شهرهای استان خراسان زاده شد  
پدرش عباس ملقب به شمس‌الذکرین  
به خاندانی تعلق داشت که در سراسر قهستان  
به زهد و تقوی مشتهر بودند. پس از طی ایام  
کودکی و خطرات شیرین آن، تحصیلات  
مکتبخانه ای را در همان کاخک نزد پدر و دو  
مکتب دار دیگر فراگرفت انس و الفت وی  
به معارف اسلامی و زبان و ادب فارسی حاصل  
همین ایام و به واسطه فراگیری قرآن، صد کلمه  
مولا، دیوان حافظ، نصاب و جامع المقدمات  
... بود.

از آن پس یک سال در مدرسه «حبیبیه»  
فردوس و یک سال نیز در قاین برای تحصیل  
اقامت نمود اما این مقدار عطش وی را فرو  
نمی نشاند. پانزده ساله بود که به مشهد مقدس و  
جوار ملکوتی حضرت رضا (ع) راه یافت و  
در مدرسه فاضل خان سکنی گزید.

شرح فطر، سیوطی و جامی را نزد مدرسان  
همان مدرسه و شرح نظام، معنی، مطول،  
مقامات بدیع الزمان همدانی و مقامات حریری،  
معلقات سبع و عروض را در حلقه ادیب  
نیشابوری در مدرسه نواب فرا گرفت و چون  
علاقه ای وافر به درس و بحث محضر استاد از  
خود نشان می داد در زمرة شاگردان  
خصوصی وی درآمد و به انصارت وی تخلص  
«پروین» را برگزید.

فلسفه و حکمت قدیم را از «حاج فاضل»  
و «آقا بزرگ حکیم» آموخت در همین ایام  
تحصیل بود که فرصتی دست داد تا با شاعر  
نامدار و شیرین سخن ابرح میرزا آشنا گردید.  
در بیست سالگی و در اوج بهره‌وری از  
محضر اساتید و دانشمندان بدنیال ضعف و  
شکستگی پدر و تنگی معیشت و به جهت تأمین  
بخشی از هزینه های زندگی به کسوت معلمی  
درآمد و به تعلیم نوآموزان پرداخت و تا سال  
۱۳۴۲ که بازنسنه شد به مدت چهل سال  
متوالی در مقاطع و مدارس مختلف چون

دبستان احمدی، دبیرستان شاهرضا، مدرسه  
ارامنه، دبیرستان ابن یمن، دبیرستان دخترانه  
شاهرخ مشهد و دبیرستان البرز تهران تا  
دانشکده زبانهای خارجی و دانشکده ادبیات

■ در سال ۱۳۲۸ به بایمردی استاد مدرس  
رضوی با علامه دهخدا آشنا شد و در  
واقع همین آشنایی بود که شخصیت  
حقیقی علمی و اخلاقی و تربیتی استاد را  
ساخت و عمده تألیفات و مقالات وی در  
خلال همین همکاری مداوم صورت  
پذیرفت.

■ طی دو سال یک میلیون فیش از  
مثنهای مهمی چون مثنهی الارب، کلیات  
سعدی خصسه نظامی، تاریخ قم، فارسانه  
ابن بلخی، تاریخ بخارا، مثنوی، شاهنامه  
و ... فراهم آورد.

دانشگاه تهران، مدرسه عالی آمار و پژوهش‌کنده فرهنگ ایران (دوره فوق لیسانس) و... تدریس نمود. در واقع آخرین شغل استاد ریاست دانشسرای عالی دختران مشهد بود و در همین اوان روزنامه‌ای هم منتشر می‌کرد.

در سال ۱۳۲۲ از سوی مردم سبزوار به مجلس شورای ملی راه یافت و ساکن تهران شد پس از سبوری شدن ایام و کالت مدنی سرگرم مطالعه و تحقیق بود تا آنکه در سال ۱۳۲۸ به بایمردی استاد مدرس رضوی با علامه دهخدا آشنا شد در واقع همین آشنایی بود که شخصیت حقیقی علمی و اخلاقی و تربیتی استاد را ساخت و عمده تالیفات و مقالات وی در حلال همین همکاری مداوم با علامه در لغت‌نامه صورت پذیرفت.

پس از آغاز بکار در لغت‌نامه، علامه دهخدا برای آشنایی با نوع کار وی هفت حرف از منتهی‌الارب را برای فیش کردن بدو سپرد استاد پس از مدتی کار متوجه غلطیهای فاحش مدنی و ترجمه در منتهی‌الارب شد چون وقت تحویل فیش‌ها رسید نزد علامه دهخدا رفت. خود در این باره می‌گوید:

«من تمام فیشها را که کاری خارق عادت به نظر می‌رسید نزد ایشان گذاشتم، استاد در شگفت شد که این همه کار را (شاید بیش از دوست، سیصد هزار فیش) چگونه انجام داده‌ام و باز به حکم دانشن سوء ظن، بی‌درنگ به بررسی آنها پرداختند، زیرا می‌پنداشتند این همه کار بی‌گمان با بی‌دقتی توأم بوده است... پس از بازرسی به ایشان عرض کردم: اما جناب استاد این متن، غلط‌های بسیار دارد از این جمله سخت برآشفته شدند و گفتند: «غلط چایی؟» گفتیم: «خیر فرمان! غلط متن، غلط ترجمه». از این کلمات بیشتر برآشفتنند و گفتند: «نمی‌شود آقا! این متن بهترین کتاب عربی به فارسی است و من به دوستان گفته‌ام چشم بستنه و بی‌سراجعه، فیش‌های منتهی‌الارب را بنویسند.»

من یک باره دسته بزرگ فیش‌های غلط را با مقابله هر یک با متن‌های معتبر همچون: تاج العروس، قاموس، لسان العرب و اقرب الموارد خدمت ایشان گذاشتم.

■ برگزیدن روشهای نو و متنوع و دلپذیر برای رسوخ دادن مفاهیم عالی و لغات مانوس و زیبا و برگزیده در ذهن شاگردان به‌منظور توانا ساختن آنان در نوشتن و خواندن و استنباط از طریق مطالعه خود شاگرد، باید در هر مرحله مورد توجه معلم فارسی باشد.

■ در آموزش زبان و ادبیات، همچنان که تجربه گذشتگان نشان داده است یکی از شیوه‌های علمی مؤثر حفظ کردن شاهکارهای استادان بوده است.

مرحوم دهخدا پس از خواندن چند فیش غلط سخت در شگفت شدند... به من بی‌اندازه ابراز محبت و لطف کردن و گفتند: تو باید در اطاق خود من و نزد خودم کار کنی می‌دانم روزگاری طلبه بوده‌ای و از روی زمین نشستن بدت نمی‌آید! (علامه دهخدا همواره در محل کار بر روی زمین روی نشکی می‌نشستند). و از همین جا بود که به علت ممتاز بودن شیوه کار وی، طرف توجه مرحوم علامه دهخدا واقع شد. طی دو سال یک میلیون فیش از منتهای مهمی چون منتهی‌الارب و کلیات سعدی، خمسه نظامی، تاریخ قم، فارسنامه ابن‌بلخی، تاریخ بخارا محاسن اصفهان، منتهوی، شاهنامه، انیس الطالبین بخاری، لغات محلی شونستر (نسخه خطی) استخراج کرد و لغات محلی گناباد و مشهد را از یادداشت‌های خود بر این گنجینه افزود. علاوه بر تنظیم حرف «ذ» با همکاری علامه دهخدا و تدوین حرف ط و چندین جلد از حرف «الف» ویرایش اخبار عده‌ای از تنظیم‌کنندگان را برعهده داشت. در خلال همکاری در لغت‌نامه کار بررسی کتابهای اداره کل نگارش وزارت آموزش و پرورش و تصحیح متون دانشگاهی رشته‌های پزشکی و فنی و علوم و... را به مدت دوازده سال برعهده داشت.

چندین سال نیز در مؤسسه فرانکلین با اسناد مجتبی مینوی در امر فیش کردن منتهای فارسی برای فرهنگ تاریخی زبان فارسی همکاری نمود و از آن پس ادامه کار به بنیاد فرهنگ سپرده شد، در این مدت بیش از

چهارده متن کهن فارسی با داستان توانای وی  
فیش شد.

همچنین در تصحیح ترجمه لاروس منازه  
با دکتر هشترودی همکاری صمیمی و نزدیک  
داشت. ترجمه مفدومه این خلدون در دو جلد  
به همت بنگاه ترجمه و نشر کتاب، اقبال فراوان  
جامعه علمی ایران را بدنبال داشت.

تکمیل و تنظیم تاریخ بلعسی و تصحیح  
چندین متن تاریخی و ادبی دیگر از خدمات  
ارزنده وی بود و اما... سرانجام زندگی آدمی  
مرگ است. چند سالی بود که در منزل  
مسکونیش واقع در اختیار به در بستر بیماری  
افتاده بود ولی هرگز از ادامه کار و تحقیق  
لحظه‌ای فروگذار نبود وقتی که ضعف و  
ناتوانی بوجود استاد مسئولی گشت در روز  
چهارشنبه اول شهریور ماه سال ۱۳۵۷ هـ. ش  
(۱۳۹۸ هـ. ق) پس از ۷۵ سال زندگی مفید و  
برنمر درگذشت. زندگی متوسط و بی‌بیرایه‌ای  
داشت چه آن هنگام که در مشهد بود یا نماینده  
مردم و یا در مدارج دیگر همت بلندش را  
به متاع اندک دنیایی نیالود و شاید همین علت  
توفیق وی بود.

به ادب زیست، و این از نوشته‌های او  
برمی آید که هیچ گاه قلم را از مسیر اصلی خود  
که تعهد علمی و اخلاقی و دینی بود منحرف  
نساخت.

از بنسوانه قوی مذهبی برخوردار بود  
چنانکه روح تربیت اسلامی در آثار او درهم  
تنبه و غیرقابل انفکاک است. این نکته مهم  
نه تنها مایه امتیاز و برتری استاد از افران خود  
بود بلکه اصولاً مایه سباهات و امتیاز  
دانشمندان مسلمان در همین دقیقه است.

مردی بود سخنکوش و پرکار، خدمات  
وی بلاانقطاع و مستمر تا پایان مرگ ادامه  
داشت در تاریخ زندگی وی هیچ یاد نداریم که  
لحظه‌ای به علت یا عللی از بای ایستاده باشد.  
هوشمند و پرمایه بود ذهنی وقاد و تیز و  
نکته یاب داشت. اندیشه سبالتش به هر کجا که

قدم می نهاد با درک و دریافت صحیح و  
درست از وقایع و مسائل نقی به اعماق مشکل  
زده و راههای متعدد و متنوع و کارپردی آن  
را ارائه می نمود.

آنچه بیشتر در مقالات و آثار استاد  
قابل توجه است امعان نظر وی به مجموعه زبان  
و فرهنگ اسلامی و ایرانی است از نقد و



معرفی متون گرفته تا مسائل زبان و ادبیات  
فارسی، مشکلات تربیتی جوانان، مباحث  
تخصصی ادبیات (معانی، بیان، بلاغت،  
دستور، رسم الخط و نگارش) ترجمه،  
تصحیح، فرهنگ نویسی و خصوصاً عنایت  
به فرهنگ عامه.

و البته این کثرت مقالات هیچگاه از اعتبار

و فخانت قلم او نمی کاهد تشرش پخته و سلیس  
و حاصل مطالعه عمیق و جدی وی در متون  
گنشته است.

به مسائل و مشکلات تربیتی نسل جوان  
کاملاً آگاه و مسلط بود چرا که بعلت کار مداوم  
و تدریس و حضور در میان مقاطع سنی  
متفاوت نیازهای اخلاقی - تربیتی و آموزشی  
آنان را خوب می فهمید. حاصل این توجه  
مقالات پینشماری است که بخشی از آن در  
فهرست مقالات استاد در پایان همین مجموعه  
آمده است.

به گذشته ادبی و میراث کهن فرهنگی ایران  
سخت دلسته بود تا آنجا که وقتی یکی از  
خاورشناسان به کج اندیشی و غرض ورزی  
خاص این طایفه، دوران پس از اسلام ایران را  
عصر خلأ نامید در مقاله‌ای با عنوان  
«میراث‌های گرانمایه ملی» در نهایت ایجاز و  
فهرستوار میراث‌های فرهنگی و سرمایه‌های  
معنوی ایران را گوشزد نمود.

محمد پروین گنابادی در زمانی که طلبه  
جوانی بود و حجره ادیب نیشابوری را در  
مشهد آب و جارو می کرد تا پایان عمرش  
همواره خدمتگذار صدیق زبان و ادب فارسی  
بود و بجاست که او را «خادم صدیق زبان و  
ادب فارسی» بنامیم.

#### دیدگاهها:

از آنجایی که استاد محمد پروین گنابادی  
تمام سالهای عمر خود را به تدریس و معلمی و  
تألیف و تحقیق و ترجمه مشغول بود و از  
سوی اشتغال به امر نظارت بر چاپ کتابهای  
درسی آموزش و پرورش و آموزش عالی،  
دقت و توجهی خاص به مسائل آموزشی و  
تربیتی، خصوصاً آموزش زبان و ادب فارسی  
داشتند ذیلاً بخشی از نظرات وی را می آوریم:  
□ افراط و تفریط در استفاده از نیروی  
حافظه:

«راست است که نیروی حافظه را

نمی توان نکیه گاه آموزش همه رشته‌ها قرار داد

و بسیار نابجا است که از پرورش دیگر نیروهای دماغی غفلت کنیم، اما نیروی را که دیرزمانی اساس آموزش بوده است نیز نمی‌توان یکسره فرو گذاشت و شیوه منطقی و صحیح این است که هر نیروی را در جای خود به کار اندازیم...

مثلاً: در درس انشا و فن نگارش برای جاهایی که نیاز به استدلال و اثبات موضوعی داریم می‌گمان پرورش نیروی اندیشه و استدلال ضرورت خواهد داشت و در جایی که بخواهیم حادثه و سرگشتگی را بیافرینیم، ناگزیر باید از نیروی خیال استمداد کنیم و آنگاه که لازم باشد به وصف منظره یا محلی بپردازیم، نیروی دقت و توجه را باید به کار اندازیم.

اما اگر دماغ خود را از راه حفظ کردن شاهکارهای نظم و نثر استادان بزرگ نیرو نبخشیده باشیم تا بدین وسیله در آوردن الفاظ مناسب و زیبا و طرز تنظیم صحیح جمله توانا شویم و ملکه با استمداد نویسنده‌گی در ما نیرومند شود. هیچ گاه قادر نخواهیم بود با دانشم نیروهای نیرومند اندیشه و خیال و دقت و ابتکار و جز اینها اثر درخور توجهی بیافرینیم... در آموزش زبان و ادبیات، همچنان که تجربه گذشتگان نشان داده است، یکی از شیوه‌های علمی مؤثر حفظ کردن شاهکارهای استادان بوده است... اگر در برنامه زبان و ادبیات فارسی دبیرستانها تجدیدنظر کنیم حفظ کردن شماره معنی از اشعار استادان بزرگ ادب پارس... را جزء تکالیف لازم قرار دهیم آن وقت خواهیم دید که چگونه شاگردان زبان فارسی را به خوبی قسرا می‌گیرند.<sup>۱۰</sup>

#### آموزش زبان فارسی در مدارس

تقسیم‌بندی آموزش زبان فارسی به موادی چون املا، آیین نگارش، دستور، قرأت بدین معنی نیست که معلم به روش کهنه در ساعت دیکته، از متنی حکایتی آکنده از لغت فروخواند و سپس آنها را تصحیح کند و در



□ آنچه بیشتر در مقالات و آثار استاد قابل توجه است امعان نظر وی به مجموعه زبان و فرهنگ اسلامی و ایرانی است از نقد و معرفی متون گرفته تا مسائل زبان و ادبیات، مشکلات تربیتی جوانان، مباحث تخصصی ادبیات ترجمه، فرهنگ‌نویسی و خصوصاً عنایت به فرهنگ عامه.

ساعت دستور قواعد را خشک بازگوید و در ساعت انشا آنها را مینویسند و او دارد و در ساعت قرائت چند صفحه با شاگردان بخوانند و لغات را معنی کند. بلکه هدف اساسی این است که معلم شاگرد را از راه ترمیمهای گوناگون در ساعات مختلف بخوانند و نوشتن درست توانا سازد... ارتباط دادن مواد چهارگانه مذکور به یکدیگر و رهبری کردن شاگردان به نتایج سودمند هر یک از مواد در ضمن ماده دیگر باید هدف اساسی معلم باشد.

برگزیدن روشهای نو و متنوع و دلپذیر برای رسوخ دادن مفاهیم عالی و لغات مأثوس و زیبا و برگزیده در ذهن شاگردان به منظور توانا ساختن آنان در نوشتن و خواندن و استنباط از طریق مطالعه خود شاگرد، باید در هر مرحله مورد توجه معلم فارسی باشد.

همچنین وی باید روشهای علمی و سودمند برای تصحیح انشا ابتکار کند آن چنان که پیشتر جنبه کار دسته جمعی داشته باشد نه فردی.

... معلم باید در ضمن قرائت منها آنان را به قواعد دستور زبان، معانی صحیح لغات و نحواتی که در کلمه ها و قاعده ها پدید می آید آشنا سازد. لغت را از لحاظ معنی حقیقی و مجازی برای آنان تشریح کند، تفاوت لغت و اصطلاح را به آنان بیاموزد. زبان معاصر را با سبکهای کلاسیک بسنجد. منتهای تیسرین و بر معنی و کتابه ها و تفاوت آنها را بازگوید. شواهد مختلف برای هر یک در دسترس آنان بگذارد. محتوی ادبیات فارسی را که دارای نوع بسیار است همچون تفسیر، تصوف، اخلاق، داستان، تاریخ، جغرافیا، جغرافیای تاریخی، قصه و حکایت، پند و موعظه، مسائل اجتماعی، آیین زندگی، تراجم احوال، سیاست و جهانگردی، حماسه، غزل و نثر، هجو، زنا، مدیحه، وصف طبیعت و... برای جوانان تشریح کند و آنان را به مآخذهای لازم رهبری نماید.

۵ البته این کثرت مقالات هیچگاه از اعتبار و فخامت قلم او نمی کاهد نثرش بخته و سلیس و حاصل مطالعه عمیق و جدی وی در متون گذشته است.

مواد برنامه را بررسی کند و آنها را نسبت به میزان ساعات کار بسنجد و در برنامه مخصوص خود آنها را از لحاظ عدد ساعات درس تقسیم کند و از نظر سهولت و دشواری موضوع و نیز از لحاظ پیوستگی مواد به یکدیگر تقدم و تاخر و تنظیم علمی و منطقی آنها را در نظر گیرد (اگر این نکته ها را در برنامه نویسان ملحوظ نکرده باشند، بی گمان باید در طرحی که برای خود تهیه می کند، شیوه تدریس مواد را برگزینند، شیوه ای که تنها جنبه آموزشی نداشته باشد، بلکه هدف تربیتی هم داشته باشد و در هر نمرین و تکلیف و بررسی پرورش نیروهای دقت و توجه و فکر و هوش و حافظه و کلیدی استعدادهای نهفته و مهارتهای نوجوانان را در نظر گیرد.

#### دستور امروز:

دستور دو مرحله دارد: یکی مرحله زبان، و دیگر مرحله ادبیات. منظور ما از تدریس این همه متون نظم و نثر و دستور در مدارس، این است که شاگردان زبان و ادب و ادبیات فارسی را یاد بگیرند و از این کار هم باید دو نتیجه به دست بیاید: یکی این که شخص، خطیب خوبی بشود، و دیگر این که نویسنده خوبی باشد. متأسفانه با این همه درس، این دو نتیجه به دست نمی آید. می شود دستور را طوری نوشت، که از روی قواعد آن نتایجی که عرض کردم گرفته شود. مثلاً چندین سال است می گوئیم به کار بردن وجه وصفی در فارسی درست نیست، اما باز هم به کار برده می شود، چرا! برای دستورها به شکل آموزنده ای نوشته نمی شوند. دستوری که برای زبان معاصر و ادبیات امروز نوشته می شود باید روی احتیاجاتی باشد که در کتابهای امروز و زبان امروز وجود دارد... دستورهای فعلی، دستور زبان بیسلفی و شاخنامه و بلغمی است در صورتی که امروزه زبان فارسی خیلی توسعه پیدا کرده.

#### مواد درسی باید...

روزگاری معتقد بودند که باید همه مواد درسی را برای کودکان آسان کرد، اما امروز این نظریه کهنه شده، و می گویند تا اندازه ای مشکل بودن دروس، باعث فعالیت و رشد فکری کودکان است.

نکاتی که در رسم خط و املا و تدوین قاعده های دستور امروز باید ملحوظ گردد:

۱- از جنبه آموزش و پرورش و بویژه آموزش همگانی سهولت و سادگی تعلیم مورد نظر باشد.

۲- استقلال خط و زبان فارسی هدف اساسی قرار گیرد.

۳- از توجه به شیوه های متقدمان برای نگهداشت زبان فارسی غفلت نشود.

۴- اصل پیشرفتگی با تکامل مورد نظر قرار گیرد.

۵- تصرفهای توده مردم در کلمه های بیگانه به حساب آید.

طرح درس جامع:

هنگامی که معلم در آغاز سال تحصیلی



- ۱۳۴۱ تصحیح تاریخ بلعس، اهتمام در  
تصحیح ملک الشعراء بهار  
تهران، وزارت فرهنگ  
بازنشستگی ۱۳۴۲  
گزیده مشترک یاقوت حموی ۱۳۴۴  
ترتیب جشن نامه ای به مناسبت  
چاپ هفتادمین سالگرد تولد استاد و  
مجموعه مقالاتش به همین مناسبت  
چاپ گزیده مقاله ها ۱۳۵۶  
مرگ ۱۳۵۷

#### فهرست مقالات:

- ۱ - چگونه بیدایش زبان\*  
۲ - نثر معاصر در راه تهذیب  
۳ - راه نیاکان در نگهبانی زبان  
۴ - تهذیب نثر فارسی  
۵ - راههای پیشگیری از هرج و مرجع و لگام  
گسیختگی در نثر معاصر

- ۶ - راه دیگر برای تهذیب و آسان کردن نثر  
معاصر  
۷ - دشمنی نوار با زبان فارسی  
۸ - باز هم غلط‌هایی از نوار  
۹ - زبان عربی در آموزشگاه‌های ایران و راه  
تهذیب زبان فارسی  
۱۰ - تصرف‌های فارسی زبانان در کلمه‌های  
عربی  
۱۱ - در منتهی چگونه به کلمه‌های نازی  
رنگ فارسی بخشیده شده است؟  
۱۲ - گفنگوبی دیگر درباره منتهی و  
شیوه‌های لفظی آن  
۱۳ - برخی تصرف‌های دیگر فارسی زبانان که  
در منتهی می‌یابیم  
۱۴ - جنبش علمی ایران قبل از اسلام  
۱۵ - کشف اصطلاحات الفنون  
۱۶ - نامه‌های زیبا  
۱۷ - «مار شنیدایی» در دیوان حافظ  
۱۸ - «خدا را» در شعر حافظ و رودکی

\* از شماره ۱ تا ۶۸ در گزیده مقاله‌ها آمده است



۵۰

د  
نثر معاصر

#### سالنامه زندگی و آثار:

۱۲۸۲	تولد فریه ناخک گناباد	و بازرسی مدارس مشهد
۱۲۸۹	آموزش مکتبخانه‌ای و آموختن مفدمات علوم نزد پدر	ریاست دانشرای دختران مشهد ۱۳۲۲
۱۳۰۲	ازدواج در سن ۲۶ سالگی	نماینده مردم سبزوار در مجلس ۱۳۲۴
۱۳۰۲	انتقال به مشغل معلمی در مدرسه احمدی مشهد	نمورای ملی و اقامت در تهران خدمت در وزارت فرهنگ، بازرسی و بررسی کتب، تدریس در دبیرستان البرز ۱۳۲۶
۱۳۰۶	تدریس در دبیرستان شاهرضا	همکاری با علامه دهخدا در لغت‌نامه ۱۳۲۸
۱۳۰۷	چاپ کتاب روح تربیت گوستاو لویون مشهد	دستور زبان فارسی برای ابتدایی، تهران، کتابخانه عطایی ۱۳۲۸
۱۳۰۹	لغت‌ها مشهد چاپ اول	خودآموز انشا برای ابتدایی، تهران. کتابخانه عطایی ۱۳۲۸
۱۳۱۳	شرح حال فردوسی و هفتخوان رستم با تفسیر لغات برای دانش- آموزان دبیرستان	خودآموز املا برای ابتدایی، تهران. کتابخانه عطایی ۱۳۲۸
۱۳۱۳	راهنمای مطالعه، مشهد، گلشن (و دو بار دیگر تهران)	مقدمه این جلدون ۲ جلد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۳۶
۱۳۱۳	اندیشه‌ها (۱ و ۲) مشهد	نصحیح کشف الاسرار چهار جلد با همکاری علی اصغر حکمت، تهران، دانشگاه تهران ۱۳۳۹
۱۳۱۵	فن مناظره، مشهد (رساله‌ای برای راهنمای معلمان و دبیران مشهد)	
۱۳۱۷	شیوه نگارش، مشهد، زوآر	
۱۳۱۷	اشتغال در اداره تحقیق اوقاف	

- ۱۹ - چند ویژگی نحوی تفسیر سوراآبادی  
۲۰ - زبان و ادب عامیانه  
۲۱ - زبان و عاملهای اجتماعی  
۲۲ - آبریزان - آبریزگان - تیرگان  
۲۳ - یک لفت محلی منهد در شاهنامه  
۲۴ - می و شاد زیستن در شعر فارسی  
۲۵ - می گساری و گل در ایران قدیم  
۲۶ - هجده هزار عالم  
۲۷ - ریشه برخی از مثلها و رسمهای عامیانه  
۲۸ - ارسال مثل عطار  
۲۹ - مثل و ارسال مثل  
۳۰ - کنایه، مجاز، مثل  
۳۱ - کنایه در شعر فارسی  
۳۲ - کنایه در شعر فردوسی  
۳۳ - «بعضی کنسک» مثل است یا کنایه؟  
۳۴ - خروس بی محل  
۳۵ - ریشه مثل «با همه بله با ما هم بله؟»  
۳۶ - جنبه تاریخی برخی از بازیها  
۳۷ - روش پیشرفت رسم خط و املا و تشریح جدید  
۳۸ - روش نوشتن کلمات بیگانه  
۳۹ - منتهی با منتهای  
۴۰ - پیوستگی و گسستگی کلمهها  
۴۱ - چه کلمههایی را مستقل بنویسیم  
۴۲ - شیوه نوشتن کلمههای مرکب  
۴۳ - برخی از مقایسات پزشکی کتاب مفردات ابن البیطار  
۴۴ - یادداشتنهای بردیوان عبدالواسع جبلی  
۴۵ - دارابنامه  
۴۶ - مقامات زنده بیل احمد جام  
۴۷ - حدود العالم من المشرق الی المغرب  
۴۸ - میرانهای گرانمایه ملی  
۴۹ - کنشاسناسی در ایران و الذریعه الی التصانیف التیمیّه  
۵۰ - دستور جامع زبان فارسی  
۵۱ - تاریخ ادبیات ایران نوشته اند  
۵۲ - دستورنامه
- ۵۳ - نکاتی در باب تاریخ بیهقی  
۵۴ - مفتاح النجات  
۵۵ - نشانات خاقانی  
۵۶ - پایه گذاران ایرانی ادبیات عرب - حماد راویه  
۵۷ - بنیادگذاران ادب نازیان - ابن مقفع  
۵۸ - بنیادگذاران دیگر از بزرگان ایران - ابن خالویه  
۵۹ - چهره دیگری از بنیادگذاران ادب نازی - سیبویه  
۶۰ - دانشمند بنیادگذاری که در راه عقیده از جان گذشت - ابن سبکت  
۶۱ - زندگانی باقوت  
۶۲ - ابن خلدون، احوال و آثار  
۶۳ - بودا  
۶۴ - صادق هدایت  
۶۵ - شهرزاد، توفیق الحکیم (ترجمه)  
۶۶ - غارتشیمان، توفیق الحکیم (ترجمه)  
۶۷ - بهسوی زندگی بهتر، توفیق الحکیم (ترجمه)  
۶۸ - چند شعر از ایلیداد، ابوالعاصی علی محمود طه (ترجمه)  
۶۹ - خاطرههایی از روزگار تحصیل در مدارس قدیم، خاطرات وحید ش ۸ (۱۳۵۱)، ۱۹، ۲۷ - ش ۹ و ۱۰ ص ۶۳ - ۶۵ - ش ۱۱ ص ۴۹ - ۵۲ - ش ۱۲ ص ۶۶ - ۶۸ - ش ۱۳/۵۳ - ۵۴ - ش ۱۴/۶۴ - ۶۶ - ش ۱۵/۳۰ - ۳۱ - ش ۱۶/۹۹ - ۱۰۱ - ش ۲۱/۲۲ ص ۹۴ - ۹۲ - ش ۲۲ ص ۹۰ و ۹۱ - ش ۲۵ - ۲۸ - ۲۲ - ش ۲۶ ص ۶ - ۸ و ۱۴  
۷۰ - اقراط و تفریط در پرورش نوجوانان، ماهنامه آموزش و پرورش ج ۲۱/۱۳۵۰ - ش ۵ ص ۲۶۳ - ۲۶۴  
۷۱ - صفت فاعلی مرخم، بغضا ۱۴/۱۸۶ - ۱۸۹
- ۷۲ - نکه دستوری، راهنمای کتاب ۵۷۳/۴  
۵۷۴ -  
۷۳ - نکه دستوری، وحید ج ۱ ش ۴/ص ۶۸ - ۷۰  
۷۴ - درود به خراسان (بمناسبت هفتاد سالگی فرخ)  
۷۵ - مدارس قدیم مشهد و شیوه تدریس آنها جمله سخن ۲۴، (۱۳۵۴) ص ۱۵۵ - ۱۶۶ و هم گساره ج ۱۳ (۱۳۵۴) ش ۲ ص ۱۵۹  
۷۶ - هدفهایی که در تشریح معاصر دنبال می شود، نگین ش ۱۲۶ (آبان ۱۳۵۴) ص ۱۳ - ۱۵  
۷۷ - حذف فعل، آموزش و پرورش ج ۳۱ ش ۳ ص ۵۳  
۷۸ - روش تدریس دستور زبان فارسی، آموزش و پرورش ج ۳۱ ش ۴ ص ۱۲ - ۱۶  
۷۹ - کسر اضافه، آموزش و پرورش ج ۳۱ ش ۶ ص ۳۱ - ۳۲  
۸۰ - چگونه می توان جوانان را به زبان فارسی دلست کرد، آموزش و پرورش ج ۳۲ ش ۱ ص ۲۷ - ۳۲  
۸۱ - دیباچه نویسی، سخن ج ۸ سال ۱۳۲۷ ص ۱۱۲۱ - ۱۱۲۶  
۸۲ - درباره تعبیری بر چند بیت حافظ، سخن ج ۲۰ سال ۱۳۴۹ ص ۹۴۳ - ۹۴۷  
۸۳ - برخی از لغت های فارسی در عربی، وحید ج ۹ سال ۱۳۵۰ ص ۳۲۰ و ۳۲۴ و ۴۹۸ و ۵۱۶ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۹۶۰ و ۹۶۲  
۸۴ - تاریخ زبان فارسی، بغضا ۲۶ سال ۱۳۵۱ ص ۵۰۲ - ۵۰۵  
۸۵ - ترجمه احیاء علوم الدین، سخن ۱۳۵۲/۲۲ ص ۸۸۸ - ۸۹۰  
۸۶ - رنحات عین الحیات (فخرالدین علی کاشفی مصحح علی اصغر معینیان)، گوهر ۱۶/۱۳۵۷ ص ۵۶۸ - ۵۷۱

یادداشتها

۱ - منابع مطالعه در زندگی استاد محمد پروین گنابادی و نگارش این مقاله عبارت است از: زندگی استاد به قلم خودشان مندرج در راهنمای کتاب جلد هفدهم سال (ش ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ ص) ۷۷۷ - ۷۷۱ و ماهنامه آموزش و پرورش ج ۲۱ سال (۱۳۵۰) ش ۵ با عنوان «محمد پروین گنابادی معلم و دانشمندی نمونه» و کتاب امروز، بهار ۱۳۵۲ و مقدمه جشن نامه محمد پروین گنابادی چاپ ۱۳۵۶ و استخراج مقالات بر اساس فهرست مقالات فارسی ایرج افشار صورت پذیرفته است.

۲ - استاد بعدها به انتشار دکتر خانلری تخلص و نام خود را یکی کرد و سند «محمد پروین» (نگاه کنید کتاب امروز بهار ۱۳۵۲) ص ۲

۳ - کتاب امروز بهار ۱۳۵۲ ص ۱۴

۴ - راهنمای کتاب ج ۴۱ ش ۵ ص ۷۷۶

۵ - ماهنامه آموزش و پرورش سال ۴۱ (۱۳۵۰) ش ۵ ص ۲۶۶

۶ - همان سال ۲۵ (۱۳۴۴) ش ۹ و ۱۰ ص ۶۹

۷ - کتاب امروز بهار ۱۳۵۲ ص ۴

۸ - گزینه مقاله ها ص ۲۰۹

۹ - همان ص ۶۹

۱۰ - کتاب امروز بهار ۱۳۵۲ ص ۹



(۱۳۴۹) ص ۳۱۱ - ۳۱۴

۱۰۱ - سبک خراسانی در شعر فارسی

(محمد جعفر محبوب)، راهنمای

کتاب ۱۰ (۱۳۴۶) ص ۶۰۶ - ۶۰۹

۱۰۲ - دو گونه بازی در قرن چهارم، سخن ج

۱۸ سال ۱۳۲۷ ص ۷۰۹ - ۷۱۰

۱۰۳ - علی اکبر دهخدا، جشن نامه ش ۶/۵

از دیهنت ۱۳۵۷ ص ۴۱

۱۰۴ - آوار دادن، نشریه فرهنگ خراسان ج

۷ سال ۱۳۴۹ ش ۲/۳ ص ۲۳

۱۰۵ - نظری به کاخ ابداع (علی دشتی)، بقا

۲۶ (۱۳۵۲) ص ۴۰۳ - ۴۱۴

۱۰۶ - آموزش زبان فارسی و هدف تربیتی

آن، ماهنامه آموزش و پرورش ج ۲۵

ش ۱۰/۹ ص ۶۹ - ۷۸

۱۰۷ - جگونگی تدریس در کلاس اول،

ماهنامه آموزش و پرورش ج ۲۸ ش

۱ ص ۸

۱۰۸ - تنبیه، تدریس در کلاس اول، ماهنامه

آموزش و پرورش ج ۳۰ ش ۷ - سال

۱۳۳۸ ص ۱۱

۱۰۹ - خصوصیات نو دانش آموز کلاس

اول، ماهنامه آموزش و پرورش سال

۳۰ (۱۳۳۸) شماره ۶ ص ۱۲

۸۷ - تاریخ اجتماعی ایران، راهنمای کتاب  
۴۰۴/۹ - ۲۰۸

۸۸ - تاریخ بقوی، راهنمای کتاب ۱۰۴/۷ -  
۱۰۹

۸۹ - شیوه تربیت اخلاقی صوفیان و مربیان

بزرگ تصوف، آموزش و پرورش ج ۲۲

ش ۶/۵ ص ۱۵ - ۲۲

۹۰ - تاریخچه دانشکده الهیات و معارف

اسلامی، نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه

تهران ۱/۱ - ۵۱

۹۱ - بازیهای محلی کتاب هفته ش ۲۴/۲۳

ص ۲۵۰/۳۲۸

۹۲ - نگاهی تازه به بازیهای دیرین ایرانی،

کتاب هفته ش ۹۵ ص ۱۲۱ - ۱۲۹ ش

۹۶ ص ۱۱۴ - ۱۱۹ ش ۹۸ ص ۱۲۹

- ۱۳۹

۹۳ - نگاهی به تاریخچه آموزش و پرورش

اسلامی و تأثیر دانشمندان ایرانی در آن،

آموزش و پرورش ج ۳۲ ش ۳/۲ ص

۴۱ - ۳۱

۹۴ - برخی از خصوصیتهای لغوی متنی،

محیط ادب، تهران ص ۲۰۰ - ۲۱۷

سال ۱۳۵۸

۹۵ - رنگ فارسی بخنیدن به کلمه های

بیگانه، خرد و کوشش ۱۴ (۱۳۵۱) ش

۱/۱ ص ۱۵ - ۹

۹۶ - دایره المعارف نویسی در اسلام و

تهائوی، معرف اسلامی ش ۱/۵ ص ۵۱

- ۵۶

۹۷ - بانگ جرس (برنو علوی)، راهنمای

کتاب ج ۱۳ (۱۳۴۹) ص ۷۹۸ - ۸۰۶

۹۸ - ترجمه تاریخ یمنی (ابونصر عینی)،

راهنمای کتاب ج ۱۰ (۱۳۴۶) ص ۲۳۲

- ۲۳۵

۹۹ - ترجمه کلبه و دسته (مجنی مینوی)،

راهنمای کتاب ج ۱۰ (۱۳۴۶) ص ۳۷۸

- ۲۸۰

۱۰۰ - السامی فی الاسامی (میدانی)، بقا ۲۲

## یادی از

# مهندس حبیب معروف

در آسمان علم و ادب ایران، گهگاه شهبای برخلاف عرف و انتظار، از گوشه‌ای سر بر می‌آورد و برق‌آسا سبیری را می‌شکافد و روشن می‌سازد و بناگاه در گوشه‌ای دیگر غروب می‌کند. مهندس حبیب معروف یکی از این شهبای‌های سوزان و ستابان بود که با مرگ نابینگام خود در بهمن ماه هفتاد و سه، دوستداران و آشنایان خود را داغدار کرد. آشنایی من با حبیب معروف از مقالاتی که او در «شهر دانش» می‌نوشت آغاز شد. شعر فارسی بخته و پر درد، عمق و وسعت اطلاعات تاریخی، ذوق هنری سرشار، آشنایی اصیل با روح و جوهر فرهنگ ایران اسلامی، خاصه در معماری و هنر، دسترسی او به منابع دست اول و معتبر و نظم و انضباط فکری او برایم تعجب‌آور بود. مگر نه اینکه دهها سال است باورمان شده که هر کس در کشور ما با ریاضیات و علوم تجربی و مهندسی سر و کار داشته باشد با ادب و تاریخ و هنر و سایر مظاهر فرهنگ سر و کار ندارد و هر که اهل فرهنگ و ادب باشد با ریاضیات و علم و فن بیگانه است، پس چگونه ممکن شده است مهندسی در عین حال که با شور و اشتیاق در سرکها و کارگاههای ساختمانی، خاصه در سالهای جنگ و آن هم در خوزستان، به

ساختن و آباد کردن مشغول است، مقالاتی ارزنده و آموزنده در عرصه فرهنگ می‌نویسد و دانش امروزین خود را به صورتی موزون و منطقی با تحقیقات تاریخی پیوند می‌زند؟ آری در این بحبوحه کثرت اشتغالات که برای مهندسان و متخصصان مجالی نمانده تا در زبان فارسی به جنم لطف و مرحمت نظر کنند، این مهندس «آشناخته» کیست که «واژه‌نامه راه و ساختمان معماری» تألیف می‌کند و لغات و اصطلاحات بنایان و معماران و مهندسان گذشته را از طاق نسیان بیرون می‌آورد و گرد از چهره آنها می‌زداید و به زبان و ادب فارسی مدد می‌رساند؟

چند سال پیش که دکتر محمد جعفر باحقی استاد ارجمند «دانشکده ادبیات» دانشگاه مشهد به خواغش این بنده تألیف مجلدات تاریخ ادبیات ایران را برای سالهای تحصیلی دبیرستانی آغاز کردند، به تقلید از کتابهای تاریخ ادبیات مدرسه‌های فرانسه تصمیم گرفتم تا فصلهای آن کتابها را با عکسها و تصاویری از یادگارها و موارث فرهنگی متعلق به هر عصر و دوره بیارایم. تا جوانان ما تصویر و تصور روشنی و دقیقتری از اوضاع فرهنگی و ادبی گذشته پیدا کنند. مدتها در اندیشه بودم که این مهم از چه کسی ساخته است تا سرانجام

نام مهندس حبیب معروف به خاطر من رسید. به یامردی دکتر نصرالله پور جوادی با او آشنا شدم و مسأله را مطرح کردم. با بزرگواری و گشاده‌رویی پذیرفت و با سخاوت و کرامت ما را کمک کرد. کتابهایی نفیس که حاوی عکسهای مورد نظر بود از کتابخانه خود به ما سپرد تا پس از استفاده به او برگردانیم. نام او در صفحه شناسنامه آن کتابها قید شده است. اما چون اهل تحقیق معمولاً کمتر به کتابهای درسی پیش از دانشگاه مراجعه می‌کنند، برخورد واجب دیدم تا از این خدمت او یاد کنم و بر حسب وظیفه چند سطر به نشانه تقدیر و ادای احترام در یاد کرد و نکوداشت او بنویسم. هنوز کتابهای او نزد من محفوظ است، در باز پس دادن امانت از آن سبب تأخیر کردم که به رغم همه سفارشی که کرده بودم در چاپخانه صفحاتی از کتابها را بریده و برای بعضی کارهای دیگر بکار گرفته بودند، مدتها تلاش کردم تا آن کوزه شکسته را ترمیم کنم، اما آثار شکستگی باقی بود و من سرمنده از آنکه چه عذری باید آورده، منتظر فرصت بودم، درینا که آن شهبای نایب، غروب کرد و همه دوستداران و علاقه‌مندان خود را که دوستدار علم و فرهنگ و علاقه‌مند به آبادی و بشرقت ایران زمین بودند داغدار کرد. روانش شاد باد و خداوند کریم او را در سایه پر لطف و رحمت و عنایت خویش جای دهد.

غلامعلی حداد عادل

# پرسش و پاسخ درسی



## گروه ویستا

پرسش:

□ گرگان - سایه قی نوشته‌اند:

همان‌طور که می‌دانیم شبه جمله‌ها، خود یک جمله‌اند. اما، آیا هنگامی که در شبه جمله یکسان در یک بیت با در یک مثنی باشند تک‌تک جمله محسوب می‌شوند یا خیر؟ مثلاً:

تو که سود و زیان خود ندانی  
به یاران کسی رسی؟ هیهات! هیهات!

بعضی از همکاران بیت فوق را سه جمله می‌دانند، هیهات اول را شبه جمله و هیهات دوم را در نقش تاکید برای هیهات اول می‌دانند. اما گروهی هم بیت فوق را چهار جمله می‌دانند.

همین‌طور در بیت زیر:

زینهار از رفیق بد زینهار  
و قنا رینا عذاب النار  
و همچنین عبارت «سر در گریبان فرو بردن» کنایه از چیست؟

□ پاسخ:

۱ - همان گونه که اشاره نموده‌اید، «شبه جمله‌ها، خود، یک جمله‌اند»، بنابراین، به تعداد

اصوات یا ندا و مسادا، در شمارش، جمله خواهیم داشت. در بیت مورد بحث، هر یک از کلمات «هیئات» یک شبه جمله است؛ همچنین مصراع اول بیت خاقانی، از لحاظ شمارش، چهار جمله است:

هان! ای دل عبرت بین / از دیده عبر کن / هان  
بیت سعدی نیز چهار جمله است:  
زینهار از رفیق بد از نهار / و قنا عذاب النار

۲ - سر در گریبان بردن، کنایه است از «به فکر فرو رفتن؛ در اندیشه شدن؛ به تأمل و تفکر پرداختن؛ به حالت عرفانی فرو رفتن». «ر. ک. به ص ۲۶۸ حرف گ لغت‌نامه دهخدا»

□ تبریز - همکاران گرامی آقایان رحیم

تبریزی و سعید... فروزیان

با احترام، نکته‌ای که در مورد فعل‌های خاص و ربطی نوشته‌اید، در مورد فعل‌های

عربی صادق است. در عربی فعل تام، آن است که در تمامی زمانها و صیغه‌ها صرف شود؛ در برابر آن، «فعل ناقص» است که در همه زمانها و صیغه‌ها صرف نمی‌شود. اما در زبان فارسی، فعل خاص معادل فعل تام است به این معنی که از لحاظ «انجام عمل» واقعاً و کاملاً «فعل» است. در برابر آن، فعل ربطی یا عام است؛ یعنی، فعلی که حالت، نام یا صفتی را به شخص یا چیزی نسبت می‌دهد و از لحاظ مفهوم کلی، دارای شخص، زمان و حالت است. اما حقیقتاً فعل دارای مفهوم عمل نیست. بدیهی است که بعضی از فعلها در زبان فارسی هم امروزه در همه زمانها صرف نمی‌شوند. اما اطلاق نام فعل ناقص به آنها درست به نظر نمی‌رسد.

ثانیاً، در کتاب دستور و نگارش سال سوم ادبیات و علوم انسانی آمده است: «فعل کلمه‌ای است که سه مفهوم را با هم در خود داشته باشد: کار یا حالت، زمان و شخص (ص ۵) مفهوم «افراد و جمع» که فرموده‌اند، دقیقاً در مفهوم «شخص» وجود دارد و چیزی نیست که به عنوان شرط فعل بودن، بیان شود، زیرا شخص فعل مفرد یا جمع است. بنابراین، ویژگی «افراد و جمع» چیزی جدا از شخص فعل نیست که به عنوان ویژگی در تعریف فعل گفته شود.

پرسش:

□ همکاران گرامی آقایان احمد یوسفی و موسی نسیمی گویند «سرگروه‌های آموزشی ادبیات فارسی شهرستانهای استان تهران» ضمن نامهای محبت‌آمیز، نکاتی را در مورد چند اشتباه در کتابهای دستور و نگارش اول تا سوم ادبیات و علوم انسانی یادآور شده‌اند.

از دقت و توجه این همکاران سپاسگزاریم. اغلب نظریات ابن عربیان در چاپ بعدی کتابها مورد نظر خواهد بود. در مورد «گذار» شرحی بیان کرده و نتیجه گرفته‌اند که: «گذار در گشت و گذار از مصدر گذشتن به معنی عبور کردن می‌آید و این اشتباه بارزی است.» یعنی اشتباه است که یکی از معانی «گذارن» را عبور کردن بدانیم. توجه این عزیزان را به صفحات ۱۱۷، ۱۱۸ و ۱۱۹ لغت‌نامه دهخدا معطوف می‌داریم که «گذارن» به معنی «طی کردن» «سپردن» و «عبور و مرور» به کار رفته است. در جمله «هر زبانی بر حسب نیازهای خود واژه‌هایی از زبانهای بیگانه به وام می‌گیرد»، فعل سرگب «به وام گرفتن» را گرفته برداری نحوی دانسته‌اند. گرفته برداری نحوی از چه زبانی است؟ اگر منظورشان «استقراض» عربی است درست به نظر

نمی‌رسد، زیرا در اشعار خاقانی در قرن ششم هم نمونه‌ای هست:

به وام از عشق، جانی چند برگیر  
که یک جان ناز دلبر برنیاید

ص ۵۷۶ دیوان خاقانی مصحح ضیاءالدین سجادی

و این نکته در لغت‌نامه دهخدا هم آمده است. در مورد جمله «... بر اثر ترجمه لفظ به لفظ یک اصطلاح انگلیسی باب شده است...» که در بحث گرفته برداری آمده است، نوشته‌اند: «نمی‌دانیم باب را می‌توان عادت معنا نمود یا به معنی درب است.»

در پاسخ یادآور می‌شویم که: باب در لغت به معنی «متداول، رسم، معمول، مرسوم، معمول و رایج» آمده است.

لغت‌نامه ص ۲۸ حرف ب.

پیشنهاد کرده‌اند که بهتر است به جای «امن باب مثال» کلمه «مثلاً» یا «به عنوان نمونه» را به کار ببریم و «این گرفته برداری را استفاده نکنیم.»

پیشنهاد ما این است که به جای هر سه مورد، کلمات «برای نمونه» به کار ببریم، که هر دو فارسی است، اما این گرفته برداری نیست، عین کلمات و اصطلاح عربی است.

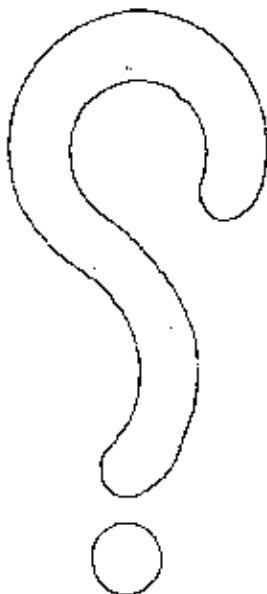
پرسش:

همکار گرامی خواهر محترم مرادی از استان کردستان - بیچار نوشته‌اند: در کتاب دستور و نگارش سال چهارم علوم انسانی به دو نکته برخورد کرده‌ام که ترجیح دادم با مؤلفین گرامی مطرح نمایم.

اولاً در صفحه (۵) در رابطه با فعل مجهول ذکر شده است که (مفعول همان مستند الیه است و فعل جمعا مستند و رابطه است.) در حالیکه اگر ما چنین چیزی را بپذیریم دچار تناقض می‌شویم زیرا فعل مجهول انجام عمل است و فعل (نام و خاص) است در حالیکه رابطه فعل ربطی و عام است و پذیرفتنی حالت می‌باشد. از اینها گذشته اگر بگوییم مفعول، مستند الیه است و فعل مجهول همان مستند و رابطه است پس دلیلی ندارد از فعل مجهول سخن بگوییم بهتر است، بگوییم جمله اسنادی است و حال آنکه فعل مجهول در جمله فعلی به کار می‌رود.

بنابراین قبول می‌فرمایید که فعل مجهول با مستند و رابطه فرق دارد.

ثانیاً در ص (۶) کتاب مذکور در قسمت اضافه تخصیصی: (دست من) را جزء اضافه تخصیصی ذکر کرده‌اند و بنده معتقدم که دست من اضافه تعلقی است؛ زیرا اضافه تعلقی اضافه‌ای است که مضاف الیه انسان است اما قادر به دخل و تصرف در مضاف نیست، گو این که در کتب دستور سالهای گذشته



دانش آموزان خوانده‌اند که در اضافه‌ملکی مضاف‌الیه انسان است و حق دخل و تصرف در مضاف را دارد اما در اضافه اختصاصی مضاف الیه انسان نیست در حالیکه در ترکیب اضافی (دست من) مضاف الیه انسان است.

پاسخ:

۱- در مورد فعل مجهول و اثر آن در جمله نظریات متفاوتی وجود دارد. یکی از شماره‌های اولیه مجله رشد آموزش ادب فارسی، نامه‌ای از یک «دبیر بازتشنه» که نام مستعار سردبیر مجله بود چاپ شد مبنی بر این که فعل مجهول، فعل لازم است یا متعدی؟ جوابهای متعددی به دفتر مجله رسید که در هر کدام، نظریه خاصی مطرح شده بود. چندین نمونه از نظریات در مجله هم چاپ شد، اما سرانجام معلوم شد که چه باید کرد. تفاوت فعل مجهول با معلوم، در این است که فاعل فعل مجهول، مشخص نیست و نتیجه عمل به مفعول واقعی آن - که نهاد جمله قرار می‌گیرد - نسبت داده می‌شود. بعضی از دبیران گرامی عقیده دارند که بهتر است فعل مجهول را فراموش کنیم و جمله را استادی بشماریم و «بن فعل + ه»، معادل صفت مفعولی را که بخش اصلی فعل مجهول را می‌سازد، به عنوان مسند به حساب آوریم. بیایید باهم مقایسه کنیم:

جمله اسمیه = او گرفتار شد.

مسندالیه مسند رابطه

جمله فعلیه دارای فعل مجهول =

او گرفتار شد

مسندالیه مسند رابطه

ظواهر تفاوت مهمی در مفهوم صفت‌های مفعولی «گرفته» و «گرفتار» دیده نمی‌شود.

رزمنده‌ای نهید شد.

رزمنده‌ای مقتول شد.

رزمنده‌ای گشته شد.

در این سه جمله نیز از لحاظ معنی، کوچکترین تفاوتی نیست، اما در ساخت امروزی آنها از دیدگاه دستور تفاوت هست، چون جمله‌های اول و دوم جمله اسمیه هستند و جمله سوم، فعلیه. اگر عقل خود را داور کنیم، درسی بیایم که در هر سه مورد، کلمه «رزمنده‌ای» فاعل فعلی نبوده است و نمی‌توانیم آن را فاعل بنامیم. از طرفی دیگر، «شهبید، مقتول یا گشته» دقیقاً یک معنی دارند و هر سه به کمک فعل «شد» به نهاد جمله، یعنی، «رزمنده‌ای» نسبت داده شده است. بنابراین در کتاب درسی، حد وسط را گرفته‌ایم که شامل نظریه هر دو گروه باشد و از نظر عرف دستور نویس هم بی‌سایفه نباشند. به همین دلیل در دو جمله نخست، فعل «شد» را فعل ربطی گرفته‌ایم و در سومین جمله، «شد» فعل معین است و چون در واقع گشته شدن را به نهاد جمله نسبت داده‌ایم، اشکالی ندارد که کُل فعل «گشته شد» را عملاً مسند و رابطه بشماریم و آن را به «رزمنده‌ای» نسبت دهیم.

۲- در مورد اضافه «دست من» که ایشان،

آن را اضافه تعلقی دانسته‌اند، باید بگوییم که: اصولاً در نظر گرفتن شقوق مختلف برای اضافه‌ها مشکلی را در دبیرستانها حل نمی‌کند، بلکه بر اشکال کاری افزاید. حقیقت این است

که بسیاری از اضافه‌هایی را که بسیاری با توصیفی نام دارند، می‌توان به عنوان اضافه اختصاصی به شمار آورد. اصولاً جای مبحث اضافه‌ها در دستور نیست، بلکه موضوعی است مربوط به علم معانی بیان و در دبیرستانها، هر چه موضوع، کوتاهتر و نقیصات کلی‌تر باشد، بهتر است.

□ پرسش:

همکار گرامی آقای نقی زاده سوالاتی را به شرح زیر مطرح نموده‌اند:

۱- در لسان بعضی از دبیران محترم (که) موصولی مطرح است لطفأً اگر چنین مطلبی را شما صحیح می‌دانید با ارائه چند مثال مطلب را توضیح دهید.

۲- ترکیبات (شب هجران) و (شب فراق) و شب اسارت و محنت شب دروغ گذشت چه نوع اضافه‌ای هستند.

۳- در مورد شخصیت حقوقی در اضافه ملکی کتاب دوم نظام جدید اشاره‌ای مختصر شده که برای بعضی دانش‌آموزان و دبیران جالب است اما مفصل به آن پرداخته شده لطفأً با ارائه چند نمونه مطلب را توضیح دهید.

۴- در لسان بعضی از همکاران گرامی (را) فاعلی و تبدیل فعل مطرح است و در ص ۱۱۸ کتاب سال دوم نظام جدید اشاره‌ای کوتاه شده نظر شما در این مورد چیست.

به عنوان مثال نقش کلمات در این جملات به چه صورت است:

(ما بیاید گریخت)، اگر در خلد را کلیدی است، (به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را)

بعضی از دبیران مثلاً در مورد جمله دوم چنین گویند: (اگر در خلد کلیدی دارد) و برخی گویند: (اگر برای در خلد کلیدی وجود دارد) عده ای گویند (اما باید بگریزیم) و گروهی دیگر گویند (گریختن ما لازم است) لطفاً بفرمایید کدامیک صحیح تر است؟

۵- جملاتی که فعل آنها مجهول است، آیا اسمیه اند یا فعلیه؟  
چون در بعضی کتابها مثل کتاب سال اول تجربی آن را جمله اسمیه به حساب آورده اند. مثلاً گفته شده:

غذا خورده شد اگر جمله اسمیه

است چرا مستند و رابطه را از هم جدا نمی کنند. بعضی از همکاران معتقدند، غذا نایب فاعل و خورده شد فعل، در صورتی که در ادبیات فارسی نایب فاعل چندان مطرح نیست. لطفاً نظر خود را دقیقاً با شواهد کافی اعلام فرمایید.

۶- جملاتی مثل: اگر چه آرزوی من سخت دشوار است در پیشگاه عظمت تو بسیار ناچیز و آسان انجام می شود. آزادی جزء آرزوهای دیرینه انسان محسوب می شده است. اسمیه اند یا فعلیه؟ در مورد جمله صیاد روان شد که آنها را بگیرد، چه نظری دارید؟

۷- در کتاب سوم رشته علوم انسانی ص ۵۲ در مورد «باید» در جمله باید که فرو شويد دست از همه درمانها نوشته شده که از دایره این بحث خارج است؛ در صورتی که ما در دبیرستان، با این (باید) درگیری شدید داریم.

دو جمله زیر را با هم مقایسه نمایید. شاید که فرد شويد دست از همه درمانها در جمله اول نباید قيد شک و تردید به حساب می آید آیا می توان به باید نقش قيد تأکید داد؟

۸- در جملاتی مثل او هم با ما وارد شد. احمد نیز به کلاس آمد

گروهی (هم و نیز) را قيد افزایش به حساب آورده اند (مجله رشد) نظر شما در این مورد چیست؟  
۹- در بیت:

دیدمش خرم و خندان قدح ساده به دست  
واندر آن آینه صد گونه تماشا می کرد

«صدگونه» چه نقشی دارد؟ در پایان حروف ربط همپایگی را بیشتر معرفی کنید پیش از آنچه در کتاب اول دبیرستان آمده است.

پاسخ: ۱- «که» موصول در دستور زبان امروزی، همان «که» ربط است و نامش عوض شده است. تمایز این نوع حرف «که» با موارد دیگری که حرف ربط شمرده می شود، در این است: جمله بعد از حرف «که» توضیحی است در باره کلمه پیش از خود: کتابی خریدم. کتابی را - که نازه چاپ شده است - خریدم. جمله پس از «که» کار صفت را برای «کتابی» انجام می دهد:

دوستی - که راجع به او صحبت کردم - وارد شد.

هنگامی که خورشید دمید از خانه بیرون رفتم.  
۲- در مثالی که یاد شده است، شب اسارت و شب دریغ، اضافه تشبیهی هستند. زیرا شاعر می گوید: اسارت و افسوس، چمنوان تشبیهی سپری شد.

این دو ترکیب و ترکیبهای شب هجران و شب فراق، بسته به نوع کاربردشان اغلب اضافه تشبیهی هستند، اما امکان دارد که گاهی اضافه بیانی توضیحی باشند:

خوشند که شب هجران به پایان خواهد آمد.  
(تشبیهی)

از شب هجران او تاکنون دو ماه می گذرد  
نسی که دوری از او آغاز شد  
(توضیحی)

شب اسارت او سرانجام به پایان رسید. (تشبیهی)  
در شب اسارت او دشمن بسختی حمله کرد.  
نسی که او اسیر شد  
(توضیحی)





۳ - شخصیت حقوقی، وزارت، اداره، شرکت یا مؤسسه‌ای بتواند اتومبیل، ساختمان یا چیزی را قانوناً بیه نام خود بخرد؛ مثلاً ادارات می‌توانند به نام «اداره...» محلی را بخرند و نماینده رسمی اطلاعاتی شخصیت حقوقی بر اینگونه سازمانها از این روست که قانون، آنها را به عنوان یک فرد به رسمیت می‌شناسد.

۴ - «را» تبدیل فعل چنان که در نخستین مثال مطرح شده است، در زبان پهلوی هم نمونه دارد. اما برای توجیه مطلب در دستور زبان فعلی، نیازی به طرح آن نیست و می‌توان از راه آسانتری به مسأله پرداخت، چون برای آموختن به دانش‌آموزان آسانتر است. اینگونه «را» همان حرف اضافه است به معنی «برای»:

ما را بیاید گریخت = برای ما لازم است گریختن.

مرا از وی خوشی آمد = خوشی برای من از وی ایجاد شد.

اما در دو نمونه‌ای دیگر، اصولاً «را» حرف اضافه است و همه دستورنویسان در آن، اتفاق نظر دارند: هر دو به معنی «برای» آمده است.

۵ - جمله‌های دارای فعل مجهول، جمله فعلیه هستند، اما چون فاعل ندارند و نتیجه عمل را به مفعول نسبت می‌دهند، باید به همین صورتی که آورده‌اند، بررسی شود:

غذا خورده شد.  
سفایه شد و رابطه

توجه داشته باشید که هر نهادی در واقع، مستدالیه است. زیرا عمل با حالت یا اسمی

رابطه آن نسبت می‌دهند و فعل، عملاً کار مسند و رابطه را انجام می‌دهد ولی چون جمعاً یک فعل است، نمی‌توان صفت مفعولی را مستقلاً به عنوان مسند گرفت. در مورد اینگونه جمله‌ها توجه فرمایید به پاسخ مشروح نامه همکارگرامی محترم مرادی در مجله رشد ادب فارسی.

۶ - تعینی مواردی که خانواده «شدن» فعل مرکب می‌سازد هنوز مورد اتفاق دستورنویسان نیست. عقیده مرحوم دکتر خانلری در کتاب «فعل» از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، این است که اگر به جای «شدن» کلمه «کردن» بگذاریم و فعل مرکب متعدی ساخته شود، صورت همان فعل با «شدن» فعل مرکب لازم است:

دیوار خراب شد. (مرکب لازم)

زلزله دیوار را خراب کرد. (مرکب متعدی)

دیوار رنگ شد. (مرکب لازم)

نقاش، دیوار را رنگ کرد. (مرکب متعدی)

نظریه دیگری وجود دارد که می‌گوید: اگر به جای صیغه «شدن» صیغه معادل از «استن» بگذاریم و جمله اسمیه به وجود آید، فعل مورد نظر هم در جمله ربطی است:

دیوار خراب شد.

دیوار خراب است. هر دو اسمیه

بنابراین، می‌بینید که اختلاف نظر در این مورد وجود دارد و به همین دلیل در کتاب دستور دوره ادبیات و علوم انسانی، در مورد همکرد «شدن» بحثی صورت نگرفته است.

در مثالهای مورد نظر نویسنده جمله نخستین، قطعاً اسمیه است. ولی جمله دوم و سوم را باید فعلیه بنامیم، زیرا فعلهای آن دو

فعل مرکبند و لازم:

انجام می‌شود = انجام می‌گیرد.

محسوب می‌شده است = به شمار می‌رفته است.

جمله «صبا در وان شد» است هم فعلیه چون در «روان شد» دقیقاً عمل دیده می‌شود.

۷ - «باید» فعل مضارع ساده از «بایستن» است به معنی «لازم است». صفحه ۵۲ کتاب دستور و نگارش سوم گفته شده است که «باید» در جمله - «باید که فررو شوید دست از همه درمانها از بحث فعل معین بودن برای وجه مصدری خارج است، زیرا فعل پس از آن (شوید)، خود، شناسه دارد و فعل متصل دیگری است. در جمله مورد بحث نویسنده، «باید» در جمله اول امروزه، در چنین مواردی معنی «احتمال» دارد و قید تردید است. اما «باید» به معنی «لازم است» آمده و قید تأکید است؛ یعنی، خود، جمله‌ای متصل است و دارای مفهوم تأکید.

۸ - تقسیم کردن قیده‌ها به تعداد بسیار زیاد، شکل آموزش دستور را حل نمی‌کند بلکه بهبوده بروست دامنه مطالب می‌افزاید. «کلمات هم و نیز» اگر به مفهوم «همچنین» باشند، قید تأکیدند، زیرا در مورد عملی که انجام می‌گیرد، تأکید می‌کند.

۹ - کلمه «صدگونه» در بیت مورد نظر، نقش قید دارد و قید کیفیت است، چون نمونه نگرستن را نشان می‌دهد.

۱۰ - حروف ربط همپایگی، دو جمله‌ای را به هم متصل می‌کنند که از جهت، استقلال یا عدم استقلال یکسان هستند:

من آمدم و زود برگشتم. مر دو جمله خبری مستقل  
من آمدم ولی زود برگشتم. مر دو جمله خبری مستقل

عاب بائن یا ماهی [بائش]. هر دو جمله امری نه علی آمد نه حسن آمد. هر دو جمله خبری مستقل خواه درس بخوان، خواه درس نخوان. هر دو جمله امری اگر او بکوشد و درس بخواند... هر دو جمله پرسشی:

□ قائم شهر - خواهر گرامی خانم مرصع شیرآقایی نوشته‌اند:

۱ - فارسی دوم ص ۷۴:

آن یکی نحوی به کشتی در نشست رو به کشتی بیان نهاد آن خود درست فعل نهاد متعدی است یا لازم (کلمه رو جزء فعل نهاد است یا مفعول می‌باشد)

۲ - دستور سال دوم ص ۱۳۰ - (حال اگر رانندگان این همه وسایل نقلیه و حتی عابراین پیاده بخوانند) فعل بخوانند متعدی است یا لازم؟

۳ - فارسی سوم درس موش و گربه کلمات (زیر - نزدیک - سوی) مانند کلمات دیگر در پنج سطر اول فید هستند یا چون به کلمه دیگر اضافه شدند از حالت قیدی خارج می‌باشند.

۴ - دستور سوم ص ۱۵۴.

گر هنرمند گوشه‌ای گیرد کام دل از هنر کجا یابد گوشه‌ای مفعول است یا جزء فعل گیرد؟ کام مفعول است یا جزء فعل یابد؟ دستور سوم ص ۱۶۰.

یکی برسید از آن گم کرده فرزندان که ای روشن روان پیر خردمند مصرع دوم به صورت، ای پیر روشن روان خردمند - درست است یا به صورت، ای روشن روان، ای پیر خردمند.

طبق شیوه نامه تصحیح املائی فارسی گذاشتن تشدید در حالات سکون بر روی کلمات (حق - ضد...) که ریشه سه حرفی دارند غلط به حساب می‌آید در حالیکه کلماتی مانند خاص و عام در حالات سکون تشدید می‌گیرند علت چیست؟

پاسخ:

۱ - فعلهای بیته به سرنیبه، نشست و رونهاد است. کلمه «دری در مصراع اول، حرف اضافه دوم است جهت تأکید که مفهوم اصلی را دارد و باید در معنی به جای حرف اضافه نخستین بیاید: آن یکی نحوی در کشتی نشست.

رونهاد، از این جهت فعل لازم و مرکب است که عمل نهادن ابدأ مطرح نیست و دو کلمه «رو» و «نهاد» جمعاً یعنی، توجه کرد، رو کرد.

۲ - فعل بخوانند، متعدی است.

۳ - کلمات زیر و سوی اگر مفهوم مکان را داشته باشند، از لحاظ نوع، اسم هستند که می‌توانند نقش قیدی را هم بگیرند. کلمه «نزدیک» اگر به معنی کنار یا ضد دور باشد، به ترتیب، اسم و صفت است که البته می‌تواند نقش قید را هم بگیرد. دو کلمه نزدیک و سوی، اگر دارای معنی «از نظر، به نظر و به عقیده» باشند، حرف اضافه‌اند و منتم می‌سازند.

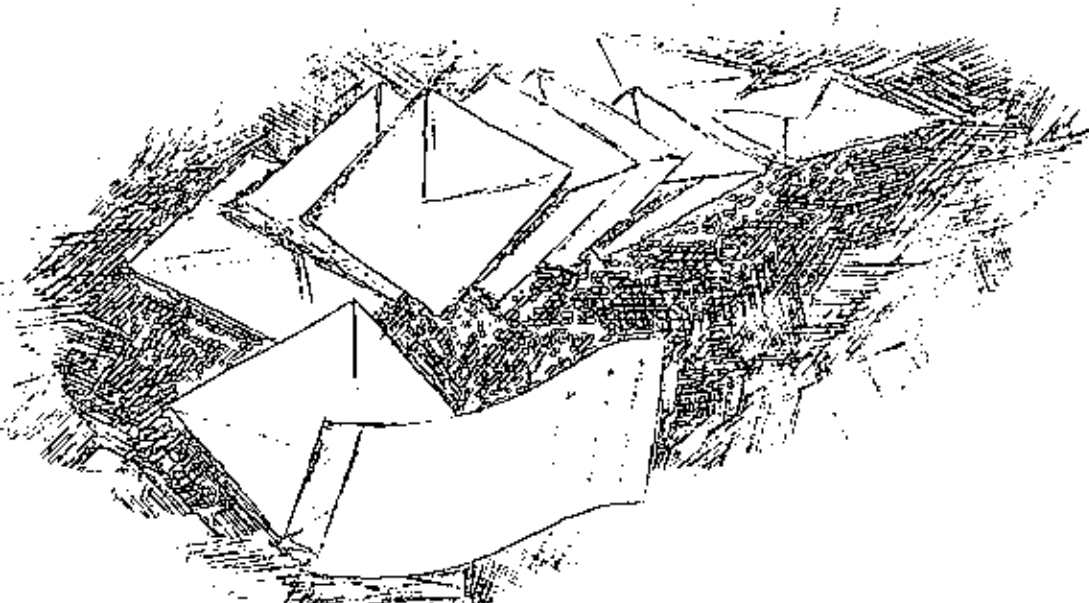
۴ - «گوشه گیرد» فعل مرکب است، اما در مصراع دوم، کلمه «کام» مفعول است از برای فعل «یابد»، چون این فعل، معنی اصلی خود را دارد و ترکیب نشده است.

۵ - توجه و تحلیل اول شما در مورد مصراع دوم درست است: یعنی، «روشن روان پیر» ترکیب وصفی مفلوب است و خردمند، نقش وصف دارد.

۶ - کلمات خاص و عام هم در حالات سکون نیازی به تشدید ندارند. اگر این دو کلمه با هم باشند و حرف آخر کلمه دوم، ساکن باشد، کلمه خاص، تشدید می‌خواهد: خاص و عام چون دیگر حرف «ص» عملاً ساکن نیست و او عطف به آن حرکت ضمه می‌دهد.



# پاسخ به نامه های شما



محمد رضا سنگری

اردل - آقای عباس قنبری غدیری

از ارسال نوسروده هایتان سپاسگزاریم. چشم به راه دیگر سروده هایتان که محصول تأملها و نکاتوهای شاعرانه و شورانگیزتان هست. هستیم.

سرودن در قالبهای نیجایی همپا و همپایه شعر کلاسیک و گاه دشوارتر از آن نیازمند آشنایی، تلاش و سختگیری شاعرانه است. موفق باشید.

تهران - آقای محسن روستایی

با تشکر از ارسال رباعیهایتان، جز اینکه فضای رباعیها بدیع و امروزی نیست و مفهوم گاه گنگ و نارسا، ضربه بابائی که معمولاً در مصراع چهارم رباعی بر قوت و تأثیرگذاری رباعی می افزاید نیز ضعیف بود. با مطالعه و وسواس شاعرانه می توان چشم به راه آشناری چشمگیرتر و چشم نوازتر نشست.

این هم یک رباعی از شما:

من باز نشستم لب تنهایی خویش  
با غربت خشکیده رسوایی خویش  
من بوسه تقدیر تو احساس کنم  
یا نغمه بزمرد لایسی خویش

قایمات - آقای محمدحسن قلندری اسفند

با تشکر از ارسال غزل «آه سحر»، دعوت می شود شعر امروز را بیشتر بخوانید تا با حال و هوا و فضای امروزی بسرایید. به دیگر زبان اگر زیر شعرتان بنویسند که این سروده مربوط به دوره جوانی خواجوی کرمانی است کسی نریدد نخواهد کرد! استعداد و ذوق سرشار شما ستودنی است. تردیدی نیست اندکی مؤانست و زمزمه شعر امروز شما را به آفریدن آثار و سروده هایی ارجمند و امروزین خواهد خواند. موفق باشید.

آران و بیدگل - برادر عزیز آقای ماسناه...

کسانی آرانی

با تشکر از ارسال قطعه ادبی به مناسبت روز معلم، امکان استفاده از نوشته شما - به دلیل دیر دریافت شدن - نیست. منتظر ارسال نوشته های تازه تر و پربارترتان هستیم. شکرخاطر باشید.

اصفهان - خانم فریا فیاض

قطعه ادبی «اگر بیایی» و قطعه شعرتان مطالعه شد. استعداد و ذوقی ستودنی و قابل پرورش دارید. مطالعه اثر شاعرانه و نمونه های موفق شعر امروز توصیه می شود. کارهای تازه تر و پخته تر خود را ارسال فرمایید. موفق باشید

آقایان دکتر سید محمد میرخانی، محفوظ نورستانی، علی حیدری، محمد فردین محمدحسن ارباب، خانم لیلا زرین‌زاد سروده‌هایشان گواه قریحه و استعدادی قابل‌تذکر است. مطالعه شعر امروز نوصیه می‌شود. بی‌شک تنفس در باغ شکوفای شعر امروز، زیبایی تازه و متناسب با زمان به شما خواهد بخشید. با تشکر از ارسال سروده‌هایشان، لحظه‌های دریافت شو سروده‌های آیدیده‌شو و آیدارتشان را انتظار می‌کنیم.

دانشجوی عزیز آقای علی حیدری و آقای محفوظ نورستانی و دکتر سید محمد میرخانی با تشکر به توضیحات مربوط به آقای محمدحسن قلندری توجه شود. کوشش باشید.

آثار رسیده

شعر: آقایان اسماعیل گلرخ ماسوله (دانشگاه زنجان)، حلاج رضاییور (دانشگاه آزاد اسلامی رشت)، حمید واحدی (ارومیه)، سیروس اسدی (تکابین)، بختیار سام (ایذه) عباس دبستانی رفسنجان (زاهدان) خانم سکیته ناظر کریمی (رشت)

از ارسال آثارشان سپاسگزاریم. کوشش و ممارست چشم‌اندازهای روشن‌تری را به روی فردای قلمتان خواهد گشود.

مشهد - همکار گرامی آقای عطاء... فلکی سلام علیکم. از ارسال سروده‌هایشان سپاسگزاریم. ان شاء... با تأیید شورای نویسندگان از آنها بهره خواهیم گرفت.

تویسرکان - خواهر فاطمه ملایسی با سپاس، سروده شما در تحلیل از مقام معلم، گذشته از اختلال در وزن، فاقد نگاهی تازه بود. گاه نیز ساختار نحو در بیان مفتش

و فرو ریخته بود. بی‌شک بسا سوسوی استعدادی که در سروده‌شان به چشم می‌خورد با تکاپو و تلاش افزون‌تری می‌توانید آثاری پربارتر و شکوهمندتر بیافرینید. موفق باشید

تهران - آقای مقدم

نمونه‌های ارسالی از سروده‌های آقایان مهندس - طارق خراسانی و علی مقدم (حامد) دانش آموز سال دوم دبیرستان البرز دریافت شد. جز گسستگی در مفاهیم و مضامین، فضای شعر هر دو شاعر عزیز فضای امروزی نیست. تأمل در آثار موفق شعر امروز دستایی به نگاهی تازه و شاعرانه ضروری است. نمونه‌ای از دوبیتی آقای علی مقدم:

بیا در کار دل صاحب نظر باش  
ز پیش مال دنیا رهگذر باش  
چو 'حامد' راه حق را پیموده باش  
در این دنیا چو شبنم در سحر باش  
کوشش کنید

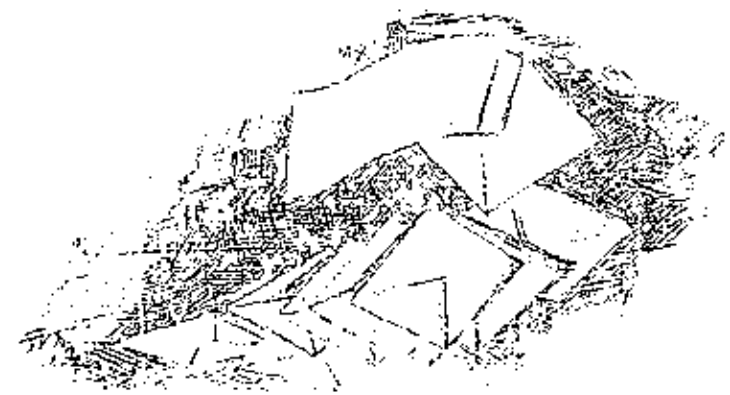
تبریز - آقای امیر هوشنگ عظیمی

دو سروده شما «در سوگ استاد شهریار» و «صدای عشق» گواه توانایی و استعدادی است که با سختگیری و کوشش افزون‌تر شاعرانه، چشم‌اندازی روشن‌تر خواهد یافت از سروده‌هایشان بهره خواهیم گرفت. چشم به راه دیگر سروده‌هایشان خواهیم ماند.

سمرقند - همکار گرامی آقای ناصر طفرانی سروده‌ها و غزل‌هایشان دریافت شد علی‌رغم زیبایی و لطافتی که در برخی از آنها مشهود و ملموس و گواه ذوق و قریحه سنودنی شماست. طرح چند نکته را ضروری می‌دانم:

- ۱ - حالت سنگینی از یأس و فضای غم‌آلود بر چند غزل شما سایه افکنده بود.
- ۲ - باید به تازه‌تر کردن فضای شعر و تنفس در فضای امروزی اندیشید.
- ۳ - چند غزل شما عمدتاً پیروی از سروده‌هایی آشنا بود. تردیدی نیست با این زمینه و قریحه توانایی‌تان به سروده‌هایی پربارتر اندیشید.

چشم براهیم

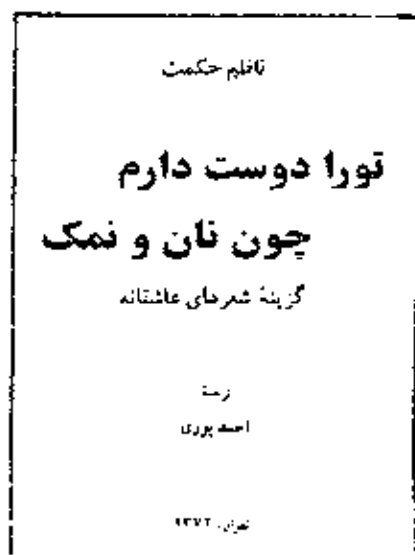


# معرفی کتاب

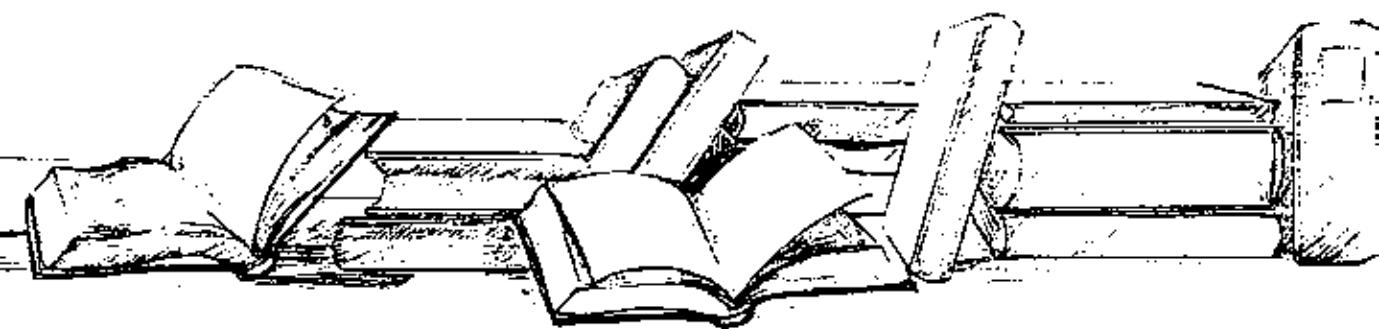
بریش او هر دم در پی گونه‌های مناسب برای بیان شعرش است می‌کوشد خود را تکرار نکند. استقلال خود را تثبیت کند و دست به تقلید نزند. از مجموعه «نور دوست دارم...» شمری با عنوان «فراخوان» انتخاب کرده‌ایم:

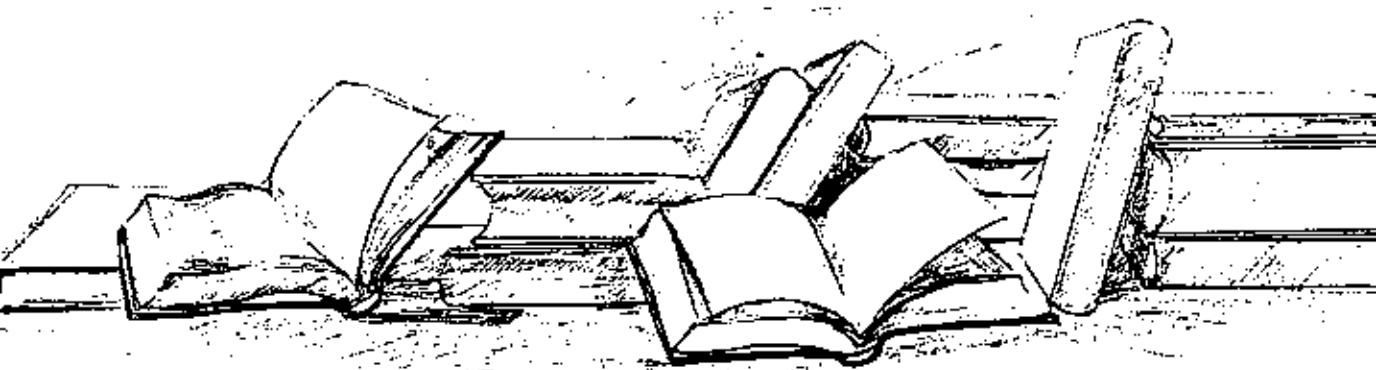
چهار نعل در آسیای دور تاخته  
چون مادیانی سر در مدیترانه  
این است کشور ما.  
دستها در خون، داندانها قفل، باها برهنه  
و خاک چون ابریشم  
این است دوزخ ما، بهشت ما.  
بسته باد درب بیگانگان  
گشوده مباد هرگز  
نابود باد بردگی انسان بر انسان  
این است فراخوان ما  
و باید زیست چون درختی تک و آزاده  
و چون جنگلی یا یاران  
این است حسرت ما.

ناظم حکمت پدر شعر نو ترکیه و به عبارت دیگر «نیما»ی شعر جدید ترکی است. وی در ۱۹۰۲ در سالونیک بدنیا آمد و پس از گذراندن یک زندگی پر تشبیب و فراز و تحمل سالها زندان و آوارگی در سال ۱۹۶۳ در مسکو درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد. وی نظریش را درباره شعر اینطور بیان کرده است: «در آنجا (زندان) درباره فرم شعر به این نتیجه رسیدم که اولاً هیچ فرمی ناممکن نیست. شعر می‌تواند با قافیه، بدون قافیه، موزون، ناموزون، با طرح، بدون طرح، فریاد گونه و یا چون ناله‌ای ضعیف باشد. آن چه که در شعر اهمیت دارد همخوانی محتوی با شکل به صورتی است که هیچیک نتواند به تنهایی نمایان شود. شعر باید استادانه گفته شود و بی‌عیب. می‌توان شعری را بدون قافیه آغاز کرد، در میانه از قافیه بهره گرفت و آن را بدون قافیه به پایان برد. مهم این است که شعر خوب گفته شده باشد. به نظر من هر هنرمندی ناواپسین دم زندگی خود یک جستجوگر است. در این



تو را دوست دارم چون نان و نمک  
ناظم حکمت  
گزینة شعرهای عاشقانه  
ترجمة احمد پوری  
۱۲۳ صفحه  
۱۳۷۲ نشر چشمه  
۱۶۰ تومان





مؤلف در مقدمه کتاب می نویسد «منظور از (دستور زبان کاربردی) که عنوان این کتاب قرار گرفته، دستور زبانی است که جنبه آموزشی و کاربردی داشته باشد، تا بتواند به بهترین نحو و بیشترین حد در خدمت تدریس زبان فارسی قرار گیرد، به ساده ترین وجه و ممکن ترین طریقه دانش اندوزان زبان و ادبیات فارسی را یاری دهد، با صراحت و بیانی ساده گرهها و معضلات سنتی و مکتوب فارسی را اعم از متون کهن و یا جدید بگشاید و سرانجام نسخه سهیل بخش و راه مستقیم باشد برای پی بردن به مفاهیم پیچیده کاربردی و درک ابهامات ادبی فارسی...»

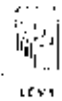
دستور زبان فارسی پهنه گسترده‌ای در زبان و ادب فارسی دارد که هر چند گاه صاحب نظران و اساتید فن تألیفاتی بر حسب مطالعه و تحقیق و یا تجربه در دسترس مشتاقان و دانش پژوهان قرار می‌دهند. مهرانگیز نو بهار مؤلف این تألیف با سالها همراهی با کتب درسی و تدریس دستور زبان در دبیرستانها تجربه‌ای پخته و ملموس دارد که چندین مقاله تحقیقی او در شماره های گذشته مجله رشد ادب فارسی گویای این ادعاست.

### دستور کاربردی زبان فارسی

مهرانگیز نو بهار

دستور کاربردی زبان فارسی  
مهرانگیز نو بهار  
انتشارات رهنما  
چاپ اول ۷۴  
۲۴۰ تومان

درآمدی بر  
اندیشه و هنر فردوسی



— درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی

سعید حمیدیان

چاپ اول ۱۳۷۲، ۴۶۶ صفحه

نشر مرکز

۵۰۰۰ ریال

«درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی» از جدیدترین کتابهایی است که درباره فردوسی و کار عظیم او شاهنامه صورت گرفته است. دکتر سعید حمیدیان در پیشگفتار کتاب خود می‌گوید: «تا آنجا که نگارنده به یاد دارد تا کنون هیچ بحث مبسوط و سامانی در باب او [فردوسی] از دید هنر داستان‌پردازی صورت نگرفته و آنچه در این زمینه وجود دارد دست‌بلا چیزی فراتر از بحث‌های کلی با مقالاتی در این جا و آن جا نبوده، گو که برخی از آنها گوشه‌هایی از کار و کمال فردوسی را روشن

کرده‌اند. بنابراین نخستین باری است که کتابی مستقل درباره داستان‌پردازی او بر مبنای بحث از عناصر داستان (درونمایه، طرح، زمان، مکان، شخص‌پردازی، وصف، زبان و غیره) پرداخته می‌شود.

مباحث کلی کتاب اینهاست.

بخش یکم — ویژگی‌های کلی داستان‌های سنتی فارسی از جمله شاهنامه

بخش دوم — درونمایه شاهنامه در پیوند با شخصیت فردوسی

بخش سوم — ساختار شاهنامه و الگوهای داستانی آن

بخش چهارم — اشخاص شاهنامه

بخش پنجم — توصیف

بخش ششم — زبان

بیشترآمدی بر نظریه ادبی

تری ایگلتن

ترجمه حسن میر



بیش درآمدی بر نظریه ادبی

تری ایگلتن

عباس معین

شرکت نشر مرکز

۴۲۲ صفحه — ۱۳۶۸ — ۱۱۵ تومان

«نقد ادبی» در کشور ما امروزه موضوعی کاملاً شناخته شده و برای اهل فن آشناست. اما «نظریه ادبی» و به عبارت دیگر «نظریه ادبیات» هنوز آنطور که شایسته است جای مناسب خود را در میان آشنایان و علاقمندان به ادبیات باز نکرده است. و این البته به سبب ماهیت جدید موضوع است که در خود غرب نیز وجود دارد. کتاب «بیش درآمدی بر نظریه ادبی» نوشته تری ایگلتن که در سال ۱۹۸۶ توسط انتشارات دانشگاه مینه‌سوتا منتشر شده از این جهت کتابی مفید نظر می‌رسد. مؤلف کتاب با اذعان به اینکه گروهی از این بابت شکوه دارند که نظریه ادبی به ناگزیر از آسیر است و آن را به منابه سدی در مسان نخچیان و چیزی شبیه فیزیک هسته‌ای می‌نگرند سعی نموده است «گزارش طبعاً فراگیر از نظریه ادبی نوین را به کسانی که در این باره چیزی نمی‌دانند، یا شناختی اندک دارند، عرضه کند» کتاب، علاوه بر یک مقدمه مفصل شامل این بخش‌هاست:

۱ — برآمدن ادبیات انگلیسی

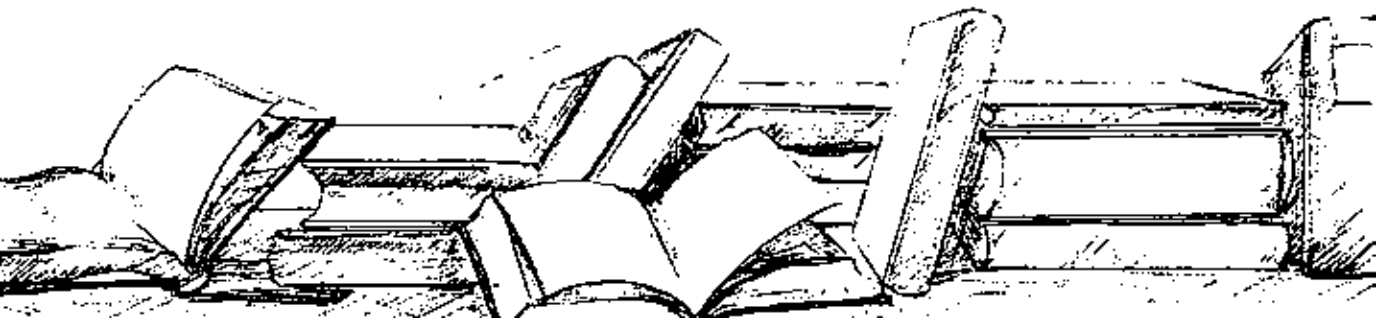
۲ — پدیدار شناسی

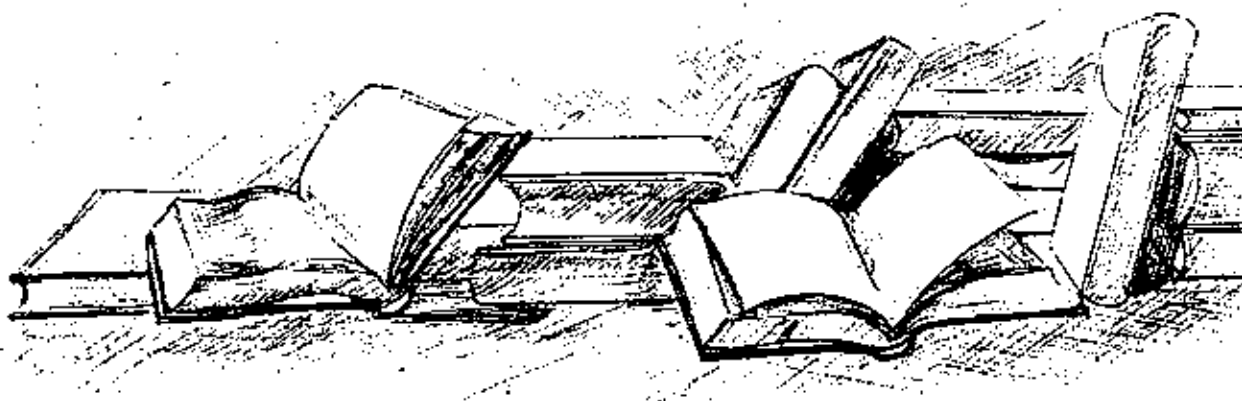
۳ — ساختگرایی و نشانه‌شناسی

۴ — ما بعد ساختگرایی

۵ — روان‌کاری

کتاب دارای کتابشناسی و فهرست راهنما نیز هست.





علاوه بر برگزیده‌های متن‌هایی از اسرار التوحید که اصل کتاب را تشکیل می‌دهد شامل یک مقدمه جامع و نیز فهرستهای چندگانه از جمله توضیحات، فهرست آیات قرآنی و فهرست نمرهای عربی است. توضیحات کتاب به نتهایی بیش از یکصد صفحه از کتاب را به خود اختصاص داده که در تسهیل درک لغات و عبارات و اصطلاحات اسرار التوحید بسیار راهگشاست.

«از میراث ادب فارسی» مجموعه‌ای است از بهترین برگزیده‌های ادب فارسی، برای آشنا گرداندن علاقه‌مندان از هر گروه و در هر سن، با آثار زبان و ادب و فرهنگ ایران، نوعی که این آشنایی مقدماتی بتواند انگیزه مطالعه و نتایج بیشتر در این زمینه و انس با آن آثار شود. انتشار این مجموعه را مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی پیشنهاد کرد و خود در تهیه سه جلد از آن (در آرزوی خوبی و زیبایی - گزیده بوستان، دامنی از گل - گزیده گلستان - و درسی از زندگی - گزیده قاپوس نامه) هست گمانست. اخیراً هشتمین جلد این مجموعه با عنوان «آنسوی حرف و صوت گزیده اسرار التوحید» به کوشش دکتر محمد رضا شفعی کدکنی منتشر شده است. آنطور که دکتر شفعی خود گفته است: این کتاب در واقع گزیده‌ای از متن کامل اسرار التوحید است که سالها پیش از این بر اساس قدیم‌ترین نسخه‌های موجود، توسط خود ایشان تصحیح و در دو جلد منتشر شده است. کتاب «آنسوی حرف و صوت،

آزاد  
ادب فارسی

آنسوی حرف و صوت

گزیده اسرار التوحید  
در مقامات ابی سعید ابی‌الخیر

انتشار: زمستان ۱۳۷۳



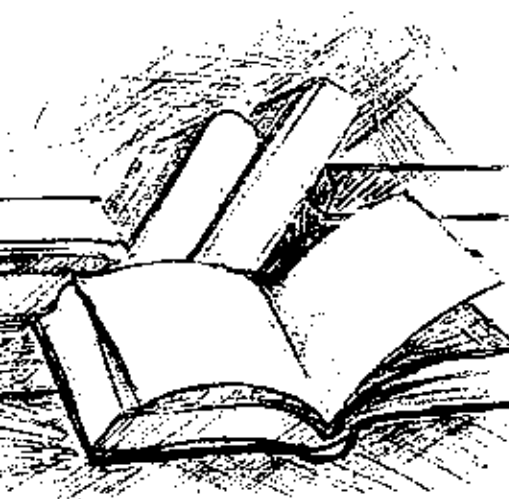
آنسوی حرف و صوت (گزیده اسرار التوحید)

انتخاب و توضیح: محمد رضا شفعی کدکنی

۲۴۴ صفحه

انتشارات سخن - زمستان ۱۳۷۳ -

۲۷۰ تومان





# حید

## یک واژه فارسی قدیم در نام خید و ستای همدان

فاطمه یار رشک

«اسنگه» asangah به «جیناک» برگردانده شده است که صورت تازه تر آن، «روستا» در فارسی که معرب آن «رُستاق» و «روزناتاق» شده مصطلح است و به معنی جا و محل رویدنی هاست.<sup>۱</sup> در گزارش پهلوی «وند یداد» فرگرد ۱ نیز برای کلمه «اسنه»<sup>۲</sup> اوستایی، معادل «جیناک» منظور شده و استاد پور داود آن را به «جنا» برگردانده است. به این نحو:

نیمه اول واژه خورجین «خور» از مصدر خوردن است که در ترکیباتی نظیر، خورش و خوراک هم مورد استعمال دارد. بر این قیاس در «خورجین» یعنی «توشه دان» یا وسیله و جایی برای حمل و نقل مواد خوراکی در سفر که عملاً نیز از کار بر آن مستفاد می شود.

چیز اینها، نزدیک به دوازده روستا در حوالی قزوین شش روستا در خلخال، شش روستا در زنجان و دو روستا در نزدیکی اردبیل نیز در جزء دوم نام خود، دارای همین پسوند هستند.

به طوری که بیداست، اکثر این روستاها در یک حوزه جغرافیایی مثلثی شکل، بین همدان، قزوین و خلخال، واقع شده اند.

در سایر نقاط ایران، آبادیهایی که نام آنها این مشخصه را داشته باشد، بسیار نادرند.<sup>۳</sup> سوای اینها، جای دیگری که نام آنها با پسوند «جین» ترکیب شده باشد، در کتب و فرهنگهای جغرافیایی و تشریحات آماری به نظر نمی رسد.

این سیم واژه، دارای سابقه نسبتاً روشنی است و صورت قدیمی تر آن یعنی: «جیناک» به معنی جا، مکان و مقام؛ در فرهنگهای فارسی یاد شده است، ولی در فارسی جدید، نه به این معنی و نه هیچ معنی دیگری به طور مستقل شاهد مثال ندارد.

در گزارش پهلوی «اوستا» - زند - ازها ۱، فسرده ۱۶، واژه «اسنه» asath یا

در حوالی همدان، روستاهایی وجود دارد که نام آنها به پسوند (- جین) ختم می شود. معروف ترین این روستاها و نیز نزدیک ترین آنها به شهر همدان، روستای (لالجین) از توابع شهرستان (بهار) است. شهرت این روستا به خاطر حرفه قدیمی مردم آن، یعنی سفال سازی و کوزه گری است که بنا به تحقیق، سابقه ای دیرینه دارد و در سالهای اخیر با تبدیل و تغییر کوره های سنتی به کوره های جدید، پخت سفالهای لعابدار و سرامیک، به این صنعت کهن، رونق تازه ای داده شده است. نام این روستا - یعنی (لالجین) - در لهجه محلی با تخفیف، به صورت (العلین) و (الین) تلفظ می شود.

به جز روستای مذکور؛ حدود سیزده روستای دیگر همدان نیز تا آنجا که یافته ایم؛ به نیم واژه (جین) ختم می شود به شرح زیر:

«آجین»، «با»، «آوجین»، «انترجین»، «یسوجین»، «پشت جین»، «پیل جین»، «خماجین»، «ختجین»، «داخرجین»، «نومجین»، «جاورجین»، «دیوجین»، «فارس جین» و «گذرکجین».



## دیران، دوستان و همکاران گرامی

می‌دانید که از اوایل سال گذشته تاکنون، یعنی حدود یک سال، در انتشار مجلات رشد تخصصی و از جمله همین مجله‌ای که در دست دارید وقفه ایجاد شد و ارتباط سالم و سازنده‌ای که از سالیان پیش به وسیله این مجلات میان ما و شما برقرار شده بود متأسفانه به سردی گرایید، اگرچه خوشبختانه خاموشی نبود. اکنون با سیاست و تشکر از علاقمندانی که در این مدت نگران عدم انتشار مجلات بوده و این نگرانی را طی نامه‌ها و تلفنهای مکرر با ما در میان می‌گذاشتند و نیز یا تشکر از اعضای هیئت‌های تحریریه که در این سالها همواره بار و مددکار ما بوده و از این پس نیز خواهند بود. با حسرتی اعلام می‌داریم که بار دیگر «رشد»های تخصصی به میان شما آمده است و به باری خدا یکی پس از دیگری در اختیار علاقمندان بزرگ دیران، دانشجویان، مدرسان و اساتدان دانشگاهها قرار خواهد گرفت. ضمن اینکه با توجه به توقف یکساله و تغییراتی که در تولید و توزیع مجلات بوجود آمده است، لازم می‌دانیم نکته‌هایی را به اطلاع شما برسانیم:

۱- هدف از انتشار مجلات آموزشی رشد تخصصی از ابتدا و همواره اعتدلاً بخشیدن به دانش دیران و دانشجویان دانشگاهها و مراکز تربیت معلم و دیگر دانش پژوهان بوده است. این هدف را ما همچنان دنبال می‌کنیم و عیبمان بر آن است که هر شماره از مجله نسبت به شماره پیش از خود پربارتر و برای خوانندگانش رهگسار باشد. اما باید دانست که تحقق بخشیدن به این هدف برای «دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی» به میزان زیادی در گرو اظهار نظرها، پیشنهادها و تجربه‌های شما در تدوین و بحث و تحقیق و همچنین بررسی انتقادی شما از محتوای مجلات است. بنابراین استدعا داریم از امکانی دیدگاهها و

ارسال پیشنهادها و نظرات خود برای هیئت‌های تحریریه درج نورزید و بدانید که تنها با برقراری ارتباط میان «شما» و «مجله» است که بر عتای آن افزوده خواهد شد. در همینجا لازم می‌دانیم از همه کسانی که در گذشته این ارتباط را با ما برقرار و آن را حفظ کردند صمیمانه تشکر کنیم.

۲- می‌دانید که این مجلات به انگیزه ارتقا بخشیدن به کیفیت آموزشی در کشور، پایه‌گذاری و تا امروز منتشر شده است و به همین سبب نیز هست که واژه «آموزش» به صورت جزئی از عنوان و نام هر یک از مجلات رشد تخصصی درآمده است. در واقع انتظار این بوده و هست که هر مجله رشد تخصصی در هر رشته‌ای که هست، منعکس‌کننده سیمای «آموزش» آن رشته در کشور باشد. باید اذعان کنیم که ما در رسیدن به این هدف آنچنانکه خواسته‌ایم کامیاب نبوده‌ایم و مجلات از این بابت کاستیهایی دارد. البته می‌دانیم و اهل نظر نیز به ما گفته‌اند که نبل به چنین هدفی در کشور ما که در رشته آموزش علم و برنامه‌ریزی آموزشی چندان بر سابقه نیست با مشکلاتی همراه است. با اینحال سؤال می‌کنیم: پیشنهاد و نظر شما دیران و اساتدان چیست؟

۳- از دوستان قبیل ناکنون اداره کل آموزشهای ضمن خدمت، مجلات رشد تخصصی را جزء منابع آموزشی خود قرار داده است و هر ساله از آنها در دوره‌های غیر حضوری خود، امتحان به عمل می‌آورد. ما این اقدام شایسته را ارجح می‌نماییم و امیدواریم بتواند به ایجاد ارتباط بیشتر میان دیران و مجلات رشد بپردازد.

۴- درباره افزایش بهای مجله به میزان قابل توجه (یکصد تومان) باید با تأسف عرض کنیم که این

علیرغم میل خودمان بوده است و از شما بوزنی می‌طلبیم. در عین حال باید بگوییم که با توجه به افزایش بهای جهانی کاغذ و نیز بالا رفتن هزینه‌های تولید آن به قیون این افزایش دادیم چرا که در غیر اینصورت محلات برای همیشه تعطیل می‌شد و این چیزی است که قطعاً مورد رضایت شما و ما نبوده و نیست. امید است این افزایش قیمت بر شما گران نیاید و همچنان علاقمند به «رشد» باقی بمانید.

۵- مجله رشد آموزش زمین‌شناسی به سبب قلت تیراژ و نیز به علت این که جای نسبتاً کمی را در برنامه دبیرستانها به خود اختصاص داده است، دیگر منتشر نخواهد شد. علاقمندان می‌توانند مباحث و مقالات زمین‌شناسی را به بطور محدود - در مجله رشد آموزش جغرافیا مطالعه نمایند.

۶- مجله رشد آموزش راهسازی که در دو سال گذشته برای مدارس راهسازی سراسر کشور به رایگان ارسال می‌شد از این پس در امر توزیع و فروش مشمول قاعده سایر مجلات خواهد بود.

۷- چون توزیع مجلات به دفتر انتشارات کمک آموزشی واگذار شده است و آن دفتر به علت بارهای مشکلات از پذیرش مشترک (آبونمان) و ارسال تک شماره برای افراد معذور است علاقمندان باید مجله را از طریق ادارات آموزشی و پرورشی محل خدمت خود مشترک شوند و یا از نمایندگیهای انتشارات مدرسه در مناطق و شهرستانها تهیه کنند.

۸- نوشته‌ها، مقالات، نقدها، پیشنهادها و نظرات خود را به آدرس: تهران - خیابان ایرانشهر شمالی - سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی - هیئت تحریریه منوطه ارسال فرمایید.

دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی

جمهوری اسلامی ایران  
انستیتو پژوهش‌های  
فهرم‌پژوهی

# تاریخ ادبیات ایران

۳

نظری (رشته ادبیات و علوم انسانی)

نظام جدید آموزش متوسطه

۲۷۶/۱

جمهوری اسلامی ایران  
انستیتو پژوهش‌های  
فهرم‌پژوهی

# آرایه‌های ادبی

(قالبهای شعر، بیان و بدیع)

نظری (رشته ادبیات و علوم انسانی)

نظام جدید آموزش متوسطه

۲۸۰/۱

جمهوری اسلامی ایران  
انستیتو پژوهش‌های  
فهرم‌پژوهی

# متون ادب فارسی

۶

نظری (رشته ادبیات و علوم انسانی)

نظام جدید آموزش متوسطه

جمهوری اسلامی ایران  
انستیتو پژوهش‌های  
فهرم‌پژوهی

# تاریخ ادبیات و سبک‌شناسی

سال چهارم - آموزش متوسطه عمومی  
ادبیات و علوم انسانی



خانہ دوست کجاست، در فلق بود کہ پرسید سوار  
آسمان مکنی کرد.

رنگدز شاخه نوری کہ بہ لب داشت بہ تاریکی شہما بخشد  
و بہ گشت نشان داد سپیداری گفت،  
نرسیده بہ درخت

کوچہ باغی است کہ از خواب خدا سبتر است  
و در آن عشق بہ اندازہ پرہامی صداقت آبی است  
می روی تمانہ آن کوچہ کہ از پشت بلوغ سر بدر می آرد  
پس بہ سمت گل تنہائی پی می چھی

دو قدم مانده بہ گل

پای فوارہ جہا وید اساطیر زمین می مانی  
و ترا ترسی شفاف فرامی کیست  
در صمیمیت یہاں فضا خشن خشی می شنوی

کوہ کی بی مینی

رفقہ از کج بلندی بالا، جوجہ بردار و از لاندہ نور

و از او می پرسی

خانہ دوست کجاست